

خمینی دجال ضد بشر

خمینی که بود و چگونه به حکومت رسید؟

سازمان مجاهدین خلق ایران

خمینی دجال ضد بشر

خمینی که بود و چگونه به حکومت رسید؟

- خمینی، دجال ضدبشر
- خمینی که بود و چگونه به حکومت رسید؟
مجموعه ۳۰ گفتار از سلسله گفتارهای رادیو صدای مجاهد
- سازمان مجاهدین خلق ایران
- چاپ اول: ۱۳۷۹
- چاپ دوم: ۱۳۸۹

فهرست

- به‌جای مقدمه خمینی که بود و چگونه به حکومت رسید؟ ۵
- ۱- نامگذاری سال ۷۸ به‌عنوان سال خمینی و گزافه‌گوییهای
خامنه‌ای و خاتمی ۱۱
- ۲- تحصیل و تدریس خمینی در حوزه‌ها ۲۱
- ۳- زندگی خمینی در دوران رضاشاه ۲۹
- ۴- خمینی در سالهای پس از سقوط رضاشاه ۳۷
- ۵- روابط خمینی با کاشانی ۴۵
- ۶- چرا خمینی پس از ۶۰ سال سکوت به‌اظهار مخالفت علیه شاه
روی آورد؟ ۵۳
- ۷- تلگرامهای خمینی به‌شاه ۶۱
- ۸- قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ۶۹
- ۹- تبعید خمینی به ترکیه ۷۹
- ۱۰- مواضع خمینی در سالهای ۴۱ تا ۴۳ ۸۷
- ۱۱- تبعید خمینی به ترکیه ۹۷
- ۱۲- سیر موضعگیریها در سالهای قبل از ۵۰ ۱۰۵
- ۱۳- مواضع خمینی در قبال مجاهدین ۱۱۵
- ۱۴- دهه ۵۰: او‌جگیری محبوبیت مجاهدین و افول خمینی ۱۲۳
- ۱۵- سالهای اقامت خمینی در عراق ۱۳۳

- ۱۴۱-۱۶- مواضع خمینی در سالهای ۵۰ تا ۵۷
- ۱۴۹-۱۷- تغییر سیاست آمریکا نسبت به شاه و موضعگیریهای خمینی در سالهای ۵۶ و ۵۷
- ۱۵۹-۱۸- خروج خمینی از عراق و سفر به پاریس
- ۱۶۷-۱۹- حضور خمینی در فرانسه
- ۱۷۵-۲۰- زدو بندهای پنهانی خمینی در پاریس
- ۱۸۳-۲۱- هماهنگی بندوبستهای پاریس و تهران
- ۱۹۳-۲۲- مأموریت ژنرال هایزر
- ۲۰۱-۲۳- پرواز خمینی به تهران با تسهیلات ویژه آمریکا، فرانسه و ارتش شاه
- ۲۱۱-۲۴- خمینی پس از ورود به تهران در رعایت بندوبستهای پشت پرده کاملاً سر به راه بود
- ۲۱۹-۲۵- خمینی و چگونگی اعلام دولت موقت بازرگان
- ۲۲۷-۲۶- سفلگی خمینی در استفاده از بازرگان
- ۲۳۵-۲۷- راهی که خمینی برای رسیدن به قدرت دنبال می کرد
- ۲۴۳-۲۸- قیام مردمی برای سرنگونی رژیم شاه، آغاز می شود
- ۲۵۱-۲۹- خمینی، در جستجوی معامله تا آخرین لحظه
- ۲۵۹-۳۰- انقلاب مردمی، بی اعتنا به خمینی، رژیم شاه را سرنگون کرد
- ۲۶۷- ضمیمه پیام رادیو تلویزیونی مسئول شورای ملی مقاومت به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب ضدسلطنتی و یک دهه حکومت خمینی

به جای مقدمه

خمینی که بود و چگونه به حکومت رسید؟

کتاب حاضر مجموعه ۳۰ گفتار از سلسله گفتارهایی است که تحت عنوان «خمینی، دجال ضدبشر»، به نقل از رادیو صدای مجاهد، در شماره‌های ۴۷۰ (۲۳ آذر ۷۸) تا ۵۱۹ (۳ آبان ۷۹) نشریه مجاهد منتشر شده و سوابق زندگی سیاسی خمینی و چگونگی رسیدن او به حاکمیت را مرور می‌کند.

زندگی سیاسی خمینی تا سن ۶۰ سالگی در سکوت و سازش کامل با دیکتاتورهای رضاشاه و محمدرضا شاه و سکوت تأییدآمیز نسبت به کودتای استعماری علیه مصدق سپری گردید و شهرت وی از زمانی آغاز شد که در سالهای اول دهه ۴۰ علیه برخورداری زنان از حق رأی دست به اعتراض زد و در آبان سال ۴۳ به ترکیه تبعید شد. در یکسالی که خمینی در ترکیه اقامت داشت، از وی حتی یک سطر پیام و موضعگیری علیه رژیم شاه ثبت نشده است. وی در سال ۴۴ به نجف رفت در سالهای ۴۴ و ۴۵ یک سخنرانی سیاسی داشت که در آن بدون کمترین ابراز مخالفتی با شاه، به موعظه برای «رؤسای دول اسلامی» پرداخت که «بر سلاطین اسلام، بر رؤسای جمهور اسلام تکلیف است که دست برادری بدهند و حدود و ثغورشان را حفظ کنند». در سالهای بعد نیز اساساً به درس و بحث حوزه مشغول بود.

در نیمه دوم دهه ۴۰ بر اثر نضج گرفتن جنبش مسلحانه و سازمانهای پیشتاز، جو سیاسی و مبارزاتی فعالی در جامعه ایجاد گردید و مجاهدین که در سال ۱۳۴۴ بنیانگذاری شده بودند، به عنوان یک سازمان انقلابی و مسلمان در اوایل دهه ۵۰ شهرت و محبوبیتی وسیع پیدا کردند. اما خمینی به رغم تمامی پیامهایی که در این زمینه از ایران به او می‌رسید، حاضر به حمایت از مجاهدین و مبارزه خونبارشان با رژیم شاه نشد و چنان که نزدیک‌ترین اطرافیان خمینی مانند رفسنجانی و کربوبی و... بارها گفته‌اند،

این امر انزوای او را تشدید کرد.

در این زمینه، آخوند حمید روحانی که سالها همراه خمینی در نجف بوده می‌گوید: «... بسیاری از افراد را می‌شناسم که بر این اعتقاد بودند که دیگر نقش امام در مبارزه و در نهضت به پایان رسیده‌است و امام با عدم تأیید مجاهدین خلق در واقع شکست خود را امضا کرده است. این افراد باور داشتند که امام از صحنه مبارزه کنار رفته‌اند و زمان آن رسیده‌است که سازمان مجاهدین خلق نهضت را هدایت کند و انقلاب را به پیش ببرد. واقعاً هم این گروه در میان مردم پایگاهی به دست آورده بود. امام هم این را می‌دانستند. هرروز از ایران نامه می‌رسید مبنی بر این که پرستیژ شما پایین آمده. در بین مردم نقش شما در شرف فراموش شدن است. مجاهدین خلق دارند جای شما را می‌گیرند» (۱).

خمینی که از تحولات سیاسی جامعه برکنار بود، نسبت به تظاهرات مردم تهران و به‌ویژه دانشجویان دانشگاه تهران در سال ۴۶ پس از شهادت جهان‌پهلوان تختی؛ نسبت به جشنهای تاجگذاری شاه؛ و نسبت به تظاهرات گسترده دانشجویان در سال ۴۸ علیه گران شدن بلیت اتوبوس شرکت واحد؛ واکنش صریحی نداشت و حتی نسبت به اعدام عاملان ترور حسنعلی منصور، نخست‌وزیر رژیم شاه عکس‌العملی ابراز نکرد. اما از بیرون ریختن حقد و کین خود علیه مبارزه انقلابی مسلحانه غافل نماند.

آخوند حمید روحانی در این باره می‌گوید: «در سال ۱۳۴۹ گروهک مارکسیستی و کمونیستی سیاهکل حرکتی کرد که اثر عمیقی بر ملت ایران گذاشت. مردم که از فشار و ظلم بی‌حد رژیم جانیشان به لب رسیده بود از این حرکت به‌وجد آمدند و امیدوار شدند. خطر این بود که نهضت از مسیر راستین خود منحرف شود. در این جا بود که امام ضربه قاطع خود را وارد کردند و طی نامه‌یی به اتحادیه دانشجویان مسلمان خارج کشور نوشتند: «از حادثه آفرینی استعمار در کشورهای اسلامی نظیر حادثه سیاهکل و

حوادث ترکیه فریب نخورید و اغفال نشوید» (۲).

ورود فرصت طلبانه خمینی به صحنه تحولات سالهای پایانی رژیم شاه نیز شایان توجه است. او زمانی پا به صحنه نهاد که دریافت سیاست آمریکا نسبت به شاه تغییر کرده و موقعیت شاه متزلزل است. در آبان سال ۵۶، شاه در بازگشت از آمریکا، بر سیاست جدید و استمرار فضای باز تأکید کرد و دوماه بعد، خمینی آخوندها را به استفاده از فرجه‌یی که پیدا شده، فراخواند:

«این فرصت را غنیمت بشمارند آقایان. بنویسند، اعتراض کنند الان نویسنده‌های احزاب دارند می‌نویسند، امضا می‌کنند، اشکال می‌کنند، ... شما هم بنویسید ... امروز روزی است که باید گفت و پیش می‌برید. و من خوف آن دارم که خدای نخواسته این فرجه از دست برود...» (۳).

از آن پس نیز خمینی پیوسته از حرکت‌های اعتراضی مردم عقب بود. در ۱۷ شهریور سال ۵۷ وقتی که شاه اجتماع مردم تهران را در میدان ژاله غرق خون کرد، خمینی از موضعگیری سریع احتراز نمود تا سمت تحولات را ارزیابی کند. بنابراین چهارروز بعد یعنی ۲۱ شهریور موضعگیری کرد.

روزنامه لوموند به عنوان اولین روزنامه غربی در نجف با خمینی مصاحبه کرد و در این مصاحبه که در تاریخ ۴ اردیبهشت ۵۷ به عمل آمد، خمینی ضمن دادن اطمینانهای لازم در این زمینه که هیچ‌گاه با افراطیون ضدشاه همکاری نخواهد کرد، برای کنار آمدن با قانون اساسی رژیم شاه، اعلام آمادگی نمود. در مهر ۵۷، خمینی از عراق به پاریس رفت.

در نیمه دوم سال ۵۷ که قیام ضدسلطنتی با سرعتی شگفت‌انگیز اوج می‌گرفت، خمینی در پشت پرده به زدوبند با مقامها یا فرستادگان آمریکا مشغول بود. این تماسها، دور از چشم مردم ایران، هم در پاریس و هم در تهران جریان داشت. سازمان سیا در

پانویس

۲- «پایه پای آفتاب»، ج ۳، ص ۱۶۳، مصاحبه آخوند حمید روحانی.

۳- «صحیفه نور»، ج ۱، ص ۲۶۶

نزدیکی محل اقامت خمینی خانه‌ی گرفته بود و تماسهای نسبتاً منظمی با نزدیکترین مشاوران خمینی (بنی‌صدر، قطب‌زاده و یزدی) برقرار ساخته بود و شخص خمینی با فرستادگان جیمی کارتر ملاقات نمود.

بعد از خروج شاه، خمینی با یک پرواز اختصاصی، که یک سر آن به دولت فرانسه مربوط می‌شد و سر دیگر آن به آمریکا، وارد ایران شد. برای اجرای ترتیبات حفاظتی و امنیتی و... ورود خمینی هریک از امرای ارتش مسئولیتی به‌عهده گرفتند. به‌گفته‌ی قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش شاه، «نخست‌وزیر شورای امنیت ملی را برای بررسی ترتیب مراسم آمدن آقای خمینی دعوت نمود... آقای بختیار به‌سپهبد مقدم و سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی کشور تأکید کرد که اقدامات امنیتی لازم را در هنگام ورود آقای خمینی به‌موقع اجرا بگذارند و علاوه بر آن سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی را نیز مأمور امنیت پرواز و امور داخلی فرودگاه مهرآباد نمود...» (۴).

اما رویدادهای پس از ورود خمینی به‌تهران، با نقل اسناد و کتابهای نوشته شده توسط خود آخوندها، چهار واقعیت زیر را نشان می‌دهد:

اول این‌که، در اوج شورش و قیام مردم که با کاربرد سلاح همراه بود و تا آخرین لحظات که اندک اثری از حضور مقامهای رژیم شاه در قدرت باقی بود، خمینی خط کنار آمدن با رژیم شاه را دنبال می‌کرد و مذاکرات و گفتگوهای پنهان از مردم هم توسط آخوندهایی مانند بهشتی و اردبیلی و هم توسط بازرگان تا ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ادامه داشت. بلافاصله پس از همین جلسه بود که به‌دنبال توافق بازرگان با رئیس ستاد ارتش شاه، موسوی اردبیلی پیام خمینی را از رادیویی که دیگر به‌دست مردم افتاده بود، قرائت کرد:

«اکنون که نیروی ارتش عقب نشینی و عدم‌دخالت خودشان را در امور سیاسی ابراز و پشتیبانی خودشان را از ملت اعلام کرده‌اند... ما آنان را از ملت و ملت را از

آنان می دانیم روح الله الموسوی الخمینی» (۵).

دوم این که، این مذاکرات، چه آن چه در پاریس با مقامهای دولت وقت آمریکا صورت گرفت و با سفارت آمریکا در تهران نیز هماهنگ می شد و چه آن چه بعد از ورود خمینی در تهران تا روز ۲۲ بهمن پیگیری شد، با تأیید و رهنمود خود خمینی صورت می گرفت. کتاب کوثر در شرح وقایع روز ۲۰ بهمن ۵۷ می نویسد:

«چند روزی است که شخصتیهای برجسته انقلاب از جمله مهدی بازرگان، نخست وزیر منتخب امام، به مذاکرات خود با سران ارتش ادامه می دهند. گزارش این دیدارها به طور مرتب به استحضار امام می رسد و رهنمودهای لازم از ایشان گرفته می شود» (۶).

سوم این که، چارچوب سیاسی خطی که خمینی دنبال می کرد، قبول قانون اساسی رژیم شاه بود و خمینی در روز معرفی بازرگان در تهران نیز اعلام کرد که آن را به عنوان چارچوب انتقال قدرت قبول دارد. حفظ کامل ساختار ارتش شاه از پایه های اصلی این خط بود. کما این که خمینی در پاریس به بازرگان گفته بود می تواند وزیران رژیم شاه را هم در کابینه پیشنهادی خود وارد کند.

چهارم این که، خمینی هرگز به کار گرفتن سلاح و درهم کوبیدن پایه های قدرت دیکتاتوری شاه را تجویز و توصیه نکرد. به عکس در برابر قدرت مسلط و در برابر حامیان استعمارش مثل موش مرده زبون و ترسو و کاملاً سربراه بود و توافقهایی به عمل آمده را موبه مو رعایت می کرد، اگرچه در پایمال کردن قولهایی که به مردم ستم دیده ایران داد و در صدور فرمان کشتار مردم بی دفاع با استفاده از سلاحهای سنگین و در صدور فرمان قتل عام زندانیان دست بسته سیاسی، هیچ پروا و درنگ و تردیدی نکرد. خمینی در صحنه وقایع انقلابی روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن به کلی غایب بود. از مردم رو پنهان می کرد و به نوشته کتاب کوثر «نخستین سخنرانی عمومی امام خمینی پانویس

۵ - نشریه مجاهد شماره ۵۱۷ «خمینی دجال ضدبشر شماره ۳۰»، به نقل از کتاب انقلاب ایران به روایت رادیو بی. بی. سی. زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، صفحه ۳۷۵ تا ۳۷۸ چاپ اول زمستان ۱۳۷۲، تهران

۶ - کوثر، مجموعه سخنرانیهای خمینی جلد سوم، صفحه ۳۰۸

۴روز پس از ۲۲ بهمن ایراد شد» (۷).

توجه به این واقعیات، فقط از بابت روشننگری تاریخی نیست، بلکه از بابت درک درست مسائل سیاسی روز و جهت گیری درست و اصولی نیز حائز اهمیت است. وقتی که ماهیت خمینی و نحوه سوارشدن او بر موج انقلاب روشن نباشد، علت خیانتها و جنایتها و فجایع دهشتناک او در حاکمیت مبهم می ماند. در این ابهام است که ارتجاع و استعمار و ایادی آنها فرصت می یابند تا علت این فجایع را ذات انقلاب و سرانجام اجتناب ناپذیر هرگونه روش انقلابی، قلمداد کنند، نه سرقت انقلاب توسط مرتجع قهاری به نام خمینی! آنها تلاش می کنند که به این وسیله مردم و مخصوصاً جوانانی را که از سیر تحولات دهه های قبل بیخبرند، نسبت به نفس انقلاب و روشهای انقلابی بدبین کنند. حال آن که خمینی و سردمداران رژیم می که از خود باقی گذاشته است، مرتجعان زبونی بودند که از هیچ بابت، هیچ ربطی به انقلاب و انقلابیگری نداشتند.

سلسله گفتارهای مربوط به زندگی و به قدرت رسیدن خمینی که مستند به متون و اظهارات خود خمینی و نزدیکترین اطرافیان و بالاترین مقامات رژیم اوست، برای هروجدان منصفی روشن می کند که موضع مجاهدین و مقاومت ایران مبنی بر این که خمینی دزد بزرگ قرن و سارق و غاصب انقلاب ایران و رهبری آن بود، یک واقعیت محض است که می تواند علت خیانتها و فجایعی را که طی دوده حاکمیت آخوندی بر ایران و انقلاب ایران رفته است، توضیح دهد.

ناگفته روشن است که مطالعه کارکرد خمینی در حاکمیت، خود موضوع مستقلی است که در ادامه همین گفتارها و نوشته ها باید مورد تحقیق قرار گیرد، تا تباهی خمینی و ارتجاع حاکم و دلایلش در یک بررسی منطقی بازگو شود. چنین تحقیقی هم چنین می تواند گویای ارج و قدر تاریخی مقاومتی باشد که در تاریکترین ادوار تاریخ ایران در برابر این نیروی مهیب ارتجاعی سینه سپر کرده است.

پانویس

۷ - کوثر، مجموعه سخنرانیهای خمینی، جلد سوم. صفحه ۳۴۳ تا ۳۴۵

نامگذاری سال ۷۸ به عنوان سال خمینی
و گزافه‌گوییهای خامنه‌ای و خاتمی

نامگذاری سال ۸۷ به عنوان سال خمینی و گزافه‌گوییهای خامنه‌ای و خاتمی

سال ۷۸ از آغاز آن توسط خامنه‌ای سال خمینی نامیده شد. سپس در مهرماه ۷۸، رژیم آخوندی با برگزاری سلسله مراسمی به مناسبت صدمین سال تولد خمینی، نمایشها و به ویژه مبالغه‌گوییهای حیرت‌انگیز درباره شخصیت و سوابق او را به اوج خود رساند. این نامگذاری و شیادیهای منضم به آن از جانب هر دو جناح عمده رژیم قویاً مورد استقبال قرار گرفت. با این حال برخی در درون رژیم از این که در بحبوحه چنین نمایشهایی، تشمت و بحران مرگبار، آنی گریبان رژیم را رها نمی‌کند، برآشفته بودند. روزنامه جمهوری مورخ بیستم شهریور سال ۷۹ در سرمقاله خود نوشت: «این چه معنی دارد که از یک طرف به مناسبت یکصدمین سال تولد امام با بودجه بیت‌المال، پلو چلو می‌دهیم... و از طرف دیگر اجازه می‌دهیم عده‌یی در رسانه‌های همین کشور و در درون همین نظام، برای آرمانهای امام مجلس فاتحه برگزار کنند؟»

در سرمقاله روزنامه مزبور این سؤال مطرح شده که «آیا امام هم با ما هم عقیده است که برای برگزاری مراسم یکصدمین سال تولدش، از نظر شکلی، سنگ تمام بگذاریم ولی در سالی که به نام او نامگذاری شده، بیش از هر زمان دیگری به جان همدیگر بیفتیم و به اختلافات و منازعات دامن بزنیم و صحنه را برای کسانی که حتی برای یک لحظه به امام! ارادت و اعتقاد نداشته‌اند، باز بگذاریم تا هر چه می‌خواهند علیه... نظام... بنویسند و بگویند و انجام دهند؟»

جمهوری در این زمینه می‌پرسد: (آیا) «عملکرد همه ما بر سیره عملی امام، منطبق است؟» و خود به تلخی پاسخ می‌دهد که «مجموعه نیروهای سیاسی فعال کشور...»

راهی را در پیش گرفته‌اند که در جهت مقابل خط‌امام قرار داد...»

روزنامه جمهوری اسلامی هم چنین با اشاره به قیام دانشجویان و مردم تهران (تیرماه ۷۸) و جبران‌ناپذیری ضربه‌یی که در این جریان به رژیم وارد آمد، نوشت: «این که در سال امام، وقایع هفته آخر تیرماه امسال در تهران پیش آمد و عده‌یی جرأت کردند با هدف براندازی نظام به خیابانها بریزند، لکه ننگ بزرگی است که همه نیروها... از هرجناح که هستند، باید خود را به‌خاطر چنین پیشامدی، سرزنش کنند. این که هرجناحی آن دیگری را مقصر بداند، هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. واقعیت بسیار تلخ این است که دشمنان مشترک انقلاب، با استفاده از منازعاتی که میان نیروهای انقلاب در جریان است، به میدان آمدند تا به‌خیال خام خودشان، کار را یکسره کنند...»

روزنامه خامنه‌ای نامگذاری سال خمینی را با بحران هولناکی که رژیم را در خود فروبرده، در تناقض می‌بیند. اما در واقع نه فقط تناقضی در کار نیست که این دوپدیده کاملاً سازگارند. زیرا بازماندگان خمینی از قضا در مرحله سرنگونی رژیمشان بیش از هر زمان دیگری محتاج پناه بردن به اصل و ریشه و ماهیت خود شده و بیهوده می‌کوشند تا با گرافه‌گویی و واروگونه‌گویی درباره خمینی، این دجال ضدبشر را رهبر و مصلحی بزرگ قلمداد کنند.

گزاره گویبهای خامنه‌ای و خاتمی

خامنه‌ای در پیامی به مناسبت مراسم یادشده، خمینی را «دانشمندی پارسا، و خردمندی پرهیزگار و حکیمی سیاستمدار و مؤمنی نواندیش و عارفی شجاع و هوشمند و فرمانروایی عادل و مجاهدی فداکار» توصیف کرد و افزود: «او فقیه و فیلسوف و عارف و معلم اخلاق و ادیب و شاعر بود، برترین کرسی تدریس و فشرده‌ترین و گرمترین مجمع علمی حوزه در طول سالیان دراز به او تعلق داشت. در او، خصلتهای برجسته خداداد، درآمیخته با آنچه او خود از معارف قرآنی آموخته و دل و جانش را به آن زیور داده بود، شخصیت عظیم و جذاب و تأثیرگذاری پدید آورده بود که

هریک از چهره‌های برجسته یک قرن اخیر جهان - که قرن رجال بزرگ و مصلحان نام‌آور دینی و سیاسی اجتماعی است - در برابر آن کم‌جاذبه و یک‌بعدی و کوچک به نظر می‌آمدند» (روزنامه کیهان، ۳۱ شهریور ۷۸).

اگر خامنه‌ای، خمینی را سرآمد بزرگان دینی و سیاسی قرن نامید، خاتمی پا را فراتر نهاد و در مراسم آغاز سال تحصیلی جدید دانشگاهها بر سر قبر خمینی، با اهانت رذیلانه به ساحت پاک فاطمه زهرا(ع)، خمینی را فرزند خلف او قلمداد کرد و مدعی شد که خمینی «سلسله‌جنبان عظمت و سربلندی ملت ایران و مسلمانان جهان در این مرحله اخیر تاریخ است».

از دیگر ادعاهای خاتمی این بود که در ایران، دانشگاهها موقعیت و نقش خود را «تا حد زیادی» از خمینی دارند. وی افزود: امام چند کار کرد:

۱- ... اکسیر خودباوری را در دانشگاههای ما و نسل جوان ما دمید...

۲ توجه دادن مدام و جدی ایشان به اهمیت دانشگاه و نقش آن در نوسازی و اعتلای جامعه ...

۳- پیوند میان ... دانشگاه و حوزه (تلویزیون رژیم، ۷ مهر ۷۸)».

قبل و بعد از خاتمی و خامنه‌ای، همدستان آنها در هردو جناح رژیم، روزنامه‌ها و برنامه‌های رادیو تلویزیون و خطبه‌های نمایش جمعه را از این لاطائلات پر کردند. رادیو تلویزیون رژیم به همین مناسبت ۷۰۰ ساعت برنامه ویژه تولید و پخش کردند (رادیو فرانسه، ۵ مهر ۷۸).

برخی از قبیل کروی و حسن روحانی، کوشیدند مواضع ضدانقلابی خمینی در قبال مبارزه مسلحانه مجاهدین علیه رژیم شاه را توجیه کنند و سابقه پرننگ و عار او را که هیچ‌گاه حاضر به دادن فرمان جهاد علیه شاه نشد، رفع و رجوع نمایند (کانال ۲ تلویزیون رژیم، ۷ مهر ۷۸).

به گزارش مطبوعات حکومتی امام جمعه‌های رژیم، خمینی را «نمونه مجسم اسلام و قرآن و احیاگر اسلام ناب دانستند و از مسئولان کشور خواستند رهنمودهای آن اسوه

تقوی را نصب‌العین خویش قرار دهند» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۰ مهر ۷۸).
امام جمعه قشم گفت: «امام خمینی احیاگر اسلام ناب و نویسنده ۵۸ عنوان کتاب بود».

امام جمعه هرمرز... خمینی را «سرمشق عالم بشریت دانست». یک آخوند دیگر به نام توسلی گفت: «در طول تاریخ بزرگانی هم چون شیخ صدوق، علامه حلی و مفاخر دیگر در جهان شیعه آمدند و لکن حضرت امام خمینی در تمامی ابعاد دارای برجستگی‌هایی بودند و از همه مهمتر تشکیل حکومت اسلامی توسط آن حضرت بود» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۰ مهر ۷۸).

یکی از مشاوران خاتمی به نام سعید حجاریان، که یک دژخیم اطلاعات آخوندی است، خمینی را متهم به آن کرد که «آغازگر فرایند دموکراسی در ایران» بوده و افزود: «فرایند دموکراسی در ایران مثل دو چندصدمتری امدادی است که یکصد متر اول آن را امام به پیش برد و یکصد متر دوم را خاتمی...»
مشاور خاتمی هم چنین گفت که «امام به پلورالیسم نیز معتقد بود» زیرا با انشعاب عده‌بی از آخوندها از جامعه روحانیت موافقت کرد (روزنامه خرداد، ۲۹ مهر ۷۸)!

سابقه تراشی برای خمینی

همه می‌دانند که خمینی تا ۶۰ سالگی در سکوت و سازش با رضاشاه و محمدرضاشاه زندگی خود را سپری کرد. اما همدستان و بازماندگانش تقلبها و مدرک‌سازیهایی ناشیانه‌یی کرده‌اند تا این حفره بزرگ در سوابق خمینی را بپوشانند. به این منظور به عنوان مثال در آغاز جلد اول «صحیفه نور» (مجموعه پیامها و سخنرانیهای خمینی که اولین مجلدات آن در سال ۶۱ توسط وزارت ارشاد انتشار یافت) متنی درج شده که پای آن امضای «سید روح‌الله خمینی» دیده می‌شود. تاریخ نگارش متن ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۶۳ یعنی سال ۱۳۲۳ شمسی است و در آن خمینی می‌نویسد: «قیام برای شخص است که یک مازندرانی بی‌سواد را بر یک گروه چند میلیونی چیره می‌کند». خمینی به

«روحانین اسلامی» نیز که به اعتراض بر نمی‌خیزند، انتقاد می‌کند که «دیدید یک نفر تبریزی بی‌سروپا را که تمام آیین شماها را دستخوش ناسزا کرد...» (منظور از این کلمات سخیف، شادروان کسروی است).

گردآورندگان کتاب، بالای متن یادشده این عنوان را درج کرده‌اند: «تاریخی‌ترین سند مبارزاتی خمینی!» این عنوان به‌تنهایی هدف درج متن مزبور را که پیدا کردن چیزی برای مبارز نشان دادن خمینی در آن سالهاست، بر ملا می‌کند. گو این که مطابق همین متن، خمینی سه‌سال پس از سقوط رضاشاه، تازه جرأت انتقاد کردن به او را به‌خود راه داده است.

این‌گونه تقلبها، در این کتاب و سایر کتابهایی که رژیم دربارهٔ خمینی منتشر کرده، به‌دوشیوه صورت گرفته است:

الف. پنهان کردن موضع‌گیریهای رسوای خمینی:

تلگرامهای همراه با تملق خمینی به‌شاه که به ترتیب در ۱۷مهر و ۱۵آبان ۴۱مخبره شده، نه در «صحیفهٔ نور»، نه در «کوثر» (مجموعهٔ سخنرانیهای خمینی که در سال ۷۳ توسط «مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی» منتشر شده) درج نشده است. برخی تلگرامهای خمینی به علم (اسدالله علم، نخست‌وزیر شاه در سال ۴۱) نیز مشمول همین سانسورها شده است.

به‌همین سیاق موضع‌گیری ننگین خمینی علیه جنبش سیاهکل (نامه به اتحادیهٔ انجمنهای اسلامی دانشجویان خارج کشور در سال ۱۳۴۹) در کلیهٔ کتابها حذف شده است.

ب. زدن رنگ و لعاب مبارزاتی به پیامها و سخنرانیهای خمینی:

در یک سخنرانی، که بالای آن تاریخ ۱۰فروردین ۴۱ قید شده، این عنوان دیده می‌شود: «رژیم پهلوی خونخوارتر از مغول» (صحیفه نور ج ۱ صفحه ۸) درحالی که چنین کلماتی در متن سخنرانی وجود ندارد. ضمن این که سخنرانی مزبور در فروردین سال ۴۱ صورت نگرفته و مربوط به سال ۴۲ است. ولی تنظیم‌کنندگان کتاب می‌خواسته‌اند نشان

دهند که از شروع سال ۴۱ خمینی به چنین اعتراضاتی مشغول بوده است! در نامه مورخ ۱۳ فروردین ۴۲ خمینی (صحیفه نور ج ۱ صفحه ۳۹) این عنوان برجسته شده: «جنایات عمال شاه، خاطرات مغول را در اذهان تجدید می کند». این جمله هم در متن نامه نیست و به جای آن جمله زیر دیده می شود: «حملة کماندوها و مأموران انتظامی دولت ... خاطرات مغول را تجدید کرد».

در سخنرانی مورخ ۱۱ آذر ۴۱ این عنوان درج شده: «جشن هفده دی، وسیله منفوریت رژیم» در حالی که در متن اصلی این جمله دیده می شود: «اینها وسیله منفوریت است، منفور نکنید سلطان مملکت را» (همان جا).

در سخنرانی مورخ ۱۳ خرداد ۴۲ این جمله درج شده: «دنیا باید قضاوت کند که روحانیت مفتخور است یا رژیم شاه». اما این جمله نیز در متن سخنرانی دیده نمی شود (همان جا).

- اعتراض خونین مردم قم در سال ۵۶ در تاریخ ۱۹ دی صورت گرفت. اما خمینی از ابراز واکنش بلافاصله خودداری کرد و پس از سنجش اوضاع، دوازده روز بعد خود را با جنبش مردم همراه کرد و در این باره سخنرانی نمود. اما کتاب «صحیفه نور» ج ۲، تاریخ این سخنرانی را به ۱۹ دی ۵۶ تغییر داده است (کتاب «مجموعه‌یی از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی» می نویسد که این سخنرانی در تاریخ اول بهمن ۵۶ صورت گرفته است).

وقتی که شاه در ۱۷ شهریور سال ۵۷ اجتماع مردم تهران را در میدان ژاله غرق خون کرد، باز خمینی از موضعگیری سریع احتراز کرد تا سمت تحولات را ارزیابی کند. بنابراین چهارروز بعد یعنی ۲۱ شهریور موضعگیری کرد. اما کتاب «صحیفه نور» یکی از موضعگیریهای خمینی را که علیه حکومت نظامی است و در تاریخ ۱۸ شهریور صورت گرفته، تغییر عنوان داده و آن را به جای موضعگیری مربوط به ۱۷ شهریور قلمداد کرده است!

از این تقلبها در کتابهای رژیم فراوان دیده می شود.

ضرورت روشنگری درباره زندگی خمینی

این که سران رژیم و دیگر آخوندهای عمامه‌دار و بی‌عمامه، این چنین دروغ و دغل به هم بیافند، امر تازه‌یی نیست. دجالگری یکی از خصیصه‌های عمده این رژیم و از مهمترین روشهای اعمال حاکمیت آن است. جنگ‌طلبی و جنگ‌افروزی با شعار فتح قدس از طریق کربلا، مستضعف‌پناهی و سنگ کوخ‌نشینان را به‌سینه زدن درعین چپاول نجومی دارایی مردم ایران و عربده‌کشیهای ضداستکباری علیه شرق و غرب عالم همزمان با معامله تسلیحاتی مخفیانه و انواع مراودات ننگین با همانها نمونه‌های مهمی از این دجالگریها در تاریخ حکومت آخوندهاست. اما بی‌گمان نمایاندن خمینی به‌عنوان سرمشق عالم بشریت و نمونه مجسم اسلام و قرآن و معلم اخلاق، از ردیالانه‌ترین دجالیت‌های روزگار است.

آنچه در تاریخ معاصر به‌ثبت رسیده و در سینه‌ها و اذهان مردم ایران نقش بسته این است که خمینی رهبری انقلاب ضدسلطنتی را برود، به‌امید و اعتماد و عاطفه‌های بی‌دریغ ملت ایران خیانت ورزید، آن‌چه را پیش از به‌قدرت رسیدن عهد کرده بود، نقض نمود، آزادی به دست آمده از انقلاب ضدسلطنتی را از جامعه سلب کرد، رژیم سرکوبگری را که هزاربار جنایتکارتر از رژیم شاه است، بنیان گذاشت، به‌کشتار رشیدترین فرزندان مردم ایران مبادرت نمود، زندانیان سیاسی بی‌دفاع را قتل عام کرد، فتوای خون‌کشیدن از محکومان به اعدام، فتوای تجاوز به دختران قبل از اعدام و فتوای مباح بودن خون و جان و مال مجاهدین را صادر کرد. دانشگاه‌های ایران را تحت عنوان انقلاب فرهنگی به خاک و خون کشید و سالها تعطیل نمود و با جنگی خانمانسوز که خود زمینه‌چینی کرده بود و سالها بر ادامه آن اصرار می‌ورزید، یک میلیون کشته و یک‌ونیم میلیون مجروح بر جای گذاشت و خسارتهای جبران‌ناپذیری به ایران وارد ساخت. آن‌قدر که نام خمینی نزد مردم ایران، در ردیف یکی از موهن‌ترین لعن و دشنامها درآمده است. صفتی زشت و منحوس که خوی ضدانسانی، تفرعن و نخوت مشمئزکننده و سفاکی و دجالیت را تداعی می‌کند.

امروز به‌رغم تبلیغات و تشبثات خامنه‌ای و خاتمی، خمینی جز لعن و نفرین مردم ایران و بیزاری افکار عمومی جهانی، نصیبی ندارد.

با این حال روشنگری بیشتر در این باره که خمینی که بود و چه می‌کرد، چگونه به‌قدرت رسید و نتایج حکومتش چیست، برای ثبت در تاریخ و به‌ویژه برای آگاهی نسل جوان ایران ضروری است. این روشنگری، بلکه رذالت پادوها و خدمتکاران و حامیان این دجال ضدبشر را که اکنون شعارها و ژستهای شیادانه‌یی به کار گرفته‌اند، رسوا می‌کند و ارج تاریخی نسل خجسته‌یی را که با خون یکصدویست‌هزار قهرمان آزادی پرده از چهرهٔ این دجال ضدبشر برداشت و انقراض و سقوط قطعی رژیمش را رقم زد، بیشتر پدیدار می‌سازد.

تحصیل و تدریس خمینی در حوزه‌ها

تحصیل و تدریس خمینی در حوزه‌ها

خمینی، بانی، سمبل و روح نظام آخوندی است و مرام بازماندگانش، نشأت گرفته از اعمال، مواضع و افکار اوست. آخوندهای حاکم بسیار می‌کوشند او را ابرمردی جلوه‌گر سازند که در پهنه‌های نظری سرآمد یا دست‌کم هم‌تراز فلاسفه و متفکران بزرگ است، از نظر سلوک و رفتار انسانی شبیه به امام معصوم و آن‌چنان که او را می‌نامیدند نایب امام زمان است و از نظر مبارزاتی «انقلابی‌ترین مرد جهان» است.

چنین ادعاهایی البته در جامعه ایران جز تمسخر و اشمئزاز بر نمی‌انگیزد. زیرا مقاومت این خلق، خمینی و کل نظامش را از نظر تاریخی و ایدئولوژیکی نفی کرده و خون یکصدویست هزار تن از رشیدترین فرزندان مردم ایران به حل مسائل تاریخی بی‌نظیری نایل آمده که افشای چهره و طینت واقعی خمینی، این شارلاتان بزرگ قرن، در زمره آنهاست.

یادآوری این حقایق برای پاسخگویی به تبلیغات بی‌ارزش رژیم آخوندی درباره خمینی نیست. این کار برای به رسوایی کشیدن شخص خمینی هم نیست. زیرا به اندازه کافی در ذهن و ضمیر توده‌های مردم منفور است. بلکه قبل از هر چیز بازیابی و بازشناسی آفت بسیار مهلکی است که جنبشها و حاصل «راه دور و رنج بسیار» ملت‌ها را بریاد می‌دهد. این آفت همانا مفتخوری و میوه‌چینی به‌جای رهبری برآمده از انقلاب و مقاومت و مبارزه اصیل است.

به‌راستی، خمینی که بود، از کجا آمده بود، چه مسیری را طی کرد، مواضع و عقاید واقعی‌ش چه بود، چرا و چگونه به حکومت رسید و چگونه حکومت کرد؟

تولد خمینی و تحصیل او در حوزه‌ها

خمینی در سال ۱۳۲۰ هجری قمری (۱۲۷۹ شمسی) در خمین متولد شد. مادرش هاجر دختر میرزا احمد از اهالی همین شهر بود. پدرش مصطفی پسر احمد هندی بود که پیشتر ساکن کشمیر هندوستان بوده است (۱). به گفته مرتضی پسندیده، برادر خمینی، پدر او در خمین شخص «بسیار بانفوذی بوده» و «خدمه و تفنگچی» داشته و «مشغول اداره امور مردم بوده است» (۲) وقتی که خمینی دوساله بود، پدرش در مسیر سلطان آباد اراک مورد حمله یکی از همراهانش قرار گرفت و به قتل رسید. بعدها خانواده خمینی از جمله پسندیده، به دربار مظفرالدین شاه شکایت می کنند و به عین الدوله ملتجی می شوند تا سرانجام قاتل را قصاص می کنند (۳).

خمینی، دوران نوجوانی را در خمین گذراند. صرف و نحو و منطق را نزد برادر بزرگترش مرتضی پسندیده آموخت. از سال ۱۳۳۸ قمری (۱۲۹۸ شمسی) به ترتیب در حوزه‌های اصفهان و اراک و قم تحصیل می کرد. در سال ۱۳۴۵ (۱۳۰۵ شمسی) در حوزه قم سطوح عالی آموزشهای آخوندی را به پایان رساند و در سال ۱۳۵۵ (۱۳۱۵ شمسی) در شمار آخوندهای مدعی اجتهاد بود.

پیروانش درباره او می گویند که در این زمان «از برجسته ترین علمای حوزه قم به شمار می آمد». در این سالها، خمینی «مطول» را نزد شیخ ادیب تهرانی، «مکاسب» را در کلاس آیت الله محمد تقی خوانساری، درس «خارج» را نزد آیت الله عبدالکریم حائری و عرفان را از آیت الله شاه آبادی آموخت (۴). ولی مهمترین استاد خمینی همان شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه قم، است که به گفته آخوند رضا استادی به نوبه خود

پانویس

۱- «پایه پای آفتاب»، ج ۱، ص ۱۷، مصاحبه مرتضی پسندیده. کتاب «بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی» محل سکونت جد خمینی را «لکنهور» هندوستان ذکر کرده است.

۲- «پایه پای آفتاب»، ج ۱، ص ۲۰

۳- همان کتاب، ص ۲۵ و ۲۶

۴- همان کتاب، ج ۳، ص ۲۲، مصاحبه آخوند حجت همدانی

شاگرد شیخ فضل الله نوری بوده است (۵).

تالیفات خمینی

خمینی در دوره طولانی تحصیل و تدریس خود در حوزه‌ها، علاوه بر توضیح المسائل بحثها و کتابهایی تألیف کرده که معروفترین این کتابها، عبارتند از کشف الاسرار، تحریرالوسیله و جزوه‌ی موسوم به حکومت اسلامی.

کشف الاسرار ردیه‌ی است که خمینی علیه کتاب «اسرار هزارساله» به قلم شخصی به نام علی اکبر حکمی زاده نوشته و در آن بخشی از دیدگاههای خود را شرح داده است. خمینی، این کتاب را در سال ۱۳۲۲ هجری شمسی منتشر کرد (۶). و این زمانی بود که رژیم شاه در بحبوحه اشغال ایران توسط قوای متفقین در حداکثر ضعف بود. بنابراین انتشار این کتاب چندان خطری برای خمینی تولید نمی کرد. با این حال خمینی باز جانب احتیاط را از کف نداد و تا مدتها مانع از آن می شد که نامش به عنوان مؤلف کتاب روی جلد آن نوشته شود.

تحریرالوسیله، که در اصل حاشیه‌ی بر رساله‌ی به نام «وسیلة النجاة» نوشته سیدابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید معروف آن زمان است. در این کتاب مانند دیگر رساله‌ها، مسائلی از قبیل طهارت و نجاست تا مسائل قضاوت و... مورد بحث قرار گرفته است. وی این کتاب را هنگامی که به ترکیه تبعید شده بود، تدوین کرد و سپس در نجف منتشر ساخت.

حکومت اسلامی بخشی از مجموعه درسهای خمینی در نجف است که در سال ۱۳۴۸ تدوین شده و در آن طرح خمینی برای حکومت ارائه شده که همان نظریه ولایت فقیه را دربرمی گیرد.

پانویس

۵- همان کتاب، ج ۲، ص ۲۲۷

۶- مقدمه کتاب «کوثر»، ج ۱، که توسط احمد خمینی نوشته شده است.

بقیه کتابهای مزبور عمدتاً حاشیه‌هایی است که خمینی بر کتابهای دیگران نوشته یا مجموعه سخنانیها یا درسهای او در حوزه قم است. فی‌المثل:

– مکاسب محرمة کتابی است از همین قبیل درباره حرمت کسب درآمد از خرید و فروش اشیای نجس، میت، کذب، قمار، بیع سگ و از این قبیل (۷).

– مسائل مشکله که مجموعه درسهای استاد خمینی یعنی آیت‌الله حائری یزدی است.

– الرسائل که درباره برخی قواعد فقهی و مباحث اصول فقه نظیر قاعده لاضرر و لا ضرار، استصحاب و تعادل و تراجیح است.

... -

برخی جزوات او نیز بازگویی درسهایی است که از استادانش فراگرفته است. مثلاً بحثهایی با عنوان «حاشیه بر فصوص‌الحکم» و «حاشیه بر مفاتیح‌الغیب» را پس از کلاسهای آیت‌الله شاه‌آبادی تنظیم کرده و «اسرار الصلوة یا معراج‌السالکین» را پس از درس حاج‌میرزا ملکی تبریزی نوشته است (۸).

تدریس در حوزه‌ها

پیروان خمینی می‌گویند که در سال ۱۳۶۴ قمری (۱۳۲۴ شمسی) با ورود آیت‌الله بروجردی به قم، خمینی تدریس علوم منقول و خارج و اصول را در حوزه‌ها شروع کرد (۹). کسانی که از وقایع آن سالها اطلاعات دقیقی دارند می‌گویند هنگامی که آقای بروجردی از زادگاه خود به قم نقل مکان کرد، خمینی برای همراهی نشان دادن با او برخی کلاسهای درس خود را که می‌دانست مورد موافقت او نیست، تعطیل کرد. مرتضی پسندیده برادر خمینی در این باره گفته است: «در مسجد سلماسی با اصرار ...»

پانویس

۷- روزنامه اطلاعات، ۲۰ خرداد ۶۹

۸- «پایه پای آفتاب»، ج ۱، ص ۶۰، مصاحبه احمد خمینی

۹- روزنامه رسالت، ۲۴ خرداد ۶۸

مطهری و بعضی از اشخاص، درس فقه و اصول را شروع و دیگر تدریس عرفان را ترک کرد» (۱۰).

طلبه‌هایی که در این سالها و سالهای بعد در کلاسهای خمینی شرکت می‌کردند، پس از به‌قدرت‌رسیدن خمینی، از مهمترین گردانندگان و مهره‌های حکومت او شدند. راه‌انداختن چنین کلاسهایی اولین پله‌های نردبان مرجعیت است که خمینی عزم آن را کرده بود. اما در این سالها آیت‌الله بروجردی مرجع بلامنازع در تمام حوزه‌ها بود و در میان مراجع متنفذ آن روزگار هم‌اوردی نداشت.

در فروردین سال ۱۳۴۰ که بروجردی درگذشت، مراجع متعددی از قبیل سیدمحمسن حکیم و سیدعبدالهادی شیرازی و در مرتبه بعد، سیدمحمود شاهرودی، خویی، شریعتمداری، گلپایگانی، خوانساری و میلانی در نجف، قم، تهران و مشهد حضور داشتند و خمینی در سطح همین دسته دوم بود. گو این که بیشتر به‌عنوان یک مدرس شناخته می‌شد.

آن‌چه سبب شد که خمینی از سایرین پیشی بگیرد، اعتراضهایش به رژیم شاه در سالهای ۴۱ تا ۴۳ و سپس تبعید او بود. جاذبه اجتماعی مخالفت با شاه، خمینی را از وجهه زیادی برخوردار ساخت و از دیگران پیشی گرفت.

زندگی سیاسی خمینی از آغاز تا سن ۶۰سالگی که علیه برخورداری زنان از حق رأی به اعتراض برخاست، یکسره در سکوت و سازش با دیکتاتوری رضاشاه، ماماشات در برابر شکل‌گیری دیکتاتوری محمدرضا و سکوت تأییدآمیز نسبت به کودتای استعماری علیه حکومت ملی دکتر مصدق سپری شده است.

برای تشریح هرچه بیشتر زندگی خمینی تا قبل از به‌چنگ آوردن قدرت سیاسی، آن را در چند دوره متمایز، بررسی می‌کنیم.

زندگی خمینی در دوران رضاشاه

زندگی خمینی در دوران رضاشاه

در آستانه سلطه کامل رضاشاه، نزدیک به دوده از انقلاب مشروطه سپری شده بود. اما هنوز از آن آتشفشان بزرگ شراره‌هایی هم چون جنبش گیلان، قیام‌های خیابانی و پسیان و مبارزات تنگستانیها، ایران را از آتش اعتراض و مقاومت گرم کرد.

در سال ۱۲۹۹ شیخ محمد خیابانی در تبریز به شهادت رسید و جنبش تنگستان سرکوب شد، در سال ۱۳۰۰ کلنل پسیان شهید راه وطن گشت، سپس نوبت به میرزا کوچک خان رسید که در کوه‌های گیلان سر به راه آزادی بگذارد. رضاخان از میان همین کشتارها و سرکوبها، سربلند کرد و در سال ۱۳۰۲ به نخست‌وزیری رسید.

در این دوران پر از تحول و آشوب، خمینی که سالهای جوانی را می‌گذراند، سرکار خود گرفته بی‌اعتنا به سرنوشت شومی که برای مردم ایران رقم زده می‌شد، مشغول درسهای حوزه بود.

وقتی که رضاخان با ارباب و تطمیع مجلس پنجم را وادار به پذیرش سلطنت خود کرد، روشنفکران و شخصیت‌های ترقیخواه به شدت با آن به مخالفت برخاستند. مصدق بزرگ که از نمایندگان اقلیت مخالف بود، در صحن مجلس فریاد می‌کشید: «این ارتجاع و استبداد صرف است... امروز مملکت ما بعد از ۲۰ سال و این همه خونریزیها می‌خواهد سیر قهقرایی بکند... بنده اگر سرم را ببرند و تکه‌تکه‌ام بکنند و آقای سید یعقوب هزار فحش به من بدهد، زیر بار این حرفها نمی‌روم... پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی‌خود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم... خدایا تو شاهد باش که آن چه گفتم عقیده خودم بود و آن چه در خیر مملکت است

می‌گویم...»(۱)

در ۱۶ سالگی که رضاشاه مشغول استقرار و بسط دیکتاتوری مخوف خود و تسه کشیدن از گرده توده محروم بود، خمینی با اشراف و آگاهی کامل نظاره‌گر خاموش صحنه بود. در این سالها، حوادثی مثل انتخابات کاملاً تقلبی دوره هفتم که در آن مدرس حتی یک رأی نیاورد، تصویب قانون سرکوبگرانه جدیدی در سال ۱۳۱۰، تمدید قرارداد اسارت بار نفت جنوب، تصاحب اجباری حاصلخیزترین اراضی مازندران، گیلان، گرگان و سایر نقاط کشور توسط رضاشاه و کشف حجاب روی می‌دهد. اما از آن‌جا که اعتراض به‌چنین وقایعی به‌معنی درافتادن با دیکتاتوری است و زندان و اسارت و رنج و محرومیت در پی دارد، خمینی کنار گود ایستادن و کنج عافیت را ترجیح می‌دهد.

واقعه خونین مسجد گوهرشاد

در سال ۱۳۱۴ که خمینی از آخوندهای قم و از مدعیان اجتهاد بود، محدودیتهایی که رضاشاه نسبت به استفاده از عبا و عمامه برقرار ساخت، مخالفت‌های شدیدی در پی داشت و از جمله به حوادث خونینی در مشهد منجر شد. روز ۲۰ تیر ۱۳۱۴ در حالی که جمعیت زیادی از مردم، به‌نشانه اعتراض به تصمیم شاه، در مسجد گوهرشاد مشهد اجتماع کرده بودند، به‌دستور رضاشاه، قزاقان جنایتکار به‌سوی این اجتماع آتش گشودند، در نتیجه حدود ۱۰۰ نفر کشته و مجروح شدند. فردای این حادثه، جمعیت بزرگی دوباره در همین مسجد گردهم آمدند که باز با حمله و حشیانه مأموران رضاشاه روبه‌رو شدند. این بار قوای جنایتکار رضاشاه به کشتار سبعانه‌یی دست زدند که در آن دست کم دوهزار تن به‌قتل رسیدند.

واقعه خونین مسجد گوهرشاد، خشم و انزجار شدید مردم علیه رضاشاه را برانگیخت.

پانویس
۱- «تاریخ بیست‌ساله»، حسین مکی

شماری از روحانیان به این جنایت اعتراض کردند و برخی، از جمله آیت‌الله حسین قمی که از مراجع مهم آن زمان بود، به دستور رضاشاه تبعید شدند. در کتاب «نهضت روحانیون ایران» در این باره گفته شده است: «در این واقعه، جمع کثیری از مردم بی‌گناه را قتل عام کردند و حدود یکصد نفر از روحانیون و افراد متنفذ را دستگیر و عده‌یی از علمای بزرگ، نظیر مرحوم آقا سیدیونس اردبیلی و مرحوم آقا زاده را به تهران آورده محاکمه نمودند (۲)».

با این همه، خمینی نسبت به این حادثه بزرگ نیز در سکوت کامل به سر می‌برد و حتی نزدیکانش که زندگینامه او را نوشته‌اند، از هیچ‌گونه نقش یا حضور عملی او در صحنه یاد نکرده‌اند.

مخالفتها و اعتراضهای روحانیان

در آن سالها کم نبودند روحانیانی که حاضر به سازش و کوتاه آمدن در برابر رضاشاه نشده بودند.

در میان این روحانیان از جمله باید از میرزا محمد (آقا زاده) نجفی خراسانی نام برد که پس از روی کار آمدن رضاشاه مردم را به قیام علیه او فراخواند. پس از کشتار مسجد گوهرشاد، دیکتاتوری رضاشاه خراسانی را دستگیر کرد و به اعدام محکوم کرد. ولی با وساطت روحانیان حوزه نجف از اعدام رهایی یافت. وی تا پایان عمر در تهران تحت نظر بود و گفته می‌شود توسط پزشک احمدی به قتل رسید (۳).

در آذربایجان نیز دورروhani معروف این دوره یعنی آمیرزا صادق آقا و انگجی به اعتراض علیه حکومت رضاشاه برخاستند. رضاشاه آنها را به کردستان و سپس به قم تبعید کرد (۴).

پانویس

۲- «نهضت روحانیون ایران» ج ۲، ص ۱۶۵

۳- «تاریخ بیست‌ساله» ج ۶، ص ۲۵۲

۴- همان کتاب

اعتراض جمعی از روحانیان شهرهای مختلف ایران به ویژه اصفهان علیه برقراری نظام وظیفه اجباری نمونه دیگری از این اعتراضهاست. وقتی که دیکتاتوری رضاشاه این تصمیم را اتخاذ کرد، ۶۰۰ الی ۷۰۰ روحانی از شهرهای مختلف به نشانه اعتراض به قم مهاجرت کردند. در رأس اعتراض کنندگان، سیدنورالله اصفهانی قرار داشت. وی از سوابق ممتازی در انقلاب مشروطه برخوردار بود و در میان مردم اصفهان اعتبار زیادی داشت. این اعتراضها که رضاشاه را یک چند به عقب نشینی وادار کرد، از آبان سال ۱۳۰۷ آغاز شد و تا دیماه همان سال ادامه داشت تا این که سیدنورالله اصفهانی به طرز مرموزی درگذشت. کتاب تاریخ بیست ساله توضیح می دهد که وی بر اثر آمپول مسمومی که توسط یک پزشک مزدور تزریق شده بود، به شهادت رسیده است.

نمونه دیگر، واکنش تند گروهی از روحانیان ساکن قم به خانواده رضاشاه بود که به صورت زننده و توهین آمیزی در حرم حضرت معصومه (ع) حضور یافته بودند. این اعتراض به قدری تند بود که رضاشاه به فاصله چند ساعت بعد از تهران به قم حرکت کرد و بلافاصله به مجازات روحانیان معترض پرداخت.

اما در صدر روحانیان معترض، باید از سیدحسن مدرس یاد کرد که تا لحظه شهادت تحت انواع فشارها و آزارها و حملات و ضربات عوامل رضاشاه قرار داشت. او در خوف، تربت حیدریه و کاشمر تبعید و زندانی بود و سرانجام در ۲۳ آذر سال ۱۳۱۶ به دستور رضاشاه او را در سن هفتاد و چند سالگی به شهادت رساندند. اما از خمینی، حتی نسبت به شهادت مدرس صدایی برنخاست، در حالی که در آن سالها به روشنی مدرس را می شناخت و در یکی از سخنرانیهای خود تصریح کرده است که مدرس را در مدرسه سپهسالار و صحن مجلس شورای ملی دیده و از ایستادگیها و مبارزات شجاعانه او به طور کامل باخبر بوده است.

سکوت و بزدلی خمینی

از حرفهایی که خمینی بعدها به مناسبت تجلیل از مدرس زده، خوب پیداست که در

دوره رضاشاه بهرغم آگاهی کاملش از قضایای سیاسی، بزدلانه مرعوب رضاشاه شده بود. وی در دیدار با هیأت دولت در هفتم شهریور ۶۱ گفته بود: «هرکس زمان رضاشاه را درک کرده باشد، می‌داند که آن زمان غیر از زمان محمدرضاشاه بود. رضاشاه قلدری بود که شاید مردم ما او را خیلی نمی‌شناختند و شاید تاریخ کمتر کسی را مثل او به یاد داشته باشد. مدرس در مقابل او با قدرت ایستاد...» (۵).

خمینی در حکمی هم که در سال ۶۳ برای «احیای مقبره» مدرس صادر کرد، درباره دوران رضاشاه گفته است: «... در آن روزگار در حقیقت حق حیات از ملت مظلوم ایران سلب شده بود و میدان تاخت و تاز قلدری هتاک در سطح کشور باز، و دست مزدوران پلیدش در سراسر ایران تا مرفق به خون عزیزان آزاده وطن، علمای اسلام و طبقات مختلف آغشته بود... تا کسی آن زمان را درک نکرده باشد، ارزش این شخصیت عالی مقام را نمی‌تواند درک کند» (۶).

با این توضیحات، دجال می‌خواست ضمن توجیه سکوت و انفعال خود، این موضوع را القا کند که نمی‌شد با رضاشاه درافتاد.

در دوره دیکتاتوری رضاشاه تنها فعالیتی که از خمینی مشاهده و ثبت شده، برگزاری کلاس اخلاق در حوزه قم است. مدتی این کلاسها در مدرسه فیضیه دایر بود و سپس با تذکر مأموران رضاشاه، آن را به مدرسه «حاج ملاصادق» در حومه قم منتقل ساخت. این کلاسها از آنجا که هیچ ضرری برای رژیم دیکتاتوری نداشت، تا هنگام سقوط شاه ادامه پیدا کرد (۷). کلاسهای اخلاق پس از سقوط رضاشاه نیز تا مدتی ادامه پیدا کرد. حاصل این درسها که طرفداران خمینی از آن با آب و تاب بسیار سخن می‌گویند، تحت عنوان «مبارزه با نفس و جهاد اکبر» به چاپ رسیده که جزوه مختصری است در ۶۰ صفحه!

پانویس

۵- کتاب «مدرس» از انتشارات «بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی» ص ۲۳۲

۶- روزنامه کیهان، ۲۸ شهریور ۶۳

۷- روزنامه رسالت، ۲۴ خرداد ۶۸

اطرافیان خمینی تلاشهای بیهوده‌یی کرده‌اند که برای سکوت ننگین او در دوره رضاشاه توجیهاتی بتراشند و فی‌المثل در کتاب «نهضت امام خمینی» گفته شده است: «امام خمینی از آن‌جا که همواره از تدابیر کافی و درایت و بصیرت سرشار برخوردار می‌باشد، توانست با تاکتیک و نهانکاریها که از دستورات و تعالیم زنده اسلام است و تقیه نام دارد، رژیم و کارشناسهای داخلی و خارجی آن را غافلگیر سازد...» (۸)

سکوت و سازش خمینی تحت عنوان تقیه تا هنگام سقوط دیکتاتوری رضاشاه هم چنان ادامه پیدا می‌کند. حال آن که در سراسر دوران رضاشاه، ایران با خون مبارزان راه آزادی رنگین شده و شمار کسانی که توسط رژیم رضاشاه کشته شدند سر به بیست و چهار هزار تن می‌زند (۹).

اما خمینی، که در این زمان آخوند چهل ساله و مدعی اجتهاد است، در فکر کرسی مرجعیت است و برای اسم و رسم دار شدن در حوزه‌ها تکاپو می‌کند.

خمینی در سالهای پس از سقوط رضاشاه

خمینی در سالهای پس از سقوط رضاشاه

خمینی در سالهای بعد از سقوط دیکتاتوری رضاشاه، آخوندی است که جای پای خود را در حوزه قم سفت کرده و برای به دست آوردن کرسی مرجعیت خیز برداشته است. پس از قضایای شهریور ۱۳۲۰ به دلیل سقوط دیکتاتوری و حمله نیروهای متفقین و ضعف رژیم جدید، فضای باز سیاسی و اوضاع نیمه دموکراتیکی به وجود آمده بود. اعتراض به جنایتهای رضاشاه در میان مردم بالا گرفته بود. آن قدر که رژیم به ناچار سرجلادانی نظیر رکن الدین مختاری، پزشک احمدی، مصطفی راسخ، جهانسوزی و مقدادی را دستگیر کرد تا با برپایی محاکمه‌های نمایشی خشم ستمدیدگان و خانواده‌های آنها را تسکین دهد.

در این زمان سرانجام خمینی نیز سکوت خود نسبت به دیکتاتوری رضاشاه را پایان می‌دهد و در کتابی به نام کشف الاسرار به سیاستهای او انتقاد می‌کند: «... ما می‌گوییم دولتی که ...چندین هزار افراد مظلوم کشور را در معبد بزرگ مسلمین و جوار امام عادل با شصت تیر و سرنیزه سوراخ سوراخ و پاره پاره کند، این دولت دولت کفر است و اعانت آن عدیل کفر و بدتر از کفر است...» «ما حکومت دیکتاتوری رضاخان را ظالمانه و عمال آن را ظالم و ستمکار می‌دانیم و هر کس آنها را محترم بداند از شرف و انصاف بویی ندارد...»

نظیر این جملات و مبارزه طلبیهایی از این قبیل که «ما می‌گوییم» و «ما اعلام می‌کنیم» در چند جای دیگر کتاب کشف الاسرار دیده می‌شود. اما خمینی به اقتضای طینت مفتخور و فرصت طلب خود چنین اعلام جنگ پرطنینی را به بعد از سقوط دیکتاتوری رضاشاه موکول کرده بود. خمینی کتاب کشف الاسرار را بعد از شهریور ۲۰ نگاشته و تازه بعد از این است که خمینی به یاد تکفیر رضاشاه می‌افتد و کشف می‌کند که «اعانت

آن عدیل کفر و بدتر از کفر است».

او در ضمن یادآوری می‌کند که «ملاها، از همان روزهای اول، تصدی رضاخان را برخلاف مصالح کشور تشخیص دادند و تا توانستند عمومی و وقتی نشد مخفیانه و خصوصی فسادهای خانمانسوز او را به مردم گوشزد کردند...» (۱) اما توضیح نمی‌دهد که با وجود این، چرا خودش در این بیست‌ساله کاملاً سکوت کرده بود و چرا خودش بویی از «شرف و انصاف» نبرده بود؟

سکوت باشکوه!

یکی از عوامل خمینی به‌نام آخوند جعفر سبحانی می‌گوید: «در دوران زعامت آیت‌الله بروجردی، سکوت باشکوهی را از طرف حضرت امام شاهد بودیم که از روز ورود مرحوم بروجردی به‌قم تا روز درگذشت ایشان... ادامه یافت. در این دوران ایشان گرد مسائل سیاسی نگشتند و کاری جز تدریس و تألیف و سعی در تهذیب نفوس و تذکر به‌مراجع و به‌ویژه مرجع بزرگ، مرحوم بروجردی نداشتند» (۲).

اما نوشته‌ها و اظهارات سایر عوامل خمینی نشان می‌دهد که او در پس این «سکوت باشکوه» به کارهای دیگری هم مشغول بوده است. کتاب «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» در این باره می‌نویسد: «امام خمینی در تمام دوران زندگی مرحوم آیت‌الله بروجردی کوشش فراوانی می‌کرد که... حقایق را به گوش آن مرحوم برساند... و مرحوم آیت‌الله بروجردی نیز به نظریات و پیشنهادات ایشان توجه می‌کرد... و به ایشان اعتماد و اطمینان ویژه‌ی داشت و در مواقع حساس با ایشان تماس می‌گرفت و مشورت می‌نمود» (۳).

همان کتاب، از قول عباس مهری، از آخوندهای پیرو خمینی، نقل می‌کند که

پانویس

۱- کشف‌الاسرار، ص ۱۲

۲- پابه‌پای آفتاب، ج ۳، ص ۲۰۶

۳- بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی، ص ۱۰۱

«من در محضر آیت‌الله بروجردی بودم که نماینده‌یی از طرف دولت به حضور ایشان بریافت و موافقت ایشان را با موضوعی که دولت در دست اجرا داشت خواستار شد». آیت‌الله بروجردی فرمودند پاسخ را بعد از مشاوره و تبادل نظر با بعضی از علما به دولت ابلاغ خواهم کرد». من به فکر افتادم که آقای بروجردی در این گونه امور با کدام‌یک از علمای قم مشورت می‌کنند؟ دیری نپایید که دیدم امام خمینی بنا به درخواست مرحوم آیت‌الله بروجردی به آن جا آمدند و به اتفاق آن مرحوم به اتفاق در بسته‌یی رفته به گفتگو نشستند و ساعتی بعد مرحوم بروجردی نظر خویش را برای دولت فرستادند» (۴).

مطابق نوشته همین کتاب، نقش خمینی فقط مشورت دادن نبوده، بلکه گاه خود نیز در مذاکره با مقامهای رژیم شاه به‌طور مستقیم شرکت می‌کرده است: «در مورد یکی از مواد قانون اساسی که رژیم می‌خواست تغییر دهد و به‌منظور جلب موافقت مرحوم آیت‌الله بروجردی، دکتر اقبال را به حضور ایشان فرستاده بود، امام خمینی بنابه درخواست آن مرحوم در آن نشست شرکت کرد و رسماً با دکتر اقبال صحبت و گفتگو نمود» (۵).

آخوند سروش محلاتی نیز در این باره می‌گوید: «آن روزها نقل می‌کردند که "حاج آقا روح‌الله یعنی عقل منفصل آیت‌الله بروجردی» (۶).

چنان که تاریخ آن ایام گواهی می‌کند، این همراهیها تا تأیید کامل کودتای ۲۸ مرداد امتداد یافت. به طوری که پس از سقوط کابینه ملی دکتر مصدق و بازگشت شاه خائن به ایران، آیت‌الله بروجردی با ارسال تلگرامی به او خوش آمد گفت: «ورود مسعود اعلیحضرت به ایران مبارک و موجب اصلاح مفساد دینیه و عظمت اسلام و آسایش مسلمین است» (۷).

پانویس

۴ و ۵- همان کتاب

۶- پابه پای آفتاب، ج ۳، ص ۲۴۰

۷- روزنامه کیهان، ۳ شهریور ۱۳۳۲

دوران مصدق

در این زمان، اگر خمینی در «سکوت باشکوه» فرورفته بود، یا از کار بی‌خطری مثل اعلام مبارزه با حکومت ساقط‌شدهٔ قبلی پارا فراتر نمی‌گذاشت، جریانها و عناصر ترقیخواه که مجال فعالیت و گسترش یافته بودند، به‌میدان آمده مطالبات سرکوب‌شدهٔ ملت را مطرح ساختند». این مبارزات، صرف‌نظر از اعوجاجها و افت و خیزهای آن، سرانجام جنبشی از نیروهای ملی و مردمی پدید آورد که تحت رهبری مصدق بزرگ به ملی کردن نفت نائل آمد و پیروزی بزرگی نصیب مردم ایران ساخت. در قدم بعد مصدق خود زمام امور دولت را در دست گرفت و برای اولین بار پس از انقلاب مشروطه، دولتی واقعاً ملی و برآمده از مبارزات مردم ایران بر سر کار آمد.

اما خمینی نه با جنبش ملی شدن نفت سرهمراهی داشت، نه با دولت مصدق. وقتی هم که آن دولت ملی با کودتای استعماری ۲۸ مرداد سقوط کرد، به‌نحو رضایتمندانه و تأییدآمیزی هیچ موضع مخالفی نگرفت. کمالین که درقبال اعداها و سرکوبهای پس‌از کودتا که طی آن شاه دستگاه ساواک را تأسیس کرد و بساط شکنجه و تیرباران را گسترش داد، خمینی به‌سکوت خود ادامه داد.

ملاقاتهای خمینی باشاه

ایادی خمینی تلاش کرده‌اند، این سکوت خائنانه را با دلیل تراشیهایی ابلهانه‌یی مثل سرخوردگی و یأس مردم جایز و اجتناب‌ناپذیر جلوه دهند. اما واقعیت مهمتر این است که در پشت پردهٔ این سکوت ظاهری، خمینی از قضا با ارتجاع پس‌افتاده‌یی که حامی شاه و دربار بود، همراهی می‌کرد. در این‌باره از جمله باید به دوبار ملاقات خمینی با شاه اشاره کرد که هم احمد خمینی، هم موسوی‌اردبیلی و هم صادق خلخالی آن را تأیید کرده‌اند: احمد خمینی: «حضرت‌امام چه در زمان مرحوم آقای حائری و چه در زمان مرحوم آقای بروجردی، همواره جلودار مبارزات حوزه بودند، مثلاً بر اثر قضایای سیاسی که در زمان آقای بروجردی اتفاق افتاده بود، از طرف مرحوم آقای بروجردی و

علما مأمور شدند باشاه صحبت کنند. نظر مراجع و علما این بود که نماینده‌یی باید برود و حرف ما را صریح و پوست کنده به شاه منتقل کند و این کار از کسی غیر از حاج آقا روح‌الله بر نمی‌آید و ایشان هم طی دو ملاقاتی که باشاه انجام دادند، کاملاً بر نظرات مراجع و علما تأکید کردند و به شاه دربارهٔ عاقبت سیاستهایش هشدار دادند...» (۸)

موسوی اردبیلی: «یک بار آیت‌الله‌العظمی بروجردی پیامی داشتند. ایشان دیدند تنها کسی که در حوزه با استقامت می‌ایستد، مرعوب نمی‌شود، تملق نمی‌گوید، اهل چالپوسی نیست و شهادت دارد، آقای خمینی... است. ایشان را فرستادند، ریز موضوع یادم نمی‌آید. باید به تاریخ مراجعه شود...» (۹)

صادق خلخالی: «امام قبلاً به دستور آقای بروجردی دو مرتبه با شاه ملاقات کردند و یک بار که از ملاقات برگشته بودند، فرمودند: نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم، ولی ابهت من شاه را گرفته بود و شاه مسلط بر زبان و گفتارش نبود...» (۱۰)

هیچ‌یک از این سه نفر، نه به‌زمان انجام ملاقاتهای خمینی با شاه و نه به‌موضوع آن اشاره نکرده‌اند. به‌عکس، چنان‌که از لحن اظهاراتشان برمی‌آید، خواسته‌اند رد گم کنند و این موضوع را مسکوت بگذارند. اگر این ملاقاتها یک مضمون ننگین ضدملی و ضد‌مصدقی نداشت و اگر چیز آبرومندانه‌یی در آنها می‌بود، قطعاً به‌سکوت برگزار نمی‌کردند و بسا داد سخن می‌دادند.

۵

روابط خمینی با کاشانی

روابط خمینی با کاشانی

نشانه مهم همسویی خمینی با دربار شاه در برابر مصدق، اتحاد عمل او با آخوند کاشانی است. آخوند کاشانی که یک چند از مصدق حمایت می کرد و در قضایای ملی شدن صنعت نفت با او همراه بود، پس از قیام سی تیر به رودرویی با مصدق پرداخت. در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» در این باره آمده است: «وابستگان به سیاستهای استعماری انگلیس و آمریکا و عناصری از ارتجاعی ترین جناح هیأت حاکمه و فرصت طلبانی که برای کسب وجهه و ایفای نقش خرابکارانه در داخل نهضت ملی ایران وارد جبهه ملی شده بودند، در این موقعیت حساس که دژهای استعماری پشت سرهم ویران می گردید، و راههای خرابکاری بسته می شد، با استفاده از آخرین فرصت به میدان آمده ماهیت ضدملی خود را بروز می دادند. بلافاصله بعد از قیام سی تیر، حائری زاده و دکتر بقایی، مخالفت خود را با دکتر مصدق آشکار ساختند. آیت الله کاشانی نیز به آنها پیوست».

پدر طالقانی نیز، که از مبارزان سرسخت آن سالها بوده، در این باره می گوید: «... عوامل استعمار و استبداد داخلی و جاسوسان اطراف این قدرتها شروع به تفحص کردند و نقطه ضعفها را یافتند... آمدند سراغ مرحوم آیت الله کاشانی. این بار از راه نفسانیات. که این نهضت از آن توست و جاسوسانی را که ما از نزدیک می شناختیم دور آن پیرمرد را گرفتند و او را از مصدق جدا کردند. یادم هست روزی که درین مردم گفتگو بود که مرحوم آیت الله کاشانی از زاهدی حمایت می کند و توطئه یی در کار است، به تنهایی به منزل ایشان واقع در پل چوبی رفتم... وقتی که آمد ظرف خربزه یی در دست داشت. به عنوان تعارف جلو من گرفت. تا خربزه را دیدم، گفتم حضرت آیت الله دارند

زیر پایت خربزه می گذارند...» (۱)

جاسوسان مورد اشاره پدرطالقانی، عناصری از قبیل مظفر بقایی، شمس قنات آبادی و میراشرفی بودند که همگی سوابق رسوایی داشتند.

باری آخوند کاشانی قبل از کودتا تا توانست برای خوش خدمتی به دربار شاه، علیه دولت مصدق کارشکنی کرد، سرلشگر زاهدی را نیز در مجلس پناه داد و پس از کودتا آشکارا از رژیم شاه حمایت کرد و تا مدتی هم چنان ریاست مجلس رژیم شاه را به عهده داشت.

همین کاشانی بعدها گفته بود: «تنها کسی که امید است بعد از من به درد ملت ایران بخورد، آقای خمینی است» (۲).

این ارزیابی گواه دنباله‌روی سیاسی خمینی از کاشانی و کین توزی او علیه مصدق است.

«اعجوبه» هم‌سنخ کاشانی

کاشانی و خمینی، اولین بار، وقتی که خمینی برای ازدواج به تهران آمده بود با یکدیگر دیدار داشتند و به هم‌سنخی خود پی برده بودند. پس از همین ملاقات، کاشانی با شگفتی از پدرزن خمینی پرسیده بود: «این اعجوبه را از کجا پیدا کردی؟» (۳)

بازماندگان خمینی که نمی‌توانند برای او سابقه مبارزاتی بتراشند، همدستی با کاشانی را به حساب مبارزات «ضداستکباری» او می‌گذارند. صادق خلخالی می‌گوید: «نمی‌توان گفت که مبارزه حضرت امام علیه استکبار دقیقاً از چه زمانی شروع شد. ایشان از همان آغاز با افرادی مانند آقای کاشانی و اعضای فداییان اسلام رابطه داشتند.

پانویس

۱- به نقل از کتاب «آیت‌الله کاشانی و نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق» از انتشارات انجمنهای دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی ۱۳۵۹

۲- «بررسی و تحلیل از نهضت امام خمینی» پانویس ص ۹۶

۳- «پا به پای آفتاب»، ج ۱، اظهارات خانم خدیجه (قدس ایران) ثقفی، همسر خمینی

یک روز تابستان در خیابان پامنار تهران، در منزل آقای کاشانی بودم. آقای کاشانی می گفت: «قدر این سید را بدانید که این سید شما را نجات می دهد. بی سوادها! قدر این سید را بدانید» (۴).

آخوند دیگری به نام ربانی شیرازی گفته است: «آیت الله کاشانی بارها می فرمودند: "مرد حوزه و روحانیت حاج آقا روح الله"» (۵).

وقتی هم که کاشانی پس از رویارویی با مصدق، کارش به رسوایی و انزوا کشید، تنها کسی که از قم به عیادت کاشانی رفت، همین خمینی بود (۶). آخوند یوسف صانعی در این باره گفته است: «مرحوم آیت الله کاشانی را به دلیل درگیریها و مخالفتهایی که با مصدق داشت، از شخصیت و منزلت اجتماعی محروم کردند و در نتیجه ایشان مریض شدند. تنها کسی که از قم به عیادت آیت الله کاشانی رفت، حضرت امام خمینی... بودند. به همین مناسبت، حوزه درس اصول حضرت امام، عصر تعطیل شد... این حرکت امام زمانی بود که برای مرحوم آقای کاشانی سرودهای مبتذل می خواندند» . می گویند پس از مرگ آخوند کاشانی، خمینی برای او در مسجد اعظم قم دوروز مجلس ختم و عزاداری برگزار می کرد (۷).

کین توزی علیه مصدق

خمینی در آن هنگام با مشاهده محبوبیت عظیم مصدق با رندی و فرصت طلبی عقاید واقعی خود را بر زبان نمی آورد. اما وقتی که بر اریکه قدرت سوار شد، در هر فرصتی درونمایه ضدملی و ارتجاعی خود را علیه مصدق بیرون می ریخت. هنگامی که در اولین هفته های پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی جمعیت عظیمی

پانویس

۴- «پا به پای آفتاب»، ج ۳، ص ۵۵

۵- همان، ص ۱۱۳

۶- همان، ص ۲۸۴

۷- همان، ص ۱۷۸

راهی احمدآباد شدند تا به مناسبت سالگرد درگذشت پیشوای نهضت ملی ایران نسبت به او ادای احترام کنند، خمینی که از این مراسم و به ویژه از حضور و سخنرانی پدرتالقانی و برادر مجاهد مسعود رجوی در این اجتماع به شدت گزیده شده و کینه تیزی و حسادتش برانگیخته شده بود، مراسم یادشده را میتینگ راه انداختن «برای هراستخوانی» توصیف کرد.

خمینی در سخنرانی دیگری در بیستم دیماه ۵۸ علیه ملی شدن صنعت نفت و پیشوای این حرکت پیروزمند ضداستعماری عقده گشایی می کرد که: «اینها میخوان سرپوش بگذارند روی مقاصد خودشان، آن مقاصدی که برخلاف مسیر ماست با اسم یک نفری که ملی است، مسیر ما مسیر نفت نیست، نفت پیش ما مطرح نیست، ملی کردن نفت پیش ما مطرح نیست، این اشتباه است. ما اسلام را می خواهیم. اسلام که آمد، نفت هم مال خودمان می شود. مقصد ما اسلام است، مقصد ما نفت نیست. اگر یک نفر نفت را ملی کرده است، اسلام را کنار بگذارند برای او سینه بزنند» (۸).

این اظهار نظر خمینی نیز که سال گذشته چندبار توسط مطبوعات حکومتی یادآوری شد، فراموش نشدنی است: «مسلمانها بنشینند تماشا کنند یک گروهی را که از اولش باطل بودند؟ من از آن ریشه هایش می دانم یک گروهی که با اسلام و روحانیت اسلام، سرسخت مخالف بودند. اینها که فخر می کنند به وجود او (مصدق)، او هم مسلم نبود» (۹).

این ردالت خمینی را نیز همگان به یاد دارند که از «سیلی» خوردن مصدق توسط ارتجاع و استعمار (یعنی از سقوط حکومت ملی او بر اثر کودتای استعمار و دربار) شکرگزاری کرد.

یک مهره شریر خمینی به نام حسن آیت، کتابی مملو از اهانت و هتاکی علیه دکتر مصدق، پیشوای بزرگ نهضت ملی ایران، با عنوان «چهره حقیقی مصدق السلطنه»

پانویس

۸- کتاب «برنامه کوتاه مدت و درازمدت جمهوری اسلامی»
۹- سخنرانی خمینی در تاریخ ۲۵ خرداد ۶۰، «صحیفه نور»، ج ۱۵

به چاپ رسانده است. در صفحه اول این ورق پاره، این جملات از خمینی آورده شده که ضمن نقل گفتگوی خود با یکی از آخوندهای تهران در زمان حکومت ملی مصدق می گوید: «من به آن آقا عرض کردم که این سیلی خواهد خورد، و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی را بر اسلام می زد».

قابل توجه است که برخی مزدوران و مهره های ۲۸ مردادی، بعدها در دستگاه خمینی جا و منزلتی پیدا کردند. آخوند فلسفی در سالهای ۴۰ تا ۴۳ بارها نقش سخنگوی خمینی را ایفا کرد و پس از به حاکمیت رسیدن خمینی نیز به نان و نوایی رسید.

مظفر بقایی به علت شدت رسوایی و منفوریت طبعاً نمی توانست در رژیم خمینی پست و مقامی داشته باشد، اما در عوض، نوچه و مریدش حسن آیت، هم دبیر سیاسی حزب خمینی (جمهوری اسلامی) شد و هم نماینده مجلس آخوندی (۱۰). تا این که سرانجام به دست رزمندگان قهرمان مجاهد کیفر یافت ...

پانویس

۱۰- در مورد سوابق آیت، اظهارات اخیر مهندس عزت سبحانی (رئیس سازمان برنامه و بودجه پیشین رژیم) قابل توجه است که ضمن تشریح آنچه در جریان دستگیری در سال ۶۹ گذشته می گوید: (بازجو) ... «مدارک و اقراراتی آورد و به من نشان داد که آقای دکتر بقایی با سازمان سیا همکاری می کرده ... از طرفی آیت مرید دکتر بقایی بوده است ما هم که با آیت در سالهای اول مجلس، سال ۵۹ و ۶۰ محشور بودیم، در کمیسیون برنامه و بودجه که من رئیس بودم آیت هم نایب رئیس بود و من با او سروکار داشتم او همیشه اظهار می داشت که من یک وقتی عضو حزب زحمتکشان بقایی بودم ولی بعداً با او قهر کردم ولی ایشان "بازجو" به من می گفت طرحی که آیت آورد و در مجلس خبرگان قانون اساسی طرحی که مطرح کرد، آن هم با مشورت دکتر بقایی بوده ... یک نامه بی است از احمد احرار خطاب به دکتر بقایی که با سازمان CIA تماس داشتند و تأیید کردند. آن نامه را آن بازجو آن موقع نشان من داد و بعداً چاپ شد. حالا شما متن کتاب را بخوانید. همکاری دکتر بقایی با CIA آمده است.

آن بازجو به من گفت که بعد از حرف زدنهای بقایی و روشن شدن بسیاری از اسرار و این که آیت با بقایی بود و مرید بقایی بود، امام دستور دادند که اسم آیت را از لیست شهدا، خط بزنند ولی هنوز که هنوز است این آقایان این جا را که دلشان نخواسته اجرا نکردند و این خیابان ۳۰ متری نارمک، هنوز اسمش شهید آیت است (روزنامه آریا ۲۳ دی ۷۸)

چرا خمینی پس از ۶۰ سال سکوت
به اظهار مخالفت علیه شاه روی آورد؟

چرا خمینی پس از ۰۶ سال سکوت به اظهار مخالفت علیه شاه روی آورد؟

خمینی که تا آستانه ۶۰ سالگی، زندگی خود را در سکوت و سازش با رژیم وابسته و دیکتاتوری شاه طی کرده بود، از سال ۱۳۴۱ که به علت ضعف دیکتاتوری و بروز شکاف در هیأت حاکمه، جنبش اعتراضی مردم مجال تحرک یافته بود، به مخالفت با شاه رو آورد. او در سال ۴۳ به ترکیه و سپس به عراق تبعید شد و در آنجا دوباره تا وقتی که مردم ایران به اعتراض و قیام برخاسته بودند، در اساس در سکوت و بی عملی بود. در گفتار حاضر و گفتارهای آتی، به این سؤاها پاسخ می دهیم:

– چرا به رغم این که خمینی در حوادث و توفانهای بزرگی هم چون روی کار آمدن محمدرضا شاه و جنایتهای او، قضایای ملی شدن صنعت نفت، زمامداری دکتر مصدق و کودتای استعماری ۲۸ مرداد، به طور کامل سکوت کرده و در سازش با دیکتاتوریهای رضاشاه و محمدرضا شاه به سر می برد، این بار علم مخالفت با برخی تصمیمهای رژیم شاه را بلند کرد؟

– مضمون مخالفتهای خمینی با شاه چه بود؟

– آیا او رهبر و نماینده اصیل جنبشی بود که در سال ۴۲ در برابر شاه برخاست؟

اوضاع سیاسی ایران در مقطع سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲

پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، آمریکا به صورت قدرت برتر، در صحنه سیاسی ایران ظاهر می شود و در اولین قدم می تواند ۴۰ درصد سهام کنسرسیوم را به دست آورد. در آستانه انعقاد پیمان سنتو (در مهرماه ۱۳۳۴) کابینه زاهدی جای خود را به علا

می‌دهد. علا دیپلماتی ورزیده و یکی از مهره‌های سابقه‌دار انگلیس بود. آمریکا که از آغاز، در صدد ایجاد پایگاه طبقاتی خاص خود در ایران است، از وضع موجود که هنوز پایگاه اقتصادی استعمار کهنه یعنی مناسبات تقریباً فئودالی (و به‌طور مشخص بورژوا-ملاک) حاکم است، ناراضی است. فروردین ۱۳۳۶ اقبال روی کار می‌آید. تحت فشار آمریکاییها در زمان اقبال لایحه مشهور «از کجا آورده‌ای» به تصویب دومجلس می‌رسد که هدف آن مبارزه با فساد اداری و چنان‌که آمریکاییها می‌خواستند، تصفیه بوروکراسی ایران بود. لایحه دیگر، لایحه اصلاحات ارضی بود.

در سال ۱۳۳۹، انتخابات دوره بیستم برگزار می‌شود که به علت فرمایشی بودنش، باعث دامن زدن به مخالفتهای همزمان در ایران و آمریکا می‌شود. شاه مجبور می‌شود دستور توقف انتخابات و ابطال آن را صادر کند. اقبال استعفا می‌دهد و شریف‌امامی نخست‌وزیر می‌شود. وی در زمستان همان سال، انتخابات برگزار می‌کند. نتیجه این انتخابات بازم به نفع فئودالها تمام می‌شود.

در این تاریخ (ابتدای سال ۱۹۶۱) دموکراتها در انتخابات آمریکا پیروز شده و کندی رئیس‌جمهور می‌شود. کندی برای جلوگیری از انقلابها، خواهان انجام رفرمهای سیاسی-اقتصادی به‌خصوص در کشورهای زیر سلطه است.

به‌دنبال رشد تضادهای آمریکا با رژیم شاه و حامی انگلیسی او و نیز در اثر فشارها و تبلیغات وسیع آمریکائیها علیه رژیم، دیکتاتوری تضعیف شده و در نتیجه پس از ۷ سال خفقان در ایران فضای سیاسی تاحدی باز می‌شود و نیروهای ملی شروع به فعالیت می‌کنند.

شاه در فروردین سال ۴۰ به آمریکا سفر می‌کند و بیشترین تلاش را در جهت جلب نظر هیأت حاکمه جدید آمریکا (کندی) به کار می‌برد.

چرخش شاه به او امکان می‌دهد که امینی را کنار بگذارد و علم را به نخست‌وزیری برساند. علم از ابتدای روی کار آمدنش شروع به پیاده کردن مانورهای شاه دایر بر تفرقه‌اندازی بین جبهه مخالفان می‌کند. برای پیشبرد چنین هدفی بود که طرح انجمنهای

ایالتی و ولایتی عنوان شد. در این طرح برای زنان هم حق شرکت در انتخابات منظور شده بود و همین کافی بود که برخی آخوندها را به موضعگیری درقبال آن وادارد. این مسأله از پیش نیز برای رژیم قابل پیش‌بینی بود.

سرانجام هنگامی که شرایط برای انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا فراهم شده بود، شاه برای این که موانع و مشکلات را به‌طور کامل از پیش پای خود بردارد، در شب ۶بهمن سال ۴۱ تعداد زیادی از مخالفان خود را دستگیر کرد و در روز ۶بهمن طرح شش‌ماده‌یی خود را به‌فراندم گذاشت.

با این مانورها شاه توانست نیروهای مخالف خود را که تحت تأثیر برنامه‌های قبلی رژیم و نیز به‌علت ضعفهای درونی خودشان دچار تفرقه بودند، و آمادگی برخورد با چنین شرایطی را نداشتند، به‌سادگی از صحنه خارج ساخته و زمینه را به‌طور کامل برای اجرای اصلاحات‌گذاری خود فراهم آورد.

در این زمان در حوزه قم نیز تحول مهمی رخ داد. در سال ۱۳۴۰ آیت‌الله بروجردی درگذشت. پس از او در میان متفقدترین روحانیان وقت، کسی هم‌چون بروجردی در موقعیت مرجع بی‌رقیب حوزه‌ها قرار نداشت. نه حکیم در نجف، نه شریعتمداری و گلپایگانی و خمینی در قم، نه خوانساری در تهران و نه میلانی در مشهد، هیچ‌یک دیگری را برتر از خود نمی‌دانست.

خمینی نیز که مدارج آخوندی را طی کرده بود و مهمترین شاگردان و آخوندهای هم‌خطش از مرجعیت او حمایت کرده بودند، حربه مؤثری برای به‌دست آوردن کرسی مرجع شماره یک و از میدان به‌در کردن سایر رقیبان نداشت. وقتی هم که همراه با چندتن دیگر، نخستین مخالفت‌های علنی را نسبت به مصوبه انجمنهای ایالتی و ولایتی ابراز کرد، آن‌چه برایش بسیار گزنده بود این بود که دولت پاسخها و نامه‌های خود را به‌نام شریعتمداری، گلپایگانی و مرعشی ارسال می‌کرد و اسمی از او نمی‌برد.

خمینی این زمان، با خمینی مقطع سال ۳۲ یا پیش از آن متفاوت بود. تا پیش از این، در سلسله‌مراتب حوزه‌ها، خمینی در موقعیتی نبود که از اظهار مخالفت با رژیم شاه

بهره‌ی بی‌برد. زیرا اولاً هنوز دارای موقعیت و مقام قابل توجهی در حوزه‌ها نبود. ثانیاً از نظر سیاسی تحت الشعاع کاشانی یا بروجردی قرار داشت و نمی‌توانست سری در میان سرها درآورد.

ولی پس از سال ۱۳۴۰ موقعیت کاملاً متفاوتی برای او فراهم شده بود. بنابراین در اوضاعی که جنبش مخالفت‌های مردمی علیه رژیم شاه بالا گرفته بود، خمینی اظهار مخالفت با برخی جنبه‌های تصمیمات رژیم را به وسیله کسب شهرت و اعتبار در میان مردمی که عمیقاً از آن رژیم بیزار بودند، تبدیل کرد. آن‌چنان که خودش در آن ایام تصریح می‌کرد: «رگ خواب ملت اسلام را ما به دست آوردیم» (۱).

مخالفت خمینی با برخورداری زنان از حق رأی

اولین مخالفت علنی خمینی با بعضی از تصمیم‌های رژیم شاه، مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی است که دولت وقت به نخست‌وزیری اسدالله علم در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۴۱ تصویب کرد.

علت اصلی برآشفتگی خمینی و همگنانش این بود که در مصوبه مزبور برای نخستین بار به زنان حق رأی داده شده بود. در این مصوبه هم چنین قید اسلام از شرایط انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان برداشته شده بود و در مراسم سوگند به جای قرآن گفته شده بود کتاب آسمانی. این دونکته نیز از موضوعات مورد اعتراض خمینی و آخوندهای دیگر بود. اما آنها بیش از هر چیز به برخوردار شدن زنان از حق رأی اعتراض داشتند.

به دنبال انتشار خبر مصوبه هیأت دولت، خمینی و شریعتمداری و گلپایگانی جلسه‌ی در قم برگزار کردند که حاصل آن مخابره تلگرافی به شاه بود. متن این تلگرام و سه تلگرام دیگری که با امضای خمینی در ماه‌های مهر و آبان ۱۳۴۱

پانویس
۱- سخنرانی خمینی در ۱۱ آذر ۱۳۴۱

برای شاه و علم ارسال شده در کتابهایی که از سوی رژیم منتشر شده معمولاً آورده نمی‌شود، زیرا مملو از چاپلوسی برای شاه است. (۲)

شاه در پاسخ به این تلگرام، نامهٔ تحقیرآمیزی خطاب به آخوندهای قم ارسال می‌کند و آنها را به علم، نخست‌وزیر خود، ارجاع می‌دهد.

به دنبال آن خمینی با پیروی از حد و مرزی که شاه تعیین کرده بود، تلگرامی برای علم می‌فرستد و در آن از تعطیلی مجلس شورا و مجلس سنا نیز شکایت می‌کند.

در این تلگرام گفته شده بود: «در تعطیلی طولانی مجلسین دیده می‌شود که دولت اقداماتی را در نظر دارد که مخالف شرع اقدس و مباین صریح قانون اساسی است».

مجلسی که در زمستان سال ۴۰ انتخاب شده بود، ترکیب نمایندگانش از حامیان فتووالها بودند و از نظر سیاسی کفهٔ گرایش انگلیسی را در رژیم شاه سنگین می‌کرد.

پانویس
۲- در مقدمهٔ یکی از همین کتابها (مجموعه‌یی از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی امام خمینی- ۱۳۶۰) تصریح شده: «لازم به تذکر است که این مجموعه فاقد چهار تلگراف امام مربوط به مهر و آبانماه ۱۳۴۱ می‌باشد».

۷

تلگرامهای خمینی به شاه

تلگرامهای خمینی به شاه

در تاریخ ۱۵ آبان ۴۱ خمینی تلگرام دیگری خطاب به شاه ارسال می کند و از علم نزد او شکایت می کند. در این تلگرام از جمله آمده بود: «آقای علم از نشر افکار عمومی در مطبوعات و انعکاس تلگرافات مسلمین و اظهار تظلم آنها به اعلیحضرت و علمای ملت جلوگیری کرده و می کند و برخلاف قانون اساسی مطبوعات کشور را مختق کرده و می کند و به وسیله مأمورین در اطراف، ملت مسلمان را که می خواهند عرض حال خود را به اعلیحضرت و علمای ملت برسانند ارباب و تهدید می کند...»

آقای علم تخلف خود از قانون اسلام و قانون اساسی اعلام و برملا نموده، آقای اسدالله علم گمان کرده با تبدیل کردن قسم به قرآن مجید به کتاب آسمانی ممکن است قرآن کریم را از رسمیت انداخت و اوستا و انجیل و بعضی کتب ضاله را قرین آن یا به جای آن قرار داد.

این جانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام اعلیحضرت را متوجه می کنم به این که اطمینان نفرمایید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه زادی می خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است با تصویب نامه خائانه و غلط از اعتبار بیندازند».

خمینی در پایان تلگرام خود به شاه می نویسد: «از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آن را از آشوب مسئلت می نمایم».

خمینی در این تلگرامها، هم به قانون اساسی رژیم شاه، هم به مجلس شورا و مجلس سنای آن و هم به قول خودش به اعلیحضرت اظهار وفاداری می کند و نگران آن است که مبادا کسانی که کارهای خلاف می کنند آن را به اعلیحضرت نسبت دهند. از نظر

خمینی، چنان که در این تلگرامها تصریح می کند، منشأ مشکل اسدالله علم است که راه تظلم خواهی ملت به نزد اعلیحضرت را بسته و گرنه شاه از جنایتها و خیانتهای رژیمش مبرا است.

لحن توهین آمیز خمینی نسبت به کتابهای آسمانی سایر ادیان نیز قابل توجه است. علناً اوستا و انجیل را در ردیف کتابهای ضاله نام می برد. این دیدگاه منشأ سرکوبگریها و جنایتهای کنونی رژیم نسبت به هموطنان شریف مسیحی و یهودی و پیروان سایر ادیان است.

یکی از پیروان خمینی برای رفع و رجوع فحوای تلگرامهای خمینی به شاه، می نویسد: «در مورد خودداری از حمله و اعتراض مستقیم به شخص شاه باید گفت که این، در آن شرایط از ژرف نگری و دوراندیشی امام خمینی سرچشمه می گرفته است. زیرا درست است که کارگردان اصلی و طراح تمام تغییر و تحول ارتجاعی و استعماری در ایران شخص شاه بود... و بقیه جز مهره های بی اراده و در دست شاه چیزی نیستند، ولی از آن جا که در آن اوضاع و شرایط امام خمینی هنوز قدرت مردمی کافی در اختیار نداشت... نمی توانست به میدان شاه برود و رسماً با او روبه رو شود...» (۱)

درواقع آنچه خمینی در این تلگرامها آورده، عقیده واقعی اوست. او نمی خواست با شاه در بیفتد. سقف خواسته و مبارزه جویی او واداشتن شاه به عقب نشینی از برخی تصمیمها برای حفظ ظواهر به اصطلاح اسلامی بود.

خودداری از مخالفت با «اصل و اساس سلطنت»

از این پیشتر هنگامی که خمینی کتاب «کشف الاسرار» را می نوشت، همان جا تصریح می کرد که آخوندهای هم سنخ خودش هیچ وقت با اساس رژیم سلطنتی مخالفت نکردند و «هیچ وقت نخواستند اساس حکومت را به هم بزنند و اگر گاهی هم

با شخص سلطانی مخالفت کردند، مخالفت با همان شخص بوده از باب آن که بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص داده‌اند و گرنه با اصل و اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده است» (۲).

در سال ۴۱ نیز که رژیم شاه با مانور بزرگی به نام اصلاحات ارضی و انقلاب سفید، می‌خواست وضعیت انقلابی و انفجاری جامعه را خنثی نماید و عمر رژیم خود را طولانی‌تر کند، خمینی به مضامین اصلی توطئه بزرگ شاه بی‌اعتنا بود، در عوض همه داد و فریادها و تلگرافها و سخنرانیهای خود را روی این خواسته قرون‌وسطایی و ارتجاعی متمرکز ساخته بود که چرا رژیم شاه می‌خواهد به زنان حق رأی دهد. یعنی به همان دامی افتاد که شاه می‌خواست. او می‌خواست که تا آنجا که ممکن است مبارزه و اعتراض مردم را به کانالهای انحرافی و به سمت اهداف کاذب سوق دهد.

در آذرماه سال ۴۱ سرانجام رژیم شاه پذیرفت که از مصوبه انجمنهای ایالتی و ولایتی صرف‌نظر کند.

خمینی این عقب‌نشینی را یک پیروزی برای خود به حساب آورد. وی در سخنانی که در یازدهم آذر ۴۱ به همین مناسبت در اولین جلسه درس خود در حوزه ایراد کرد، از مخاطبانش خواست که اعتراضها را پایان یافته تلقی کنند و دوباره به درس و تحصیل رو بیاورند: «علما و زعمای اسلام... مردم را به حفظ آرامش نصیحت می‌کنند اما وقتی ببینند اسلام در معرض خطر است، باز تا حد امکان می‌کوشند که با نشر مطالب، ذکر حقایق، با گفتگو و مذاکره و با فرستادن اشخاص نزد دستگاه حاکمه مشکل را حل کنند و اگر نشد ناچارند قیام و اقدام کنند... این ذخایر هستند که همیشه با نصایح خود مردم سرکش را خاموش و آرام ساخته‌اند لیکن تا آنجا که استقلال مملکت را در خطر نبینند».

در مورد زنان نیز خمینی شمه‌یی از افکار ارتجاعی خود را بیان کرد: «زنها را وارد

کرده‌اید در ادارات، ببینید در هر اداره‌یی که وارد شدند آن اداره فلج شد. فعلاً محدود است. علما می‌گویند توسعه ندهید. به استانها نفرستید. زن اگر وارد هر دستگاهی شد، اوضاع را به هم می‌زند. می‌خواهید استقلالتان را زنها تأمین کنند؟» (۳).

باری، خمینی که ظاهراً برای طلبه‌های خود سخنرانی می‌کرد، در واقع داشت نقش و تأثیر خود و آخوندهای نظیر خودش را در ممانعت از شعله‌ور شدن آتش مبارزه و مقاومت مردم به رژیم شاه یادآوری می‌کرد.

وی گفت: «اگر کلمه‌یی صادر شده بود، انفجار ظاهر می‌شد. این آتش را چه کسی خاموش کرد؟ چرا نمی‌خواهند درک کنند؟ چرا این پشتوانه را به‌هرنحوی می‌خواهند بشکنند؟... چرا خود را به این روحانیت مستند نمی‌کنند؟»

خمینی خطاب به طلبه‌ها و روحانیون جوان نیز گفت: «شما باید مهذب باشید، نفس خود را تزکیه کنید، خود را آراسته و وارسته سازید. حق این که به رئیس دولت یا به مقامات دیگر ناسزا گفته شود، نیست. شما بزرگتر از این هستید».

و سرانجام این که به‌شاه نیز نصیحت کرد این قوه یعنی حمایت آخوندها را از دست ندهد (۴). در مقابل این موضعگیریها، جنبش دانشجویی از خمینی می‌خواست که با استبداد و وابستگی اعلان مخالفت کند.

به‌هر حال، همزمان با نصایح مشفقانه خمینی، رژیم شاه توطئه‌یی را که می‌خواست با

پانویس

۳- این گونه اظهارات خمینی، در نوشته‌ها و تاریخ‌نگاریهای بازماندگان خمینی، مسکوت گذاشته شده و به آن اشاره‌یی نمی‌شود. در مقدمه کتاب کوثر، که مجموعه سخنرانیهای خمینی است و بعد از مرگ او منتشر شده، احمد خمینی مخالفت خمینی با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را توضیح می‌دهد، اما اشاره‌یی به سبب اصلی این مخالفت یعنی برخوردار شدن زنان از حق رأی نمی‌کند: «در مهر ماه ۱۳۴۱ لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی نیز از تصویب گذشت. روح اصلی لایحه اسلام‌زدایی تشکیل می‌داد. با تصویب آن قید اسلام از شرایط رأی‌دهندگان و منتخبین حذف می‌شد و شرط "سوگند به قرآن مجید" جای خود را به "سوگند به کتاب آسمانی" می‌داد. هدف اصلی رژیم ارزیابی شرائط و زمینه‌سازی برای اجرای طرحهای بعدی و اصول به اصطلاح انقلاب سفید بود».

۴- «صحیفه نور»، ج ۱، ص ۱۶

انقلاب سفید محقق کند، به آخرین مراحل آمادگی رسانده بود. از فضای بالنسبه باز آن دوران یعنی در فاصله سالهای ۳۹ تا ۴۲ و آن جوش و خروش اوج گرفته مردمی به جای آن که آلترناتیو و راهحلی عاید شود که به حاکمیت مردمی بینجامد، باز این دشمن بود که داشت یک دوران سیاه دیگر را برای ملت تدارک می دید. خمینی از به هم خوردن مصوبه انجمنهای ایالتی ولایتی و مخالفت با حق رأی زنان شیپور پیروزی می زد، اما شاه استمرار دیکتاتوری کامل العیار خود برای ۱۵ سال دیگر را تضمین می کرد.

۸

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

در اواخر سال ۴۱ و بهار سال ۴۲ جامعه ایران نقطه عطف مهمی را از سر می گذراند. نیروهای ملی و مردمی و سایر اقشار مخالف رژیم به اعتراض و مقابله با رژیم و مانور جدید آن یعنی اصلاحات ارضی و آنچه انقلاب سفید نامیده شده بود، مبادرت کرده بودند و شاه نیز که اجرای سیاست مورد نظر آمریکا را برعهده گرفته و حکومت خود را یکپارچه کرده بود، برای سرکوب خیز برمی داشت.

تصادم این دو نیرو، فضای سیاسی و اجتماعی ایران را ملتهب کرده و به لحن اعتراضهای خمینی علیه شاه نیز رنگ تندى بخشیده بود. او تا پیش از این، از حد اعتراض شفاهی و تلگراف زدن به خاطر انجمنهای ایالتی و ولایتی و به خصوص مخالفت با برخورداری زنان از حق رأی فراتر نمی رفت. اما در همین اوضاع سخنرانیها و موضعگیریهای پرخاشگرانه‌ی علیه رژیم می کرد. اگرچه هنوز از تعرض به اساس حکومت شاه ابا داشت.

در روزهای اول بهمن تهران و برخی شهرهای دیگر صحنه تظاهرات و حرکت‌های اعتراضی متعددی است که در مخالفت با انقلاب سفید شاه و فراندمی که در دستور کار خود گذاشته، برگزار می شود.

رژیم شاه با سرکوب موضعی این رشته مخالفتها و اعتراضها و استقرار گسترده قوای سرکوبگر خود در خیابانها و میدانها و نقاط پررفت و آمد شهر، برای برگزاری فراندم خود، فضا را آماده می کند. روز ششم بهمن این فراندم اجرا می شود و رژیم شاه ادعا می کند که شش میلیون رأی به دست آورده است. از این پس، شاه که سرمست پیروزی مانور انقلاب سفید است، سرکوب کامل همه مخالفان و مدعیان و خاموش کردن هر

صدای مخالفی را در دستور کار خود قرار می‌دهد. این لازمه پیشبرد سیاستی است که برعهده گرفته است.

در اوایل فروردین ۴۲، شاه می‌خواست ضرب‌شستی نشان دهد. روز دوم فروردین، به‌مناسبت سالروز شهادت امام ششم، همزمان دو جلسه، یکی در خانه خمینی و دیگری در فیضیه برگزار شد. در اجتماع خانه خمینی، فقط صلوات فرستادنها و تشنجات محدودی رویداد و عوامل رژیم بر حسب دستوراتی که گرفته بودند، بیش از این کاری نکردند. اما مراسم فیضیه را به‌خاک و خون کشیدند(۱). مزدوران رژیم شاه، همزمان مدرسه طالبیه در تبریز را به‌همین صورت هدف حمله خود قرار می‌دهند.

حوادث بعدی و پیامدهای این حادثه نشان داد که رژیم شاه با مبادرت به‌چنین حملاتی به اشتباه بزرگی دست زده است. زیرا آخوندها و حوزه‌های مختلف را، که دستخوش تشت و تفرقه بودند، در مخالفت با رژیم هم‌نظر کرد.

در پی آن خمینی در تلگرامی به‌آخوندهای تهران، به‌رژیم شاه و به‌کسانی که با شعار شاه‌دوستی به‌فیضیه تاخته بودند، حمله کرد. او ازجمله گفت: «اکنون روحانیون و طلاب در این شهر مذهبی تأمین جانی ندارند، اطراف منازل علما و مراجع محصور به‌کارآگاه و گاهی کماندو و مأموران شهربانی است... طلاب محترم از ترس مأموران لباسهای روحانیت را تبدیل نموده‌اند. اینان با شعار شاه‌دوستی به‌مقدسات مذهبی اهانت می‌کنند». خمینی در همین تلگرام کاری را که خود سالها به‌آن مشغول بود، حرام اعلام

پانویس

۱- درباره‌ شمار کشته‌های حادثه فیضیه، خامنه‌ای ولی‌فقیه کنونی رژیم، در مصاحبه‌ی با روزنامه جمهوری مورخ ۱۲ خرداد ۱۳۶۱ گفته است: «در واقعه مدرسه فیضیه شاید تعداد شهیدان ما از دو سه‌نفر بیشتر نبود، یک نفر که با نام و نشان معروف شد، شهید رودباری بود و یکی دو نفر دیگر و هم‌چنین تعدادی طلبه کتک خوردند. این حادثه را شخص امام با پیگیری تبلیغاتی و سازماندهی بسیار ظریفی یعنی گسیل داشتن طلاب و فضلالی حوزه در محرم همان سال به‌سراسر کشور و دستور به‌همه گویندگان مذهبی که از روز هفتم محرم ماجرای فیضیه را به‌مردم بگویند، و همه دستجات مذهبی که از روز نهم محرم ماجراهای دوم فروردین را در سینه‌زنیها و نوحه‌ها مطرح نمایند توانست به‌آن‌جا برساند که قیام عظیمی چون ۱۵ خرداد را پیامد داشته باشد.

کرد و گفت: «تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب (ولو بلغ ما بلغ)» (۲).
درواقع این رژیم شاه بود که در آن مقطع پلهای میان خود و حوزه‌ها و مراجع آن
را خراب می‌کرد.

این سرکوبگرها آتش اعتراض کل جامعه را نیز تندتر کرد و زمینه‌های قیامی را
فراهم کرد که دو ماه بعد فوران نمود: قیام ۱۵ خرداد. قیامی که واکنش مردم به‌جان
آمده در برابر رژیم شاه و مانور انقلاب سفید او بود و با سرکوبی خونین مواجه شد.
جرقه این قیام با مراسم عزاداری به‌مناسبت عاشورای حسینی زده شد. در قم و
مشهد و بیش از همه در تهران مردم به تظاهرات و دادن شعارهای خشمگینانه‌ی علی‌ه
رژیم و شخص شاه پرداختند. مردم در تظاهرات خیابانی از خمینی نیز، که در این زمان
مهمترین چهره مذهبی شناخته‌شده مخالف رژیم بود، حمایت کردند. اما شعارهایشان
به کلی با آنچه خمینی می‌گفت و می‌خواست، متفاوت بود. زیرا شاه را خونخواری
می‌نامیدند که باید برود یا مرگ و نابودی او و رژیمش را درخواست می‌کردند.

صحنه‌هایی از آن قیام خونین، در کتاب «تاریخ سی ساله» نوشته فدایی شهید بیژن
جزنی به این صورت تشریح شده است: «تظاهرات در روز ۱۵ خرداد ابعاد و شدت
بی‌سابقه‌ی پیدا کرد. خصلت شورش تظاهرات باعث تعطیل زندگی عادی شهر و
جاری شدن انبوه انسانی به خیابانها شده دسته‌های محدود تظاهرکننده در اوایل روز با
به کاربردن مواد آتشزا (مثل فسفر) و تخریب و هجوم به پاره‌ی از سازمانهای دولتی،
چند باشگاه از جمله باشگاه شعبان بی‌مخ، پلیس و نیروهای نظامی را وادار به به کار بردن
اسلحه کردند. این امر به سرعت زندگی در شهر را مختل کرد. طرحهای ضدشورشی
به‌مورد اجرا گذاشته شد. خیابانهای مهم شهر توسط نیروی نظامی از یکدیگر قطع شد
و نیروی نظامی همراه تانک و زرهپوش و جیپهای حامل مسلسل سنگین مردم را اعم
از تظاهرکننده یا عابر به گلوله بست... مردم که جز چوب و سنگ سلاحی نداشتند،

قادر به هیچ گونه مقاومتی نبودند. اشغال نظامی شهر ادامه یافت. در روز ۱۶ خرداد نیز با کوچکترین تجمعی آتش نظامیان عده‌یی را از پا درمی‌آورد. توده که از سلاخی رژیم به‌خشم آمده بود، به‌مشت‌های خالی خود با خشمی جنون‌آسا می‌نگریست و بسیار کسانی بودند که از شدت نومیدی می‌گریستند» (۳).

خود خمینی بعد از ظهر روز عاشورا در قم سخنرانی شدیداللحنی داشت که باعث دستگیریش شد.

وی در این سخنرانی اگرچه تیزترین کلمات خود را علیه اسرائیل به کار برد، با این حال برای اولین بار شخص شاه را نیز مورد انتقاد قرار داد و به تبلیغات و اتهامات رژیم شاه علیه آخوندها پاسخ گفت. اگرچه از درخواست سرنگونی او اجتناب کرد و با جملاتی از این قبیل، راه کنار آمدن با او را باز گذاشت: «آقای شاه نفهمیده می‌رود بالای آن‌جا می‌گوید تساوی حقوق زن و مرد. آقا این را به تو تزریق کرده‌اند. تو مگر بهایی هستی که من بگویم کافر است. بیرون کنند. نکن این‌طور نکن این‌طور... والله من شنیده‌ام که سازمان امنیت در نظر دارد شاه را از نظر مردم بیندازد تا بیرونش کنند و لهذا مطلب را معلوم نیست به او برسانند» (۴).

سرانجام در بامداد روز ۱۶ خرداد، مأموران رژیم، خمینی را جلب کردند و پس از انتقال به تهران زندانی کردند. همزمان آیت‌الله قمی از مشهد و محلاتی از شیراز نیز توسط رژیم دستگیر شدند.

خمینی از شانزده خرداد ۴۲ تا یازده مرداد همان سال یعنی کمتر از دو ماه در زندان بود. مدتی در زندان قصر و سپس در عشرت‌آباد. دربارهٔ چگونگی حبس او و مواضعش در برابر رژیم، کسی که بیش از همه مطلع بود، پاکروان رئیس وقت ساواک بود. اما خمینی در روزهای اول حاکمیت خود، پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی او را تیرباران کرد.

پانویس

۳- «تاریخ سی‌ساله»، بخش دوم، ص ۱۱۴ و ۱۱۵

۴- «صحیفه نور»، ج ۱، ص ۵۴ تا ۵۷

یکی از آخوندهای نزدیک خمینی به نام حمید روحانی دربارهٔ دوران زندان خمینی می‌نویسد: «روز جمعه ۱۱ مرداد ۴۲، پاکروان رئیس سازمان جاسوسی به اصطلاح امنیت به دیدار قائد بزرگ در پادگان عشرت‌آباد رفت و پس از انجام مراسم و تشریفات دیدار اظهار داشت: ... شاهنشاه دریافتند که مرجع روحانیت در این مبارزه و مخالفت، فقط نظر دینی داشته‌اند و به تحریک عوامل بیگانه به این کارها دست نزدند و نیز با اساس سلطنت مخالف نیستند ولی می‌فرمایند با نطق عاشورای ایشان چه کنم که در آن به شخص اول مملکت و خاندان سلطنت اهانت شده‌است و حضرت‌عالی تصدیق بفرمایید که آن نطق خیلی تند بود. در دنیا چه در کشورهای جمهوری چه سلطنتی، چه در دموکراسی، چه استبدادی، در هیچ جا سابقه ندارد که علیه رئیس حکومتی با این لحن سخن برانند... قائد بزرگ در مقام پاسخ فرمود: ممکن است در آن نطق تند رویهایی شده باشد. ولی هر چه بود جنبهٔ نصیحت داشته‌است و آن نصیحتها برای شاه لازم بوده‌است و شما هم شاه را نصیحت کنید...»

کتاب یادشده می‌نویسد: «در این هنگام سرهنگ مولوی رئیس سازمان جاسوسی تهران نیز حضور به هم رسانید و نسبت به قائد بزرگ عرض اخلاص کرد...» (۵)

مرتضی پسندیده، برادر خمینی، جریان ملاقات خود با او در زندان عشرت‌آباد را شرح داده. این ملاقات از طریق برادرزادهٔ نصیری (رئیس وقت شهربانی) که با پسندیده در ارتباط بوده، میسر شده‌است. پسندیده توضیح می‌دهد که برای مطلع ساختن خمینی نسبت به آن‌چه در بیرون زندان پس از قیام ۱۵ خرداد در جریان بود، سؤالهایی دربارهٔ وضع حوزه‌ها و بازار، که در آن ایام به‌نشانهٔ اعتراض در حال تعطیل بود، با خمینی در میان می‌گذارد. خمینی به پسندیده پاسخ داده بود که هم بازار و هم حوزه‌ها کار و درس خود را از سر بگیرند و باز شوند (۶).

سپس شماری از مراجع و روحانیان که در آن موقع برای اظهار مخالفت با دستگیری

پانویس

۵- «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، ص ۵۷۵
۶- مجلهٔ «پاسدار اسلام» سال ۱۳۶۷، شماره‌های ۸۴ به بعد

خمینی به تهران رفته بودند، با پاکروان ملاقات می‌کنند و خواستار آزادی خمینی می‌شوند. به دنبال آن خمینی از زندان آزاد شده و به‌خانه‌یی در داوودیه تهران فرستاده می‌شود.

مرتضی پسندیده می‌گوید: «ما به وسیله آقای پناهی که داماد همشیره‌مان بود و در عشرت‌آباد معلم بود (گرچه نظامی هم نبود ولی استاد نظامیها بود) پیغامی به امام دادیم. من مطلبی را به این شرح خدمت ایشان نوشتم که: «شما را بناست امروز آزاد کنند و پاکروان برای آزادی شما به آن‌جا می‌آید و قصد دارد شما را به منزل نجاتی ببرد و نجاتی آدم خوشنامی نیست و شما صلاح نیست به آن‌جا بروید. لذا موافقت نکنید» من آن کاغذ را به پناهی دادم و او هم پیغام را به امام رساند. امام در پاسخ نوشتند: «ماراهی نداریم جز این که قبول کنیم و به منزل نجاتی برویم. ولی بیش از یک شب در آن‌جا نیستیم و بعدها باید منزل بگیریم و فعلاً رفتن به آن‌جا اشکال ندارد» (۷).

درباره نحوه آزادی خمینی از زندان، آخوند محمدرضا توسلی که از هنگام به قدرت رسیدن خمینی تا روز مرگ او پیشکارش بود، می‌گوید: «حضرت امام را در تاریخ هجدهم فروردین ۴۳، به توهم این که ایشان از کار خود پشیمان است، از زندان و حصر آزاد کردند. در بعضی جراید هم جملاتی از قبیل این که بین دولت و روحانیت تفاهم حاصل شده است، درج گردید. از این رو حضرت امام در اولین نطق بعد از مراجعت، جملات روزنامه‌ها را تکذیب کردند و فرمودند: «اگر خمینی هم سازش کند، ملت اسلام با شما سازش نمی‌کند» (۸).

خمینی، پس از سپری کردن این حبس کوتاه‌مدت، تا مدتی در خانه‌یی در داوودیه تهران و سپس در خانه یکی از تجار طرفدارش در قیصریه تحت نظر بود تا این که در ۱۸ فروردین ۴۳ دوباره به خانه خود در قم بازگشت و از آزادی عمل کامل برخوردار شد. قابل توجه است که در آن زمان با آن که بیش از ده سال از کودتای ننگین استعماری

پانویس

۷- همان مجله

۸- «صحیفه نور»، ج ۱، ص ۲۷۴

علیه دولت ملی دکتر مصدق می‌گذشت، پیشوای بزرگ نهضت ملی هم‌چنان در احمدآباد کرج تحت نظر قرار داشت و هیچ‌گاه اجازه کمترین اقدامی پیدا نکرد و حتی برای معالجه و امور شخصی خود زیر فشار انواع محدودیتها قرار داشت و نمی‌توانست با افرادی جز وابستگان خود تماس بگیرد.

باری، خمینی پس از حضور مجدد در قم، یک چند تلاش کرد جلسات هفتگی منظمی با شرکت آخوندهای مهم قم برگزار کند. اما آن‌چه باعث تبعید او از ایران شد، مخالفتش با تصویب قانون کاپیتولاسیون بود.

تبعید خمینی به ترکیه

تبعید خمینی به ترکیه

خمینی در سال ۴۳، در پی یک سخنرانی علیه تصویب قانون کاپیتولاسیون در مجلسین رژیم شاه، به ترکیه تبعید شد.

قانون مزبور در سوم مرداد سال ۴۳ مخفیانه از تصویب مجلسین رژیم شاه گذشت. در چهارم آبان همان سال، خمینی در یک سخنرانی به این قانون حمله کرد و برخلاف سخنرانیهای گذشته، آمریکا و رئیس جمهور آن کشور را نیز هدف اعتراضهای شدیداللحن خود قرار داد. خمینی از جمله گفت: «استقلال ما را فروختند، ... عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران پایکوب شد... اگر یک آشپز آمریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد، دادگاههای ایران حق ندارد محاکمه کنند... باید برود آمریکا... اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست می کنند و اگر چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، ... هیچ کس حق تعرض ندارد...» (۱).

در آن ایام خمینی در برابر هجوم تبلیغاتی رژیم شاه که به او انگ ارتجاعی و ارتجاع سیاه می زد، در تنگنا قرار داشت. از این رو در سخنرانیها و اعلامیه های خود کراراً تلاش می کرد به اتهام کهنه پرستی و ارتجاع پاسخ بگوید و خود را از آن مبرا کند. تا این که تصویب قانون خائانه کاپیتولاسیون، فرصت مناسبی برای او فراهم کرد تا به شعارها و مخالفتهای خود رنگ و بوی ضد آمریکایی بزند. با این همه در همین

سخنرانی، به‌رغم حملات سنگینی که به آمریکا و رئیس‌جمهور آن کرد، از نظر سیاسی از حدود معینی فراتر نرفت:

نخست آن که به‌هیچ‌وجه خواستار لغو قراردادهای شاه با آمریکا نشد.
دوم آن که کمترین حمله‌یی به‌شاه نکرد و توپ و تشره‌ایش را متوجه وکلای مجلس و دولت کرد.

اما از آن‌سو، رژیم در مرحله جدیدی که آغاز کرده بود، برای استقرار دیکتاتوری وابسته خود، دیگر نمی‌خواست هیچ صدای مخالفی را بشنود، تصمیم به تبعید خمینی از ایران گرفت. خمینی روز سیزده‌آبان سال ۴۳ به ترکیه فرستاده شد و پس از مدت کوتاهی به نجف رفت.

از آن پس خمینی از نظر سیاسی به‌خاطر بی‌عملیش برای یک دوره به‌محاق رفت.

علت مخالف‌خوانیهای خمینی

مقایسه موضوعگیریه‌ها و فعالیت‌های سیاسی خمینی در سالهای چهل تا چهل‌وسه، با زندگی سیاسی او تا پیش از این دوره، این سؤال اساسی را پیش می‌آورد که چه شد که خمینی پس از آن‌همه سکوت و انفعال، در شصت سالگی یکباره به چنین مخالف‌خوانی‌هایی رو آورد؟

کسی که در برابر جنایتهای فجیع دیکتاتوری رضاشاه سکوت کرده بود، کسی که حاضر نشده بود حتی یک کلمه در مخالفت با کودتای استعماری ۲۸ مرداد بر زبان بیاورد، چه شد که ناگهان از مصوبه انجمنهای ایالتی و ولایتی به جوش آمد؟

در حالی که فی‌المثل، حوادث و قضایایی نظیر کشتار مسجد گوهرشاد در مشهد یا ماجرای کشف حجاب در دوران رضاشاه یا کشتار سی‌تیر بسا مهمتر از مصوبه انجمنهای ولایتی و ایالتی بود. خمینی حتی نسبت به اعدام نواب صفوی توسط رژیم شاه سکوت پیشه کرده بود. اگرچه بعد از به‌قدرت رسیدن، عده‌یی از همدستانش بسیار سنگ او را به‌سینه می‌زدند.

پیروان خمینی تلاش کرده‌اند این تناقض بزرگ را توجیه کنند اما قادر به آن نشده‌اند. اما زندگی سیاسی خمینی و موضع‌گیریهای او در سالهای بعد، پاسخ این سؤال را روشن می‌کند.

خمینی که بیشتر عمر خود را در حوزه‌ها گذرانده و سابقه و تحصیل و تربیت و کسوت آخوندی داشت، وجه غالب شخصیتش سیاست‌پیشگی و فرصت‌طلبی به‌معنی اخص آن بود.

اگرچه سالیان در کنار گود بود، اما، از نظاره پيامدهای جنگ جهانی اول و دوم در ایران، چگونگی سرکار آمدن و ساقط شدن رضاشاه و دولتهایی که پی‌درپی سرکار می‌آمدند، قضایای کودتای ۲۸ مرداد و... درک مادی روشنی از «تعادل‌قوا» به‌دست آورده بود و خود را با تحول قدرتها تنظیم می‌کرد. این همان فکر و رویکردی بود که از خمینی شخصیتی ساخته بود که مترصد شکاف و فرجه‌یی برای مطرح ساختن خود و سوار شدن بر امواج نارضایتی و اعتراض مردم بود.

او در دو مقطع این فرصت را به‌بهترین صورت تشخیص داد. یکی همان مقطع سالهای ۴۰ تا ۴۳ بود، دیگری در سال ۵۷.

در سال ۴۰ او به تغییر سیاستهای بین‌المللی نسبت به‌شاه پی برد و همین که احساس کرد موقعیت شاه ضعیف و در حال تزلزل است، در شکافی که در این زمینه بارز شده بود، سرمایه‌گذاری کرد.

بی‌شک، هنگامی که اظهار مخالفت با برخی سیاستهای رژیم را جایگزین سکوت ۶۰ سال گذشته می‌کرد، روی حمایت‌های بین‌المللی و مشخصاً تأیید و پشتیبانی انگلیس که در آن زمان در حال از دست دادن پایگاههای خود در ایران بود، حساب باز کرده بود. در این زمینه روابط ویژه او با آخوندهای انگلیسی نشان و عناصر ۲۸ مردادی هم چون فلسفی قابل توجه است. در آن دوره، آخوند مزبور، بارها نقش سخنگوی خمینی در مجامع مختلف را ایفا می‌کرد: «قائد بزرگ... از آقای فلسفی که در آن هنگام نمی‌دانم به‌طور اتفاق یا روی انگیزه سیاسی - در قم به‌سر می‌برد، خواست که طی

یک سخنرانی، دولت را از عواقب شوم حمله تبلیغاتی علیه روحانیت در سطح جرائد و مطبوعات برحذر دارد» (۲).

از این نمونه‌ها کم نیست. در آن زمان خوب روشن بود که فلسفی چه کاره بوده و به‌خصوص در جریان کودتای ۲۸ مرداد و چه روابطی با کودتاچیان و جریانهای تحت‌الحمایه انگلیس داشت (۳).

قرائنی هم وجود دارد که نشان می‌دهد خمینی پیش از آن که ماجرای تصویب قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش آید، مترصد اوضاع بود و خود را برای مبادرت به حرکتی در برابر رژیم آماده می‌کرد. آخوند ابوالقاسم خزعلی که چندین سال عضو فقهای شورای نگهبان بود، در این باره می‌گوید: «یک‌ماه قبل از قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی، بنده به ایشان گفتم می‌خواهم به نجف بروم. شما فرمایشی دارید؟ فرمودند: «به‌علمای آن جا بگو به‌زودی سروصدایی در کشور بلند می‌شود و این آتش زیر خاکستر است. به‌زودی دود بلند می‌شود. من در آن موقع از قم داد می‌زنم، شما هم داد بزنید. «گفتم امام مطلب چیست؟ نفرمودند» (۴).

کسانی هم که وقایع آن روزها را به‌یاد دارند، می‌گویند از آیت‌الله مرتضی حائری، پسر آیت‌الله عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه قم، که در آن سال عازم سفر حج بود،

پانویس

۲- «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، ص ۲۱۳

۳- بعد از این مقطع نیز، فلسفی روابط ننگینی با رژیم شاه و گردانندگان ساواک داشت. نشریه مجاهد در شماره فوق‌العاده اول تیر ۱۳۶۰، اعترافهای آجودان مخصوص سپهبد مقدم آخرین رئیس ساواک رژیم شاه را درج کرده که در آن ملاقاتهای فلسفی با سپهبد مقدم را شرح داده است. سپهبد مقدم که اظهاراتش از نوار بازجوییهای او پیاده شده، از جمله می‌گوید: «من با فلسفی رفت و آمد می‌کردم (او خانه من نمی‌آمد) اینها واسطه بودند. فقط واسطه بودند و من می‌خواستم از آن طرف هرکس مطلبی دارد به اینها بگوید و من متوجه بشوم. بالاخره قرار شد من فلسفی را ببرم خانه هویدا. این بود که ایشان (فلسفی را) بردیم خانه مادر هویدا و هویدا دوساعت با فلسفی صحبت کرد».

سپهبد مقدم هم چنین فاش می‌سازد که دو بار که به‌خانه فلسفی در زعفرانیه رفته، یکبار صد هزار تومان و بار دیگر صد و پنجاه هزار تومان به‌وی پرداخت کرده است.

۴- «پایه پای آفتاب» ج ۳، ص ۴۰

شنیده‌اند که قصد سفر خود را با خمینی در میان گذاشته. خمینی به او گفته است وقتی که برمی‌گردی، اینها دیگر نخواهند بود و افزوده است که این مطلب را از ارتشها هم شنیده است.

آیا خمینی پنداشته بود که دیگر شانس برای ادامه بقای رژیم شاه باقی نمانده است؟
آیا علائمی دریافت کرده بود که اوضاع را بر وفق مراد خود می‌دید؟

۱۰

مواضع خمینی در سالهای ۴۱ تا ۴۳

مواضع خمینی در سالهای ۴۱ تا ۴۳

خمینی در فعالیتهایی که در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ داشت از آخوندی گمنام به یک چهره مشهور مخالف شاه تبدیل شد و در حوزه‌ها نیز، چنان که خود به‌غایت مشتاق آن بود، از سایر مراجع شهرت بیشتری پیدا کرد.

اشتباه سیاسی رژیم شاه که به مدرسه فیضیه قم وحشیانه حمله کرد، فضای ملت‌هت‌جامعه، خشم و بیزاری عمیق مردم، به‌ویژه جوانان و روشنفکران از رژیم شاه، به‌خصوص در شرایطی که به‌دلیل فشارهای بین‌المللی و شکاف‌های داخلی رژیم، هنوز امکان حرکت‌های اعتراضی مردمی کم و بیش وجود داشت، موجب شد که خمینی فرصت‌طلبانه بر این موج نارضایتی‌ها سوار شود و ناگزیر از مخالفت‌هایی که با برخورداری زنان از حق رأی و هم‌چنین با انجمن‌های ایالتی و ولایتی داشت به اظهار مخالفت علنی با رژیم کشیده شود. مخالفت‌هایی که سرانجام باعث تبعید او از ایران شد.

اما مخالفت‌های او با رژیم شاه در مقایسه با مبارزه و رویارویی اصیلی که در بطن جامعه علیه رژیم شاه جریان داشت، ماهیتاً متفاوت بود. خمینی از موضع ارتجاعی با رژیم شاه و اصلاحات شاه مخالف بود. اصلاحات شاه، مناسبات سرمایه‌داری وابسته را در جامعه برقرار می‌کرد، خمینی و متحدان واقعی او مدافع مناسبات مادون سرمایه‌داری و قرون‌وسطایی بودند، حال آن که خواسته مردم و مبارزه اصیل مردمی علیه رژیم شاه، در جهت پیشرفت و ترقی جامعه در مسیر آزادی و حاکمیت ملی و مردمی بود. نمونه چنین مبارزه‌ی را، جامعه ایران در جنبش ملی کردن نفت به‌رهبری دکتر مصدق فقید تجربه کرده بود: همان جنبش و رهبری که خمینی و آخوندهای مرتجع‌ی نظیر او از موضع ارتجاعی و ضد‌مردمی علیه او بودند و خواه و ناخواه با دربار و استعمار، علیه مصدق و نهضت ملی ایران در یک جبهه قرار می‌گرفتند.

بنابراین خمینی اگرچه به دلیل شرایط بالنسبه مساعد داخلی و بین‌المللی و از جمله باز شدن فضای سیاسی و سوار شدن بر موج نارضایتیها و حرکتهای اعتراضی مردم و نیروهای سیاسی علیه رژیم شاه و در غیاب یک سازمان و حزب سیاسی و اصیل و کارآمد و رهبری ذیصلاح، به دلیل سرکوب نمایندگان اصیل مبارزات ملی و مردمی در آن سالها در یک مقطع شهرت زیادی به‌عنوان یک چهره مخالف پیدا کرد، اما بررسی سخنرانیها و موضعگیریهای همان ایامش چهره واقعی و ماهیت ارتجاعی او را برملا می‌کند:

مخالفت با برخورداری زنان از حق رأی

پیش از این به مبارزهٔ دامنه‌دار خمینی و همگنانش با برخورداری زنان از حق رأی که در مصوبه انجمنهای ایالتی و ولایتی در نظر گرفته شده بود، اشاره کردیم. در آن ایام البته نیت و قصد رژیم شاه از شعار حمایت از زنان بر مردم ایران و فرزندان آگاه و مبارزش پوشیده نبود. رژیم شاه که با کودتای ننگین استعماری در سال ۳۲ دوباره به قدرت بازگشته بود، به ضرب کشتار و سرکوب و اقدامهایی هم‌چون تأسیس ساواک حکومت خود را استمرار بخشیده بود. بنابراین دم‌زدنش از حقوق و آزادیهای زنان، در کادر نیازهای سرمایه‌داری وابسته بود. زیرا شاه از آن‌جا که داشت روی پاشنه وابستگی و متصل کردن رژیم خود به قطب جدید سرمایه‌داری جهانی می‌چرخید، می‌خواست آن‌چنان که این چرخش اقتضا می‌کرد، هم از نیروی کار زنان استفاده کند، هم جامعه را به طرف فرهنگ و مناسبات کالایی در کادر بورژوازی وابسته سوق بدهد.

اقشار آگاه و پیشتاز جامعه نیز با این مقاصد ضدانقلابی، ضد مردمی و ضد ملی مخالف بودند، اما مخالفت خمینی از این موضع نبود. شاه بر آن بود که تکیه‌گاه رژیم خود را از انگلیس به آمریکا تغییر دهد، بافت التقاطی نظام خود یعنی نظام بورژوا ملاک را یکپارچه کند، صنعت و کشاورزی و کل مناسبات اقتصادی کشور را به کام

سرمایه‌داری وابسته فرو برد و با از میان بردن کانون نارضایتیها عمر دیکتاتوری خود را طولانی‌تر کند. اما مخالفت و اعتراض خمینی روی این موضوع متمرکز شده بود که چرا در اصل مربوط به اصلاح انتخابات که یکی از لوايح شش‌گانه انقلاب سفید شاه بود، زنان دارای حق رأی شده‌اند.

به دنبال رفراندومی که شاه در ۴۱ بهمن ۴۱ برگزار کرد تا برای انقلاب سفید خود نمایش مشروعیت دست و پا کند، خمینی و شریعتمداری و گلپایگانی و عده‌ی دیگری، با انتشار اطلاعیه‌ی دلایل خود را برای مخالفت با انقلاب سفید شاه توضیح دادند. این اطلاعیه از عیند تشکیل شده که موضوع هر عیند آن تخطئه حق رأی زنان است. آنها دلایل حقوقی و قانونی متعددی ارائه کرده‌اند که نشان دهند شرکت زنان در انتخابات امری غیر قانونی است و کل قانون اساسی را باطل و بی اعتبار می‌کند.

این اطلاعیه پس از ارائه دلایل مزبور تهدید می‌کند که: «...هرکس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها، که جزء احکام ضروری اسلام است، معتقد باشد و لغو نماید، اسلام تکلیفش را تعیین کرده است».

در این اطلاعیه تصریح شده است که «دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حق زنها یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران در جامعه و نظایر این تعبیرات فریبنده... جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد...» (۱).

خمینی در نامه‌ی به آخوندهای یزد که در همان ایام برای آنها ارسال کرد، به موضوع مهم دیگری که پس از به قدرت رسیدن به تمام و کمال به اجرا گذاشت، اشاره دارد و آن محرومیت زنان از حق قضاوت است. او می‌نویسد: «لازم است که توجه آقایان را جلب کنم به اعمال گذشته و حاضر دستگاه جبار. در گذشته به اسلام و قرآن اهانت کرد و خواست قرآن را در ردیف کتب ضاله قرار دهد. اکنون با اعلام تساوی حقوق زن چند حکم ضروری اسلام محو می‌شود. اخیراً وزیر دادگستری در طرح خود شرط

اسلام و ذکوریت را از شرایط قضاوت لغو کرده...» (۲).

خمینی امتیازهای اندکی را نیز که رژیم شاه، تحت اجبار پیشرفت جامعه، برای زنان در طرح قانون خانواده به رسمت شناخته بود تحمل نمی کرد. او در یک اعلامیه که در سال ۴۱ منتشر کرده، می گوید: «من متأسفم از این که در مملکت اسلام... طرح قانون خانواده که برخلاف احکام ضروریه اسلام و خلاف نص کلام الله مجید است، طبع و منتشر می گردد و کسی نیست از دولتها که استیضاح کند...» (۳).

در ۴ آبان ۴۳ وی در سخنانی که علیه قانون کاپیتولاسیون ایراد کرد، با تدریس معلمان زن در مدارس پسرانه و تدریس معلمان مرد در مدارس دخترانه مخالفت می کند: «اگر نفوذ روحانیون باشد، نمی گذارد دختران عقیف مردم در مدارس، زیر دست جوانها باشند زنها را به مدرسه پسرانه و مردها را به مدرسه دخترانه بفرستند و فساد به راه بیندازند...» (۴).

تلاش برای اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی

خمینی در سخنرانیها و اعلامیه هایش در آن دوران، کراراً به رژیم شاه انتقاد می کند که چرا اصل دوم متمم قانون اساسی را رعایت نمی کند. این موضعگیری آن قدر مورد تأکید قرار گرفته و به صورت یک مبنای سیاسی و قانونی برای اعتراضهای خمینی به کار رفته که می توان آن را خواسته اساسی خمینی از رژیم شاه محسوب کرد. وی از جمله در سخنرانی مورخ ۲۵ اردیبهشت ۴۳ پس از آزادی از حبس کوتاه مدت می گوید: «ما می گوئیم شما آقا بیاید به قانون عمل کنید. می گذاریم قانون را زمین، شما یک نماینده یی بفرستید ما هم یک نماینده یی می فرستیم، ... با قانون اساسی عمل کنید، اگر ما حرفی زدیم. به این متمم قانون اساسی شما عمل کنید که علمای اسلام در صدر

پانویس

۲- «بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی»، ص ۴۱۷

۳- «خمینی و جنبش»، ص ۵۴

۴- «صحیفه نور»، ج ۱، ص ۱۰۴

مشروطیت جان دادند برای گرفتن این...» (۵).

اما در اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه چنین آمده بود: «... رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار، هیأتی که کمتر از ۵ نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند، به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام، مرجع تقلید شیعه، اسامی ۲۰ نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند، معرفی به مجلس شورا بنمایند. ۵ نفر از آنها را، یا بیشتر، به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده، به سمت عضویت بشناسند؛ تا موادی که در مجلس عنوان می‌شود، به دقت مذاکره و بررسی نموده، هر یک از مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نماید که عنوان قانونیت پیدا نکند. و رأی این هیأت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود؛ و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر (عج) تغییرپذیر نخواهد بود».

درخواست خمینی مبنی بر اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی، تلاشی برای به دست آوردن یک پست کلیدی بالادست مجلس که می‌باید به آخوندها اختصاص یابد؛ این نخستین گام خمینی در جهت تصرف قدرت سیاسی توسط آخوندهاست که بعداً با نظریه ولایت فقیه به بلوغ خود دست پیدا کرد. گو این که خمینی در رژیم قرون وسطایی ولایت فقیه خود، برای محکم کاری، یعنی تحکیم سلطنت مطلقه آخوند، شورای نگهبان را با حق و تو برای کنترل مجلس دست‌نشانده‌اش به وجود آورد و به کار گمارد.

درخواست یک یا دو پست از کابینه شاه

خمینی بر آن بود که آخوندها یکی دو پست در کابینه رژیم شاه داشته باشند. وی در سخنرانی مورخ ۱۸ شهریور ۴۳ گفت: «باید یک وزارت فرهنگی، یک فرهنگ صحیح

باشد و فرهنگ هم حقیقت است دست ما باشد. خوب ما در این مملکت یک وزارتخانه نداشته باشیم؟ همه وزرا از آمریکاست خوب یکی هم از ما، خوب بدهید این فرهنگ را دست ما، خودمان اداره می‌کنیم. ما خودمان یک کسی را وزیر فرهنگ می‌کنیم و اداره می‌کنیم. اگر از شما بهتر اداره نکنیم، بعد از ۱۰، ۱۵ سال ما را بیرون کنید. تا یک مدتی دست ما بدهید، وزیر فرهنگ را از ما قرار دهید...

وزارت اوقاف می‌خواهید درست کنید، باید وزارت اوقاف از ما باشد نه این که شما تعیین کنید...» (۶).

باید توجه داشت که سهم‌خواهی خمینی از کابینه رژیم شاه، پس از قیام ۱۵ خرداد صورت می‌گیرد که در آن راه هرگونه مبارزهٔ مسالمت‌آمیز و رفرمیستی با رژیم شاه به پایان رسیده و از آن پس هرگونه حرکت اصیل مبارزاتی باید در جهت سرنگونی رژیم شاه متمرکز می‌شد.

خودداری از تعرض به اساس حکومت شاه

خمینی در آن سالها هیچ‌گاه خواهان سرنگونی رژیم شاه و تغییر نظام سیاسی حاکم بر ایران نبود. به عکس، هم خواهان رعایت قانون اساسی رژیم سلطنتی بود هم از ارتش شاه دفاع می‌کرد و هم حتی بنا به تصریح مکرر خودش خواهان اعتبار یافتن شخص شاه بود.

در مورد ارتش، همان ارتشی که از جمله قیام ۱۵ خرداد را به خاک و خون کشیده بود، خمینی می‌گفت: «عظمت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند».

خمینی نه با مناسبات درونی ارتش نه با رویکرد ضد خلقی و سرکوبگرانه آن و نه نقش ضدانقلابی که در خدمت حفظ رژیم دیکتاتوری بود، کاری نداشت. تنها

ادعایش که آن را بارها ابراز کرد این بود که چرا در ارتش هر افسری به کتاب آسمانی خود سوگند می‌خورد و نه به قرآن: «آیا ملت ایران می‌داند که افسران ارتش به جای سوگند به قرآن مجید، سوگند (به کتاب آسمانی که به آن اعتقاد دارم) یاد کردند؟ این همان خطری است که کراراً تذکر دادم (۷).

خمینی در پیامی به مناسبت چهل‌م حمله مأموران رژیم به مدرسه فیضیه، «دست برادری» به سوی فرماندهان ارتش سرکوبگر شاه دراز کرده می‌نویسد: «ما می‌دانیم که صاحب‌منصبان معظم ایران، درجه‌داران محترم افراد نجیب ارتش با ما در این مقاصد همراه، و برای سرفرازی ایران فداکار هستند. من می‌دانم که درجه‌داران با وجدان راضی به این جنایات و وحشیگریها نیستند، من از فشارهایی که بر آنها وارد می‌شود مطلع و متأسف هستم. من به آنها برای نجات ایران و اسلام دست برادری می‌دهم...» (۸).

در مورد شاه، با این که جنایتها و خیانت‌های او را به چشم می‌دید و از تنفر بی‌اندازه مردم نسبت به او آگاه بود، باز همه جا تأکید می‌کرد که قصد نصیحت او را دارد. در سالگرد قیام خونین ۱۵ خرداد، خمینی به اتفاق میلانی، مرعی و قمی اطلاعیه‌یی صادر کرده‌اند که تصریح می‌کنند وظیفه‌یی جز ارشاد و نصیحت ندارند. در اطلاعیه‌ مزبور پس از تکرار جملاتی نظیر این که ما «از واقعه ۱۵ خرداد خجالت می‌کشیم» گفته شده است: «ما از عواقب این اعمال جائزانه خائف هستیم و نصیحت هیأت حاکمه را لازم می‌دانیم و کراراً نصیحت کردیم و خیر و صلاح را گوشزد کردیم و رعایت نشده است. ما مصلحت می‌دانیم که دولت رویه را تغییر دهد... علاقه علمای اسلام به ممالک و قوانین اسلامی علاقه الهی ناگسستی است».

قابل توجه این که در همان اعلامیه، خمینی سعی کرده شاه را از جنایتهای رژیم که مسئول شماره یک آن خود شاه است، مبرا کند: «مأمورین تمام قانون‌شکنین را به شاه

پانویس

۷- اطلاعیه درباره کاپیتولاسیون، کتاب «خمینی و جنبش» ص ۳۱

۸- «بررسی و تحلیل نهضت امام خمینی»، ص ۴۱۳

نسبت می‌دهند، اگر اینها صحیح است، باید فاتحه اسلام و ایران و قوانین را خواند، و اگر صحیح نیست و اینها به دروغ جرمها و قانون‌شکنیها و اعمال غیرانسانی را به‌شاه نسبت می‌دهند، پس چرا ایشان از خود دفاع نمی‌کنند تا تکلیف مردم با دولت روشن شود و عمال جرم را بشناسند و در موضع مناسب به‌سزای اعمال خود برسانند؟» (۹).

ترس از «انقلاب از پایین»

موضع‌گیریهای خمینی در آن سالها خوب نشان می‌دهد که وی عمیقاً با انقلابی که توسط توده‌های مردم صورت گیرد و به‌قول خودش انقلاب از پایین مخالف بود. او نسبت به‌وقوع چنین تحولی که البته فارغ از موج‌سواری فرصت‌طلبان و راهزنان، به‌خصوص آخوندهای مرتجع هم می‌بود، بارها به‌حکومت شاه هشدار داده بود. از جمله در آستانه نوروز سال ۴۲ در اطلاعیه‌یی باعنوان «روحانیت امسال عید ندارد» گفته‌است: «من به‌دستگاه جابره اعلام خطر می‌کنم. من به‌خدای تعالی از انقلاب سیاه و انقلاب از پایین نگران هستم. دستگاہها با سوء‌تدبیر و با سوء‌نیت گویی مقدمات آن را فراهم می‌کنند» (۱۰).

تبعید خمینی به ترکیه

تبعید خمینی به ترکیه

خمینی در ۱۳ آبان سال ۴۳ از خانه‌اش در قم یک راست به فرودگاه مهرآباد تهران انتقال یافت و از آنجا با یک هواپیمای C-130 به ترکیه فرستاده شد. محل تبعید خمینی در این کشور، شهری به نام بورسا بود.

این اقدام نشان از آن داشت که شاه شکافهای رژیمش را که طی سالهای ۳۹ تا ۴۲ باعث سربرآوردن مخالفانی هم‌چون خمینی شده بود، پر کرده است. خمینی معنی این تحول را که سپری شدن دورهٔ تزلزل و ضعف رژیم شاه بود، دریافت و به لاک سکوت و بی‌عملی پیشین بازگشت.

رژیم شاه سعی کرد تسهیلات و راحتی لازم را برای خمینی فراهم کند. در داخل هواپیما، یک افسر ساواک به نام سرهنگ افضلی، خمینی را همراهی می‌کرد و در آغاز اقامت خمینی در بورسای ترکیه نیز با او بود.

مرتضی پسندیده، برادر خمینی، در این باره می‌گوید:

«در دههٔ اول یا دههٔ دوم شعبان همان سال (۱۳۸۴) ... همراه آقای شیخ فضل‌الله محلاتی به مسجد آقا فضل‌الله خوانساری رفتیم. در آنجا هم جشنی برقرار بود و شیرینی بود و پذیرایی مفصلی از مردم می‌کردند. در مسجد آقای خوانساری، سرهنگی بود که خیلی با من صحبت کرد و گفت: "شما که می‌خواهید به ترکیه بروید، برای آقا باقلوا بخرید. من در ترکیه با آقا بودم و چون در آنجا تنها بودند، ما با ایشان در خیابانها می‌گشتیم و من برای ایشان لقمه خریدم (در ترکیه به باقلوا، "لقمه" می‌گویند)..."»

«من همان وقت نفهمیدم که آن سرهنگ کیست. بعد آفهمیدم که او سرهنگ افضلی

است که به قم آمد و امام را دستگیر کرد و به تهران برد» (۱).
در پی تبعید خمینی، برخی آخوندهای قم به ملاقاتهای پنهانی از جمله با وزیر دربار شاه رو آورده برای بازگرداندن خمینی تلاش می کردند.

کتاب «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» در این باره می نویسد «... بعضی مقامات روحانی قم و تهران وزیر دربار را طلبیده آزادی و بازگشت فوری قائد بزرگ را خواستار شدند. وزیر دربار طی گفتگویی با یکی از مقامات روحانی قم اظهار کرده بود: «آزاد کردن آیت الله خمینی در شرایط فعلی صلاح نیست.» (۲).

در کتاب یاد شده به نامه های آخوندهای همدست خمینی که خطاب به هویدا، نخست وزیر وقت شاه نوشته بود، اشاره شده است (۳). از جمله نامه سرگشاده «جمعی از حجج اسلام و فضلاء حوزه علمیه قم به آقای هویدا» که زیر آن امضای کسانی مثل منتظری، خامنه ای، اکبر هاشمی، خزعلی و مشکینی دیده می شود. هم چنین «نامه سرگشاده فضلاء و محصلین شیرازی مقیم قم» به «جناب آقای هویدا نخست وزیر ایران» با امضای افرادی نظیر ربانی شیرازی، مکارم و...

خمینی به مدت حدود یک سال در بورسای ترکیه به سر برد. تا این که بر اثر وساطت برخی آخوندهای قم، از ترکیه به عراق (نجف) فرستاده شد. برادر خمینی در این باره می گوید:

«من شنیدم که آقای جلیلی کرمانشاهی - که در خدمت آقای شریعتمداری بود - به دولت اطلاع می دهد که صلاح نیست امام در ترکیه باشد و ما هم صلاحمان نیست که ایشان را در ترکیه نگهداریم و باید فکری کرد و ایشان را برگرداند. آنها هم برگشتن امام را به صلاح نمی دانستند و پس از مذاکراتی که داشتند و با پیراسته سفیر ایران در بغداد نیز مشورت کردند (و شاه هم به پیراسته خیلی اعتماد داشت) پیراسته صلاح را در

پانویس

۱ - «پا به پای آفتاب»، ج ۱، ص ۴۱

۲ - بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۷۶۲

۳ - همان کتاب، ص ۸۰۱

این می‌بیند که آقا را به نجف تبعید کنند(۴).

خمینی در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۴۴ از ترکیه به نجف فرستاده شد. بنابراین حدود یک سال در بورسا اقامت داشت. اما در این مدت، به هیچ گونه حرکت اعتراضی یا انتشار موضعگیری، پیام یا نامه‌یی که علیه رژیم شاه باشد، مبادرت نکرد. در مجموعه‌های چندین و چند جلدی کتاب «صحیفه نور» و نیز کتاب «کوثر» که در اساس برای دادن وجهه مبارزاتی به سراسر زندگی او تنظیم شده، حتی یک سطر پیام و موضعگیری علیه رژیم شاه که در این دوره توسط خمینی صادر شده باشد، ثبت نشده است. خمینی در عوض، دوران راحت و استراحت در تبعید را مغتنم شمرد و به حاشیه‌نویسی به کتابهای اساتید پیشین حوزه‌ها مشغول شد. کتاب تحریرالوسیله را خمینی در همین فرصت تنظیم کرد، تا از ابزار مورد نیاز خود برای احراز رتبه مرجعیت برخوردار شود. چنان که پیش از این اشاره شد، این کتاب در اصل حاشیه‌یی بر رساله‌یی به نام «وسيلة النجاة» نوشته مرجع معروف، سیدابوالحسن اصفهانی است. این کتاب به سیاق کتابهایی از این نوع از طهارت، نماز، روزه شروع می‌شود، به اطعمه و اشربه و نکاح و طلاق، می‌پردازد و به حدود، قصاص و دیات ختم می‌شود(۵).

قوانین مجازات ضداسلامی و ضدانسانی که بعداً توسط مجلس آخوندی تصویب شد و نصب‌العین حکام ضدشرع و آخوند دژخیمان دستگاه قضایی رژیم قرار گرفت، اغلب مستند به همین کتاب است.

سیر موضعگیریهای خمینی در نجف

آغاز دوران تبعید خمینی با تغییر اساسی در روند مبارزات مردم ایران مصادف بود. سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد و به بن‌بست رسیدن شیوه‌های رفرمیستی مبارزه، تحکیم و تثبیت نسبی موقعیت شاه که رژیمش را به سرمایه‌داری جهانی متصل کرده و حمایت

پانویس

۴ - «پا به پای آفتاب»، ج ۱، ص ۴۲، مصاحبه مرتضی پسندیده

۵ - «تحریرالوسیله»، چاپ بیروت ۱۹۸۲

کامل‌العیار آمریکا را کسب کرده بود و تشدید اختناق و پیچیده شدن دستگاہهای سرکوبگر از مشخصه‌های دوران جدید بود که لاجرم مبارزه‌ی عمیق و رادیکال و مبارزان و پیشتازانی فداکار و مجهز به جهان‌بینی و آرمان ضداستثمار می‌طلبد. دیگر جایی برای مبارزان پیشین نبود؛ چه رسد به خمینی که با ماهیتی ارتجاعی ظهور یک‌باره‌اش در صحنهٔ سیاسی از روی فرصت‌طلبی و میوه‌چینی بود.

از مطالعه رفتار و مواضع خمینی در این دوره چنین برمی‌آید که شم‌سیاسیش او را سریعاً به این نتیجه رسانده که اوضاع جهانی بر وفق مراد رژیم شاه است و قدرتهای اصلی آن روزگار - آمریکا و شوروی - هردو از ادامهٔ حکومت او حمایت می‌کنند.

پیروان خمینی، تاریخ این سالها را با انواع تحریفها و آسمان و ریسمان بافتنها، به‌نحوی بیان می‌کنند که نامبرده را در کانون مبارزات این دوران جلوه دهند و گویا، چنان‌که می‌نویسند، خمینی به «رهبری نهضت از تبعیدگاه» مشغول بود.

این گزافه‌گوییها، البته برای پرکردن صفحات روزنامه‌ها و برنامه‌های رادیوتلوویزیون دروغپرداز آخوندها مفید است. اما بر داوری تاریخ ایران‌زمین تأثیر ندارد. در این زمینه کافی است موضعگیریها و پیامهای شخص خمینی را برحسب آنچه در رسمی‌ترین منابع رژیم که پس از به‌قدرت رسیدن خمینی منتشر شده - مورد بررسی قرار دهیم:

از آبان سال ۴۳ که خمینی به ترکیه فرستاده شد، تا یک‌سال بعد که در بورسای ترکیه بود، از هرگونه موضعگیری علیه رژیم شاه به کلی خودداری کرد.

- در سالهای ۴۴ و ۴۵ آن‌چه از پیامهای خمینی در این کتابها ثبت شده، سه نامهٔ خصوصی به منتظری، نجفی‌مرعشی است و هم‌چنین یک سخنرانی که تنها سخنرانی او در این سه‌ساله به حساب می‌آید.

در این سخنرانی خمینی بدون پرداختن به رژیم شاه و بدون کمترین ابراز مخالفتی با آن، به موعظه برای «رؤسای دول اسلامی» و درخواست از آنان مشغول شده که: «باید اسلام را آن‌طور که هست معرفی کنند» و به این منظور باید «یک برنامهٔ رادیویی برای معرفی اسلام تهیه کنند، باید به‌علمای اسلام رجوع کنند تا این که آنها حقایق اسلام

را برایشان تشریح کنند و آنها در رادیوها و در سایر مطبوعات نشر بدهند». در عین حال خمینی تأکید دارد که «بر رؤسای اسلام، بر سلاطین اسلام، بر رؤسای جمهور اسلام تکلیف است که اختلافات را کنار بگذارند، عرب و عجم ندارد، ترک و فارس ندارد، ... دست برادری بدهند و حدود و ثغورشان را حفظ کنند» و می‌افزاید: «اینها نمی‌گذارند که عراق و ایران با هم متحد شوند، ایران و مصر با هم متحد شوند، ترکیه و ایران با هم متحد شوند...» (۶).

در این سخنرانی، خمینی نه تنها کمترین تعرضی، حتی در حد اشاره، به رژیم شاه ندارد، بلکه با به کار بردن عنوانهایی مثل سلاطین اسلام، و پشتیبانی از حمایت ایران و ترکیه و ایران و مصر و نظایر این اشاره‌ها، به رژیم شاه چراغ سبز نشان می‌دهد.

توجه به شرایط سخنرانی خمینی، مضمون سیاسی اظهارات او را بیشتر روشن می‌کند. آن هنگام مصادف با دوران جمال عبدالناصر رهبر مصر بود که با برافراشتن پرچم ناسیونالیسم عربی، مبارزه‌جویی وسیعی علیه استیلای بیگانه را در سطح منطقه برانگیخته بود. در مقابل این موج، برخی به داعیه اسلام‌پناهی متوسل شده سعی کردند با حربه اسلام با ناصریسم مقابله کنند. رژیم شاه در زمره همین دسته بود. در چنین وضعیتی، خمینی که برای «رؤسای اسلام و سلاطین اسلام» دست تکان می‌داد، در عین حال می‌خواست با همین مبارزه ترقیخواهانه درافتد ضمن این که تلویحاً نه فقط مشروعیت و حقانیت سیاسی، بلکه پشتوانه و مشروعیت اسلامی نیز برای رژیم شاه قائل می‌شود.

– در سال ۴۶ تنها موضعگیریهای ثبت شده خمینی، یکی نامه‌یی است که در پاسخ نامه اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا می‌فرستد، و دیگری نامه‌یی است که در تاریخ ۲۷ فروردین ۴۶ برای هویدا ارسال می‌کند. ارسال این نامه مصادف است با جشن تنفرانگیز تاجگذاری شاه، که با انزجار گسترده اجتماعی در ایران و انتقاداتی در

پانویس
۶- «صحیفه نور»، ج ۱، ص ۱۱۸ تا ۱۲۶

رسانه‌های جهان روبه‌رو بود. اما خمینی در نامه خود فقط به «جشنهای غیرملی که به نفع شخصی در هر سال چندین مرتبه تشکیل می‌شود، و در هر فرصت مصیبت‌های جانگداز برای اسلام و مسلمین و ملت فقیر و پای‌برهنه ایران به‌بار می‌آورد» اشاره می‌کند و جرأت اسم بردن صریح از تاجگذاری شاه و محکوم کردن آن را به‌خود نمی‌دهد. آن‌هم در نامه و شکواییه‌یی که مرجع و مخاطبش نخست‌وزیر مزدور خود شاه بود. خمینی در نامه‌اش به‌نخست‌وزیر شاه هم چنین گلایه می‌کند که «آیا علمای اسلام که حافظ استقلال و تمامیت کشورهای اسلامی هستند، گناهی جز نصیحت دارند؟ آیا حوزه‌های علمی غیر از خدمت به اسلام و مسلمین و کشورهای اسلامی نگاهی دارند؟» (۷).

باید توجه داشت که نامه سال ۴۶ خمینی به هویدا، با نامه‌هایی که در سال ۴۱ به‌علم می‌نوشت، متفاوت بود. خمینی به این دلیل به هویدا نامه می‌نوشت که امور مربوط به او مستقیماً زیر نظر دفتر هویدا انجام می‌گرفت. رفت و آمد خانواده خمینی از جمله احمد از ایران به نجف، توسط همین دفتر تسهیل می‌شد و آخوندی به نام سید محمد موسوی واعظ شاه‌عبدالعظیمی رابط خمینی با دفتر هویدا بود.

۱۲

سیر موضوعیها در سالهای قبل از ۵۰

سیر موضعگیریه‌ها در سالهای قبل از ۵۰

در فاصله سالهای ۴۶ تا ۵۰ موضعگیریه‌های خمینی بنا به آنچه در کتاب «صحیفه نور»، ج ۱ آمده عبارتند از

– مصاحبه با نماینده الفتح درباره کمک به مجاهدان الفتح

– پیام کوتاه به دول و ملل اسلامی درباره رابطه با اسرائیل

– شش نامه خصوصی به آیت‌الله سعیدی، مطهری، محمدرضا حکیمی و دو پیام به اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان گروه فارسی زبان.

– یک پیام تسلیت به فضلا و محصلین علوم انسانی در مورد شهادت آیت‌الله سعیدی.

– پیام به زائران حج.

موضعگیریه‌های خمینی از هنگام اقامت در نجف تا سال ۵۰، دو نکته مهم قابل توجه است:

نخست آن که بسیار اندک و معدود است. آن قدر که اگر بگوییم اساساً کنار گود و برکنار از مبارزه مردمی با رژیم شاه بوده، هیچ مبالغه نکرده‌ایم. دیگر آن که به‌طور علنی و در سطح سیاسی متعرض اساس حکومت شاه نمی‌شود. از این رو نسبت به مهم‌ترین تحولات صحنه سیاسی و رویدادهای مبارزاتی که لاجرم مربوط به شاه بود، به کلی ساکت است. از جمله نسبت به تظاهرات مردم تهران و به‌ویژه دانشجویان دانشگاه تهران در سال ۴۶ که پس از شهادت جهان پهلوان تختی روی داد، هم چنین نسبت به مراسم شمشیرکننده تاجگذاری شاه که مخارج سرسام‌آوری به‌بهای برپادادن دارایی مردم ایران صرف آن شد و نیز در مورد تظاهرات گسترده و پیروزمند دانشجویان در سال ۴۸ در اعتراض به گران شدن بلیت اتوبوس شرکت واحد در تهران، که از مهم‌ترین حوادث

این سالهاست، واکنش صریحی نشان نمی‌دهد. در عوض عملیات مسلحانه فداییان در سیاهکل و شهیدان قهرمان آن را که توسط درّخیمان شاه به شهادت رسیدند، تخطئه می‌کند.

موضعگیری علیه جنبش سیاهکل

آخوندی به نام حمید روحانی یا زیارتی که در آن سالها در نجف همراه خمینی بوده، در این باره می‌گوید:

«در سال ۱۳۴۹ گروهک مارکسیستی و کمونیستی سیاهکل حرکتی کرد که اثر عمیقی بر ملت ایران گذاشت. مردم که از فشار و ظلم بی‌حد رژیم جانشان به لب رسیده بود از این حرکت به‌وجود آمدند و امیدوار شدند. خطر این بود که نهضت از مسیر راستین خود منحرف شود. در این جا بود که امام ضربه قاطع خود را وارد کردند و طی نامه‌یی به اتحادیه دانشجویان مسلمان خارج کشور نوشتند: "از حادثه آفرینی استعمار در کشورهای اسلامی نظیر حادثه سیاهکل و حوادث ترکیه فریب نخورید و اغفال نشوید" (۱).

خمینی در این دوران حتی نسبت به اعدام عاملان ترور حسنعلی منصور، نخست‌وزیر رژیم شاه عکس‌العملی ابراز نمی‌کند. حال آن که پس از به‌قدرت رسیدن، دستگاه تبلیغاتی رژیمش از این افراد پیوسته تقدیر می‌کرد و ترور منصور را واکنشی در برابر تبعید خمینی قلمداد می‌نمود.

دینامیسم موضعگیریهای خمینی

ویژگی دیگر موضعگیریهای خمینی در این سالها، فرصت‌طلبی مزمینی است که روح و دینامیسم جنبش یا سکون خمینی در هر دوره به حساب می‌آید:

پانویس
۱- «پا به پای آفتاب»، ج ۳، ص ۱۶۳، مصاحبه آخوند حمید روحانی.

- از سال ۴۴ تا ۵۰ به لحاظ سیاسی عمدتاً منفعل و ساکت و اساساً در حال گذران زندگی و درس خود در نجف بود. در این سالها خمینی از بردن نام شاه در معدود سخنرانیها و نامه‌هایش اکیداً احتراز می‌کند. آنچه از حرفهای او علیه رژیم شاه در این دوره به ثبت رسیده و به‌طور مشخص بحثهای او تحت عنوان «حکومت اسلامی» که طرح خمینی برای یک آلترناتیو ارتجاعی است، در جمع محدود شاگردان او در حوزه نجف بیان شده است.

- از سال ۵۰ وقتی که مبارزه مسلحانه پیشتاز علیه رژیم شاه و مخصوصاً آوازه مجاهدین به‌عنوان یک نیروی انقلابی مسلمان با محبوبیت و جاذبه گسترده اجتماعی بالا می‌گیرد و توجه و حمایت شورانگیز نیروهای روشنفکر و مبارز و حتی طلاب و روحانیان را به‌خود جلب می‌کند و موج مخالفت با رژیم شاه در پرتو حرکت پیشتازان انقلابی و مجاهد بالا می‌گیرد، خمینی نیز سوار شدن بر این موج را نسبت به احتیاطهای قبلی مرجح شمرده لحن تندتری اتخاذ می‌کند. در نتیجه همان خمینی که در سال ۴۴ از «سلاطین اسلام» با لحن تأییدآمیزی حرف می‌زد (۲) یا کسی که مخاطبان و تکیه‌گاه پیامهایش، عمدتاً آخوندها و طلاب حوزه‌ها بودند، در سالهای ۵۰ به بعد، برخلاف معمول، رو به سوی روشنفکران و دانشجویان می‌کند و در موضعگیریهایش شدیدتر علیه رژیم شاه سخن می‌گوید. او در فاصله سالهای ۵۰ تا ۵۷، یازده پیام برای دانشجویان و جوانان صادر می‌کند.

در عین حال، به‌رغم توصیه‌ها و درخواستهای روحانیان صاحب‌نام که از جو جامعه و محبوبیت مجاهدین آگاه بودند و از خمینی می‌خواستند که از مجاهدین و مبارزه‌شان علیه رژیم شاه حمایت کند، هیچ‌گاه چنین نکرد. اگرچه جرأت ابراز مخالفت علنی در آن اوضاع را هم نداشت. البته در اثر فشارهای روزافزون برای حمایت از مجاهدین و احساس خطر در مورد از دست دادن موقعیت سیاسی خود، ناگزیر شد در مورد «سپردن

ثلث سهم امام به خانواده زندانیان سیاسی» یا برای «نشر کتب اسلامی سیاسی» فتوا صادر کند.

- اما پس از ضربه خیانت‌بار اپورتونیستهای چپ‌نما در سال ۱۳۵۴ که در یک مقطع باعث متلاشی شدن تشکیلات مجاهدین شد، و خمینی دریافت که صحنه از رقیب نیرومندش خالی شده، به سرعت عنان گسیخت و در پیامها و سخنرانیهای خود علیه «نفوذ افکار التقاطی و برداشتهای غلط از احکام سیاسی- عبادی قرآن» هشدار می‌داد (۳).

مواضع خمینی در قبال مجاهدین

در سال ۱۳۴۴، در همان موقعی که خمینی در نجف دوران جدیدی از زندگی سیاسیش را با فرو رفتن دوباره در لاک سکوت و بی‌عملی آغاز می‌کرد، سازمان مجاهدین خلق ایران بنیانگذاری شد.

تأسیس سازمان مجاهدین و تأثیر عمیق آن بر مبارزات مردم ایران، جای مهمی هم در صحنه سیاسی ایران به خود اختصاص داد و به تبع آن موقعیت خمینی را نیز تحت تأثیر قرار داد. درست این است که بگوییم از این سالها به بعد، در اعماق تحولات اساسی ایران کشاکش این دو نیرو - یعنی مجاهدین و خمینی و جریان سیاسی و ایدئولوژیکی تابع او - نقش تعیین‌کننده پیدا کرد.

آیین رهاییبخش و اسلام حنیف محمدی که مجاهدین معرف و مروج آن بودند، از جاذبه نیرومندی برخوردار بود و به سرعت با اقبال اقشار آگاه و ترقیخواه به‌ویژه جوانان مواجه شد و به‌زودی مجاهدین را در قلب جنبش انقلابی ایران و در کانون توجه اجتماعی قرار داد. حتی روحانیان و طلابی که در آن سالها به مبارزه روی آورده بودند، نیز یا مجذوب حرکت و پیام مجاهدین شدند، یا به اقتضای اوضاع سیاسی اجتماعی آن مقطع و برای عقب‌نماندن از قافله، تبعیت از مجاهدین را به‌صلاح خود یافتند. در

پانویس
۳- «کوثر»، ج ۱، ص ۲۸۳، سخنرانی خمینی در نجف ۶ مهر ۱۳۵۶ و «صحیفه نور»، ج ۱، ص ۲۲۹ نامه خمینی مرداد ۱۳۵۶.

نتیجه تا خمینی چشم به هم زد، طیف وسیعی از آخوندها و روحانیان که نزدیکترین شاگردان خودش را هم دربرمی گرفت، به هواداری از مجاهدین برخاستند و جمع آوری کمک مالی، فعالیتهای تبلیغی یا حتی یکبار نماز خواندن پشت سر یک مجاهد را جزء افتخارات خود می شمردند.

وقتی که خمینی از وجود مجاهدین مطلع شد، همان بار اول خود را در تنگنا و بر سر دوراهی یافت. به نحوی که برخلاف همه مسائل دیگر که از کنارش بی اعتنا می گذشت، یا به اشاره دست آن را رفع و رجوع می کرد، این بار ناگزیر شد یک شبانه روز در فکر فرو برود.

خودداری از پادرمیانی به سود مجاهدین زندانی

در سال ۱۳۴۹ گروهی از مجاهدین در مسیر بازگشت از پایگاههای انقلاب فلسطین در دویبی دستگیر شدند و دولت آن کشور تصمیم گرفت آنها را به رژیم شاه مسترد کند. اما مجاهدین هواپیمای حامل اعضای زندانی خود را وادار به تغییر مسیر و فرود آمدن در بغداد کردند. دولت عراق که به خاطر روابط بسیار تیره اش با رژیم شاه، به ماجرای فرود اجباری هواپیما مشکوک بود، سرنشینان آن را بازداشت کرد. متعاقباً مسئولان سازمان در تهران، پدر طالقانی را از این ماجرا مطلع ساختند. او نامه یی با جوهر نامریی برای خمینی فرستاد تا نزد دولت عراق وساطت کرده سبب آزادی مجاهدین زندانی شود. اما خمینی به بهانه این که نمی خواهد از مقامات عراقی «چیزی» بخواهد، حاضر به چنین اقدامی نشد.

آخوند دعایی (۴) که در سالهای اقامت خمینی در نجف پیوسته همراه او بود، با اشاره به این نامه که توسط نماینده یی از سوی مجاهدین به دست او رسید، می گوید: «این نامه به صورت نامرئی نوشته شده بود... وقتی به خدمت امام رسیدم، آن نوشته را

پانویس
۴- محمود دعایی، رئیس کنونی مؤسسه اطلاعات.

ظاهر کردند. آیت‌الله طالقانی برای این که امام اطمینان پیدا کنند...، به‌عنوان نشانه، خاطره‌یی را که با امام و آقای زنجانی داشتند، برای او نقل کردند... منظور آقای طالقانی از این پیغام این بود که امام از مسئولان عراق بخواهند که این گروه را آزاد کنند. در هر صورت، بعد از همهٔ این جریانها، امام فرمودند: "من باید فکر کنم"...

پس از یک روز «فکر کردن»، خمینی روز بعد به دعایی می‌گوید: «اگر الان آقای طالقانی و آقای زنجانی هم این جا نشسته باشند و هر دو هم این را به من بگویند، من نمی‌پذیرم» (۵).

از متن این گزارش پیداست که خمینی خودداری از طرح تقاضا با دولت عراق را بهانه کرده تا از حرکتی که می‌توانست حمایتی برای این جنبش نوپا تلقی شود، طفره برود. چه بسا نامهٔ پدر طالقانی و توصیفی که وی برای مجاهدین به کار برده، خمینی را اندیشناک کرده و از همان ساعت از سربرآوردن یک جریان انقلابی و مسلح با ایدئولوژی اسلامی احساس تهدید کرده است. همان آخوند دعایی در این باره می‌گوید: «مرحوم آیت‌الله طالقانی... در نامه‌یی که به امام نوشته بود، تعبیرش این آیه شریفهٔ قرآن بود: «إِنَّهُمْ قَتِيلَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَا لَهُمُ هُدًى» (آنان جوانمردانی هستند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم)؛ تعبیر قرآن از اصحاب کهف» (۶).

آن‌چه این داوری را تأیید می‌کند، صرف‌نظر از مواضع بعدی خمینی علیه مجاهدین، نمونه‌های ثبت‌شده از درخواستهای مکرری است که خمینی در همان سالها با دولت عراق در میان می‌گذاشت، بدون این که دچار این گونه نگرانیها شود. فی‌المثل آخوند عبدالعلی قرهی که ده سال همراه خمینی در نجف بوده، این خاطره را نقل می‌کند که وقتی یکی از مراجع نجف به نام شاهرودی از جانب دولت احضار شده بود، خمینی به

وی (قرهی) گفته بود که نزد استانداری کربلا برود و برای مرجع مزبور پادرمیانی کند. استاندار کربلا نیز پادرمیانی خمینی را می‌پذیرد (۷).

باری، چنان که در تاریخچه مجاهدین توضیح داده شده، ماجرای هواپیما، اندکی بعد با پادرمیانی یاسر عرفات خاتمه می‌یابد و مجاهدینی که در بازداشت به سر می‌بردند و سردار خیابانی نیز در میانشان بود، آزاد شده دوباره راهی پایگاههای خود در تهران می‌شوند.

مواضع خمینی در قبال مجاهدین

مواضع خمینی در قبال مجاهدین

در سال ۴۹ هنگامی که شماری از مجاهدین در عراق زندانی شده بودند، خمینی به‌رغم نامه و سفارش پدر طالقانی، از هرگونه اقدامی برای نجات مجاهدین از زندان سرباز زد.

مدتی پس از ماجرای هواپیمای دویی، سازمان مجاهدین نماینده‌یی از تهران به‌نجف می‌فرستد تا خمینی را با مواضع سیاسی و ایدئولوژیکی خود آشنا سازد.

تماس و کار توضیحی با روحانیان و اقطاب سرشناس حوزه‌ها امری بود که در آن سالها توسط مسئولان مجاهدین فعالانه دنبال می‌شد. بینانگذار کبیر مجاهدین، شخصاً با شماری از آنان قرارهای منظمی برای بحث و گفتگو داشت. از جمله مستمراً با «قاضی» در تبریز ملاقات و گفتگو می‌کرد. حتی با اشخاصی کم‌اهمیت‌تری مانند با خامنه‌ای (رهبر کنونی رژیم) نیز به‌تناوب در مشهد یا تهران گفتگو داشت.

عده‌یی از این روحانیان بر اثر همین گفتگوها تا تأیید کامل همه‌ مواضع سیاسی، اقتصادی، فلسفی مجاهدین پیش آمدند.

در مورد عده‌یی دیگر از آخوندها کار توضیحی این فایده مهم را داشت که آنها را زیر چتر رهبری سیاسی مجاهدین مهار می‌کرد. یعنی به دموکراتیک‌ترین شیوه‌ها، جریانی که تهدید اصلی پیشروی جنبش مجاهدین بود، بلااثر می‌شد. در تماس با خمینی نیز همین هدف پیگیری می‌شد.

نمایندهٔ مجاهدین در نجف با خمینی دیدار کرد. خمینی که موضعگیریه‌ها و نشست و برخاستهایش، تابع تعادل‌قوا بود، از این گفتگو استقبال کرد. اظهارات کسانی که خمینی را می‌شناسند، از جمله نزدیکترین آخوندهای پیرو او، نشان می‌دهد که خمینی در تمام عمرش چندان اهل محترم شمردن ملاقات‌کنندگان و مخاطبان خود نبوده

است. هر جا که کلمه‌یی خلاف تمایلش می‌شنید، با بی‌نزاکتی و تفرعنی آزاردهنده، محل ملاقات را ترک می‌کرد. گاه حتی درحالی که مخاطبانش حین صحبت بودند و جملات خود را به آخر نبرده بودند، خمینی برخاسته بدون آن که کلمه‌یی به‌زبان بیاورد، به اتاق خود می‌رفت.

به‌رغم چنین خصوصیتی، خمینی که خود را در برابر یک جنبش محبوب و البته نیرومند و تازه‌نفس یافته بود، حاضر شد ملاقاتهای خود را به‌مدت حدود یک‌ماه با نمایندهٔ مجاهدین ادامه دهد.

حمید روحانی از آخوندهای همراه خمینی در نجف در این باره می‌گوید: «روزی گروهی هواپیمایی را از دوی ربودند و به بغداد آوردند؛ این گروه، بعدها به‌سازمان به‌اصطلاح مجاهدین خلق معروف شدند. پس از جریان هواپیمارمایی، یکی از این افراد به‌محضر امام رسید... او گفت که آنها جوانهایی هستند چنین و چنان و دارای دید اسلامی، بینش قرآنی، مطالعات آنها در قرآن زیاد است، در نهج‌البلاغه چنین و چنان است؛ او از امام می‌خواست که سازمان را تأیید کنند. آن‌طور که امام خودشان فرمودند، به او جواب داده بودند: «تا دربارهٔ شما تحقیق و بررسی نکنم، نمی‌توانم شما را تأیید کنم». آن شخص موافقت کرده بود که تمام نوشته‌های خود را به‌حضور امام بیاورد و خودش هم بیاید با امام هر روز نیم‌ساعت تا یک‌ساعت گفتگو کند و نظرات گروه را برای امام مطرح کند. تعبیر امام این بود: «حدود یک‌ماه ایشان می‌آمد و با من تماس می‌گرفت و شرح می‌داد برنامه و نقشه و سوابق و دید اسلامیشان را، بینش‌شان را در مسائل اسلامی، اجتماعی، سیاسی، کشورداری و در مسائل مختلف» (۱).

به‌رغم برخی نقل‌قولها که معلوم است بعدها بیان شده، موضعگیریهایی ثبت‌شدهٔ خمینی - که در مجموعهٔ ۲۱جلدی «صحیفه نور» یا مجموعهٔ چندجلدی «کوثر» جمع‌آوری شده - نشان می‌دهد که اظهارنظر خمینی دربارهٔ این دیدارها و برداشت او

از مواضع و آثار مجاهدین در آن سالها بیان نشده. خمینی در آن سالها، جرأت آن که حتی به اشاره و تلویح نیز چیزی در رد و انکار مجاهدین بگوید، نداشت. اولین بار که خمینی در این باره صریحاً موضعگیری کرد، در بهار سال ۵۸ بود. البته در همان زمان نیز خمینی از موضعگیری علنی خودداری کرد و حرفهایش علیه مجاهدین را در دیدار با عده‌یی از پاسداران برخلاف سایر سخنرانیهایش از رادیو تلویزیون و روزنامه‌ها پخش و منتشر نکرد، بلکه آن را به صورت نوار کاستی درآورده بود که در میان کمیته‌چپها و پاسداران دست به دست می‌گشت.

خمینی در همین سخنرانی خود اعتراف می‌کند که در دیدار با نماینده مجاهدین با قیام مسلحانه علیه رژیم شاه مخالفت کرده است (۲).

باری، خودداری خمینی از ابراز حمایت از مجاهدین، او را دچار انزوا کرد و به حاشیه راند. در مقابل مجاهدین در جایگاه رهبری جنبش قرار گرفتند. این واقعیتی بود که آن زمان پیروان خمینی نیز به آن اذعان می‌کردند. آخوند حمید روحانی که سالها همراه خمینی در نجف بوده، در این باره می‌گوید:

«... در آن روزها به حدی جو به نفع این گروه بود که می‌توان گفت که کوچکترین انتقادی نسبت به این گروهک با شدیدترین ضربه روبه‌رو می‌شد.

پانویس

۲- در کتاب «صحیفه نور» ج ۱۷ این مطلب تحت عنوان بیانات امام خمینی در جمع گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران» به تاریخ ۲۳ خرداد ۵۸ و در جلد دهم همین کتاب تحت عنوان سخنرانی «در جمع اعضای کمیته‌ها و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان خراسان» به تاریخ ۱۲ آبان ۵۸ به چاپ رسیده است. در بخشی از سخنرانی مزبور که در همان کتاب چاپ شده آمده است: «من نجف که بودم یک آدمی آمد از طرف یک گروهی و بیشتر از بیست روز، بعضیها می‌گویند بیست و چهار روز آن‌جا ماند، هر روز هم آمد پیش من، من یک ساعت یا بیشتر به او مهلت دادم که صحبت کرد، تمام صحبتش هم از قرآن بود و نهج البلاغه، ... من دیدم که این خیلی مسلمان شده و تمام حرفش از اسلام و نهج البلاغه و فلان و در خلال حرفهایش می‌دیدم که روی اعوجاج دارد مسائل را، حرفهایی را می‌زند. من هیچ حرف با او نزد، جوابش را ندادم، فقط گوش کردم که بفهمم چه آدمی است، فقط یک کلمه‌یی که او گفت که ما می‌خواهیم قیام مسلحانه بکنیم، گفتیم قیام مسلحانه حالا وقتش نیست برای این که نیروی خودتان را از بین می‌برید و کاری ازتان نمی‌آید».

بسیاری از افراد را می‌شناسم که بر این اعتقاد بودند که دیگر نقش امام در مبارزه و در نهضت به پایان رسیده است و امام با عدم تأیید مجاهدین خلق در واقع شکست خود را امضا کرده است. این افراد باور داشتند که امام از صحنه مبارزه کنار رفته‌اند و زمان آن رسیده است که سازمان مجاهدین خلق نهضت را هدایت کند و انقلاب را به پیش ببرد. واقعاً هم این گروه در میان مردم پایگاهی به دست آورده بود. امام هم این را می‌دانستند. هرروز از ایران نامه می‌رسید مبنی بر این که: «پرستیز شما پایین آمده. در بین مردم نقش شما در شرف فراموش شدن است. مجاهدین خلق دارند جای شما را می‌گیرند...» (۳).

آگاهی از نامهای کسانی که در آن ایام با نامه‌های متعدد به خمینی تذکر و هشدار می‌دادند، نشان می‌دهد که خمینی در آن هنگام موقعیت خود را از دست داده و حتی در میان نزدیکترین شاگردان و پیروان و نمایندگان خود نیز منزوی شده بود:

«در شرایطی که همه شخصیتها و بسیاری از بزرگان هر کدام به نوعی از پیشگامان مبارزه‌ی جدید در ایران حمایت و جانبداری می‌کردند، امام هر نوع طرفداری را انکار می‌کردند. به‌رغم اصرار و پافشاری دیگران، حضرت امام تشخیص داده بودند که نباید از این مبارزان حمایت کرد تا مبدا شیفته‌وار به اصطلاح خودمان- در دامشان افتاد.

این جریان در سالهای پیدایش جنبش مسلحانه و اوج و شکوفایی فعالیتهای اولین منافقین بود. این عده از طرف شخصیتهای بزرگی در مجامع روحانی و سیاسی- مذهبی ایران، که در رأس آنها آیت‌الله طالقانی قرار داشتند، حمایت می‌شدند. این بزرگان، مرحوم آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری و حتی مرحوم مطهری با تعابیر عجیبی به امام پیغام می‌دادند و خواهش می‌کردند که از این حرکتها و این مبارزان حمایت شود. اما امام هم چنان به‌نحو چشمگیری به اصول فکری و اعتقادی خود پایبند بودند» (۴).

اظهار نگرانیها و هشدارهای شاگردان و پیروان خمینی کاملاً به‌جا بود. در این

پانویس

۳- «پابه پای آفتاب»، ج ۳، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۴- «پابه پای آفتاب»، ج ۲، ص ۳۴.

مقطع ظهور جنبش انقلابی مسلحانه‌یی که با عمل فداکارانه خود زنگارهای ۱۴۰۰ ساله ارتجاع و دینفروشی را از سیمای اسلام پاک محمدی می‌زدود، موقعیت خمینی را قویاً تحت‌الشعاع قرار داده بود. پیام حقیقی و اصیل اسلام، جوشیده از سرچشمه محمدی و علویش، با رزم‌آوری برجسته‌ترین و آگاهترین فرزندان ایران زمین که از تجربه جنبشهای مبارزاتی پیشین درسها آموخته بودند، درهم آمیخته «سازمان مجاهدین خلق ایران» را پی افکنده بود. سازمانی که چشم امید مشتاقان آزادی ایران زمین و همه اقشار مبارز و آگاه و مخالفان دیکتاتوری شاه به آن دوخته شده بود...

۱۴

دههٔ ۵۰: اوجگیری محبوبیت مجاهدین
و افول خمینی

دهه ۵۰: اوجگیری محبوبیت مجاهدین و افول خمینی

ظهور مجاهدین و موج حمایت مردمی از آنها، باعث شد که خمینی دچار انزوا گشته به حاشیه رانده شود. در مقابل، مجاهدین در جایگاه رهبری جنبش قرار گرفتند. در سال ۱۳۵۱، وقتی که رژیم شاه تصمیم به اعدام بنیانگذاران مجاهدین گرفته بود، کم نبود فعالیتهای و افشاگریهایی که از جانب روحانیان و طلاب در حوزه‌های مختلف برای مخالفت با این جنایت بزرگ صورت می‌گرفت. فی‌المثل مهمترین روحانیان استان فارس نامه‌یی خطاب به آیت‌الله میلانی نوشته، از وی «تقاضای اقدام برای رفع خطر از جوانان مسلمان مجاهدی که در ایران محکوم به اعدام شده‌اند»، کردند. در این نامه از جمله گفته شده بود: «عده‌یی از جوانان مسلمان مجاهد که جز انگیزه دینی و جهاد در راه اسلام عزیز داعی دیگری نداشتند، به عنایینی در محاکم نظامی محاکمه و حکم اعدام درباره آنها صادر شده است. اینها حافظ و قاری قرآنند و در این روزگار تاریک مبلغ اسلامند...» (۱).

پس از شهادت بنیانگذاران و اعضای مرکزیت مجاهدین، اطلاعیه‌های متعددی از جانب روحانیان در شهرهای مختلف صادر شد. از جمله در تیرماه ۱۳۵۱ اطلاعیه‌یی با امضای حوزه علمی قم صادر شده که در قسمتی از آن چنین آمده است: «۰۰۰ رزمندگان با ایمانی چون حنیف نژادها، سعید محسن‌ها، بدیع‌زادگان‌ها، ناصر صادق‌ها، باکری‌ها، از بنیانگذاران «سازمان مجاهدین خلق ایران» را اعدام کردند و از همین راه، خصلت

دست‌نشاندهی و ضد اسلامی خود را آشکارتر نمودند. رزمندگان مجاهدی را شهید ساختند که اصالت‌های فکری اسلامی و دید صحیح و انقلابی از قوانین آزادیبخش قرآن تعیین‌کننده جهت جنبش آنان بوده و مرگ شرافتمندانه خود را «لقالله» می‌دانستند...» در اطلاعیه حوزه علمیه قم مورخ تیرماه ۱۳۵۱ هم چنین آمده بود: «به‌دنبال این آدمکشیها، روحانیون مترقی حوزه علمیه قم به منظور اعتراض به این وحشیگریها و نیز اعلام پشتیبانی از اهداف مقدس و اسلامی این رزمندگان مسلمان مجلس ترحیم و سخنرانی در مدرسه فیضیه تشکیل دادند و تظاهرات برپا ساختند...» (۲) نظیر این موضعگیریها، در اطلاعیه‌های دیگری با امضای «روحانیون مبارز ایرانی خارج از کشور نجف» (۳)، «حوزه علمیه قم» (۴) دیده می‌شود.

در همان زمان منتظری در نامه‌یی به تاریخ ۱۵ صفر ۱۳۹۲ برابر ۱۳۵۱ هجری شمسی خطاب به خمینی چنین نوشت:

حضرت آیت‌الله‌العظمی مدظله‌العالی

پس از تقدیم سلام و تحیت، به عرض عالی می‌رساند چنانچه اطلاع دارید عده زیادی از جوانهای مسلمان و متدین گرفتارند و عده‌یی از آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفته‌اند. تصلب (۵) آنان نسبت به شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف و مورد توجه همه آقایان و روحانیین واقع شده است و بعضی از مراجع و جمعی از علمای بلاد اقداماتی برای تخلص آنان کرده‌اند و چیزهایی نوشته شده. به‌جا و لازم است از طرف حضرت‌تعالی نیز در تأیید و تقویت و حفظ دماء آنان چیزی منتشر شود. این معنی در شرایط فعلی ضرورت دارد، چون مخالفین سعی می‌کنند آنان را منحرف قلمداد کنند. البته کیفیت آن بسته به نظر حضرت‌عالی

پانویس

۲- پیام مجاهد، مرداد ۱۳۵۱

۳- همان، فروردین ۱۳۵۲

۴ همان شهریور ۱۳۵۱

۵ به معنی سفت و پرصلابت شدن

است. در خاتمه از حضرت تعالی ملتمس دعای خیر می‌باشم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته حسینعلی منتظری (۶).

فتوای خمینی

در این میان، خمینی اگرچه شاهد پرت افتادگی و تنزل موقعیت خود بود، اما به‌رغم همه هشدارهای مکرر سایر آخوندها، جز سکوت نمی‌توانست عکس‌العملی ابراز کند. زیرا اولاً، ماهیت و مواضعش با مبارزه و مقاومت انقلابی و مسلحانه که مجاهدین به آن کمر بسته بودند، به کلی در تعارض بود. فرصت‌طلبی و مفت‌خوری که پیشه خمینی در تمام زندگی سیاسی او بود، ذره‌یی سازگاری با مشی مسلحانه که یکسره بر پرداخت بها و فداکاری بی‌چشمداشت استوار است، نداشت.

ثانیاً، هرگونه تأیید صریح مجاهدین، لاجرم به تأیید نقش رهبری‌کننده آنان در جنبش مبارزه آن روز منجر می‌شد. حال آن که خمینی از همین زاویه بیشترین حقد و حسدها را نسبت به مجاهدین داشت.

با این همه، سرانجام خمینی ناگزیر شد که بدون آن که نام مجاهدین را بیاورد، فتوای اختصاص دادن یک‌سوم سهم امام به جوانان مسلمان میهن‌دوست را صادر کند که در آن روزگار کسانی جز مجاهدین نبودند.

ضربه خیانت‌بار اپورتونیستی که در سال ۵۴ سازمان مجاهدین را در آن مقطع متلاشی کرد، بزرگترین هدیه ممکن به رژیم و ساواک شاه و هم‌چنین به ارتجاع مذهبی و مشخصاً خمینی بود که راه او را باز کرد و شرایط را برای از محاق بیرون آوردن او فراهم ساخت.

شماات اطرافیان

خمینی پس از حدود یک‌سال که در ترکیه بود، در مهر سال ۱۳۴۴ از ترکیه به

پانویس
۶- این نامه را جواد رفیق‌دوست از رجایی (نخست‌وزیر معدوم رژیم) دریافت کرده و برای خمینی به نجف برده بود.

عراق فرستاده شد. سپس به نجف رفت و در خانه‌یی در یکی از کوچه‌های شارع الرسول اقامت گزید (۷).

یکی از آخوندهای خمینی به نام عمید زنجانی که خاطرات آن سالها را در مصاحبه‌یی بازگو کرده، می‌گوید: «سالهای ۴۴ ۴۵ که اختناق نظام به اوج خود رسیده بود، تعدادی از مبارزان در زندانها تحت شکنجه بودند و اخباری که به امام می‌رسید، خیلی ناراحت‌کننده بود. علاوه بر این اندوه، نامه‌های مغرضانه‌یی هم به امام نوشته می‌شد که شما رفتید نجف، راحت شدید. اما تعداد زیادی گرفتارند» (۸).

از این زمان تا سال ۵۰ که مبارزه مسلحانه انقلابی گرما و نیروی جدیدی به جنبش ضد دیکتاتوری بخشید، خمینی به کلی سر در لاک خود فروبرده بود و به‌طور علنی علیه شاه موضعگیری نمی‌کرد. اگرچه شاه تبعیدش کرده بود، اما خمینی نمی‌خواست پلهایش را با او خراب کند و چشم به بازگشت داشت. کناره‌گزینی خمینی از هرگونه رویارویی با شاه به قدری چشمگیر بود که حتی برخی آشنایانش در نامه‌هایی که از ایران می‌فرستادند، تلویحاً او را شمات می‌کردند:

یکی از کسانی هم که در سالهای بعد به نجف رفته و با خمینی دیدارهای متعددی داشته، در کتابی به نام «در پس پرده تزویر» شرح می‌دهد که در ملاقاتهایش کراراً به خمینی اصرار می‌کرده که اعلامیه علیه رژیم شاه صادر کند، اما خمینی استنکاف می‌کرد. مؤلف کتاب می‌نویسد: «من راجع به اعلامیه دادن علیه رژیم شاه اصرار کردم و گفتم: "زندانیها زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها هستند. فشار زیاد است و زمینه مساعد است و سطح آگاهی مردم هم بالا رفته است و با گذشته‌ها قابل مقایسه نیست. باید حرکت کرد. من حدود دوسال در ایران مخفی زندگی می‌کردم و با توده‌های مردم تماس نزدیک داشتم." باز هم اصرار کردم که اعلامیه‌یی بدهید. بعد از صحبت‌های بسیار خمینی فقط گفت:

پانویس

۷- «در پس پرده تزویر»، ص ۳۳ و ۳۴

۸- «پایه پای آفتاب»، ج ۴، ص ۴۷، اظهارات عمید زنجانی

زمینه ندارد و حاضر نشد اعلامیه بدهد. او حاضر نبود حرکت فعالی قبل از مردم داشته باشد» (۹).

داعیهٔ دیگر عوامل خمینی برای توجیه سکوت او در دوران نجف، وضعیت این حوزه است. در کتابی به نام کوثر در این باره چنین آمده است: «در نجف اشرف، حضرت امام خمینی در غربت تنهایی و در حالی که بسیاری از یارانش در زندان و تبعید به سر می بردند، کار دشوار و طولانی در فضای حاکم بر حوزهٔ نجف را آغاز کرده بود. فضایی که به هیچ وجه آمادگی سخن گفتن از مبارزه و قیام را نداشت. فضایی که دخالت در سیاست را دون شأن روحانی می دانست و جز فقه و اصول، بحثهای دیگر را بی مورد و مطرود می شمرد» (۱۰).

در ازای این روش سازشکارانه، رژیم شاه نیز اگر چه خمینی را تبعید کرده بود، اما به او سخت نمی گرفت و برایش آزادی عمل قائل بود. فی المثل در تمام این سالها، در خانهٔ خمینی در قم باز بود و از آن جا شهریهٔ طلاب او پرداخت می شد. شیخ علی اکبر اسلامی، نمایندهٔ خمینی در قم و حسن صانعی، مسئول امور مالی دفتر او بودند. (۱۱). در رابطه با نجف نیز سازمان اوقاف رژیم شاه، سفرهای هفت روزه‌یی ترتیب می داد (۱۲) که در آن عوامل خمینی آزادانه به آن جا رفت و آمد می کردند و با او ملاقات داشتند. ساواک شاه از این رفت و آمدها خیر داشت اما از آن جا که ضرری برای رژیم نداشت، تحمل می کرد.

زندگی در نجف

خمینی، وقتی که در نجف اقامت گزید، با وضعیت متفاوتی در مقایسه با قم مواجه

پانویس

۹ - «در پس پردهٔ تزویر»، ص ۳۹

۱۰ - «کوثر»، ج ۱، ص ۲۱۷

۱۱ - «کوثر»، ج ۱، ص ۲۲۱

۱۲ - «پا به پای آفتاب»، ج ۴، ص ۶۵

شد. اگر در قم، نسبت به مراجع آن روز چندان فاصله‌یی نداشت و با اظهار مخالفت با شاه از آنان پیشی گرفته بود، در نجف، موقعیتی در ردیف مراجع نمی‌توانست احراز کند. آقای حکیم مرجع شناخته شده آن زمان، به‌عنوان مرجعی اعلم موقعیت تثبیت‌شده‌یی داشت و نیز آقای خویی از مراجع طراز اول آن سالها، هر دو در نجف بودند. ضمناً نجف در مقایسه با قم حوزه جافتاده‌تری محسوب می‌شد و روحانیان و طلابی که در آن تدریس و تحصیل می‌کردند، خود را در موقعیت برتری نسبت به سایر حوزه‌ها می‌دیدند.

خمینی برای آن که جایگاه و موقعیت ویژه‌یی در نجف به‌دست آورد، به کارهایی دست می‌زد تا خود را به‌صورت یک روحانی با ایمان و متعبد از سایر مراجع و روحانیان متنفذ آن روز کاملاً متمایز کند.

از جمله کارهایی که خمینی در همین راستا انجام می‌داد، زیارت مرقد مطهر حضرت علی(ع) بود که هر روز تقریباً بدون استثنا به مدت دو ساعت به آن مشغول می‌شد و این کار تا سال آخر ادامه داد.

آخوند رحیمیان از آخوندهای همراه خمینی در نجف در این باره می‌گوید: «حضرت امام در طول ۱۴سالی که در نجف اشرف اقامت داشتند، هر شب ۳ساعت بعد از غروب آفتاب در تمام فصول سال، به‌عزم زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از منزل خارج می‌شدند و مسافت بین خانه تا صحن مطهر را به‌طور پیاده در حدود هفت دقیقه طی می‌کردند... حضرت امام در طول ۱۴سال، جز در مواردی مشخص و شبهایی که به‌مناسبت زیارت‌های مخصوصه به کربلا مشرف می‌شدند و گاهگاهی که بیمار می‌شدند، به‌گونه‌یی که درس و نماز جماعت و آمدنشان به بیرونی تعطیل می‌شد و طبعاً تشریفشان به حرم نیز غیرمیسر بود، در تمام شبهای دیگر... هرگز برنامه تشریفشان به حرم و زیارتشان ترک نشد(۱۳).

قابل توجه است که خمینی به‌رغم زیارت‌های آن‌چنانی در نجف که در تمام ۱۵ سال اقامتش در عراق به آن پایبند بود، در دوره ۱۰ ساله حاکمیتش یک‌بار هم حاضر به زیارت مرقد مطهر امام هشتم (ع) نشد.

سالهای اقامت خمینی در عراق

سالهای اقامت خمینی در عراق

خمینی در سالهای اقامت خود در نجف، تماسها و ملاقاتهای متعددی بامقامهای عراق داشت و کمکها و تسهیلاتی دریافت می کرد.

دولت عراق هم چنین یک برنامه رادیویی در اختیار خمینی قرار داده بود که توسط آخوند محمود دعایی اداره می شد.

دعایی در مصاحبه‌یی در این باره می گوید: «زمینه برای فعالیتهای سیاسی علیه رژیم ایران، از جمله بهره گرفتن از رادیو مناسب بود. در همین راستا حاج آقا مصطفی به من فرمودند: «به ما پیشنهاد شده است که اگر بخواهید، می توانید برخی از پیامها و مطالب خود را به وسیله رادیو منتشر کنید. اگر برای شما ممکن است، این کار را بپذیرید».

آخوند دعایی می گوید: «من نیز پذیرفتم و برنامه‌یی را تحت عنوان «نهضت روحانیت در ایران» شروع کردیم. در ابتدا ربع ساعت تا نیم ساعت از رادیو بغداد در اختیار برنامه‌های ما بود. بعد که موج مستقلی گرفتیم، این زمان به چهل و پنج دقیقه رسید. این فعالیت رادیویی هفت سال به درازا کشید».

آخوند دعایی در این جا نمونه‌یی از دودوزه‌بازیهای خمینی را رو می کند که از یک سو امتیاز رادیو را از دولت عراق دریافت کرده بود ولی از سوی دیگر تظاهر می کرد که از این رادیو بی اطلاع است. آخوند دعایی این موضوع را چنین شرح می دهد: «به دلیل فضایی که خشک اندیشان بر نجف حاکم کرده بودند، سعی ما بر این بود که چنین نشان دهیم که حضرت امام از این برنامه اطلاعی ندارند. البته اصل پیشنهاد استفاده رادیویی، توسط حاج آقا مصطفی به من شد و حضرت امام به دلیل تعهد و مسئولیتی که داشتند، مسلماً با اطلاع بودند و برنامه را گوش می دادند».

دعایی به دخالت شخص خمینی در تنظیم این برنامه‌های رادیویی اشاره کرده و

اضافه می‌کند: «زمانی حضرت امام درخواست دیدن مجموعه‌یی از برنامه‌ها را کردند که من هم به محضرشان فرستادم. ایشان به چند نکته اشاره کردند و مرا راهنمایی فرمودند. من هم پذیرفتم و به ایشان عرض کردم: از این جهت خدمتتان نمی‌آیم که شما بتوانید بگویید که از این برنامه اطلاعی ندارید» (۱).

خمینی هم چنین از روابط خود با شهربانی عراق برای تهیه پاسپورت جهت آخوندها و افراد خود استفاده می‌کرد. آخوند دعایی که در آن سالها نماینده خمینی در ارتباط با مقامهای عراقی بود، در این مورد چنین توضیح می‌دهد: «در طول اقامت در عراق، معمولاً گرفتن خروجی یا تمدید پاسپورتهای امام، بستگان و یارانشان به عهده من بود. به همین دلیل، بارها و بارها به شهربانی نجف رفته بودم. به دلیل مراجعات زیاد و نیز بردن هدایا در بعضی اوقات، با مأموران شهربانی نجف خیلی صمیمی شده بودم» (۲).

طرح ریزی برای حکومت آخوندها

خمینی از آغاز ورود به عراق در سال ۴۴ همزمان با در پیش گرفتن سکوت و انفعال در برابر رژیم شاه، به تدریس و بحث در حوزه نجف روی آورد. در کتابی به نام کوثر درباره این سالها چنین آمده است: «امام خمینی در پی اقامت در نجف اشرف، بدون توجه به دسیسه‌های دشمنان بر آن شدند تا رسالت خود را در جهت مبارزه با افکار و پندارهای انحرافی و غیراسلامی ایفا کنند. ایشان پس از دیدار با چند تن از علما و بحث و مذاکره با آنها، دریافتند: در محیطی که عوامل و یادی استعمار روی «شعار تفکیک دین از سیاست» تبلیغ فراوان کرده‌اند و اندیشه‌ها و اذهان را از اسلام راستین دور ساخته‌اند، از نهضت اسلامی ایران سخن گفتن و انتظار زیادی داشتن، از دور اندیشی و درایت به دور است. چنین بود که امام بر آن شدند پیش از

پانویس

۱- «پابه پای آفتاب»، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۹

۲- «پابه پای آفتاب»، ج ۲، ص ۲۴

هر کار، مسئولیتهای طلاب، روحانیون، علمای اسلام و زمامداران کشورهای اسلامی را بازگو کنند و گرد و غبار تیره‌یی را که بر چهرهٔ اسلام نشسته بزدایند. از این رو با آن که حضور خود را در نجف موقت می‌دانستند، تصمیم به تدریس گرفتند تا بر کرسی درس، ضمن شکافتن دقایق و ظرایف فقه و اصول، حقیقت اسلام ناب محمدی را برای شاگردان بازگویند» (۳).

حاصل درسها و مباحث این دوره از جمله مجموعه کلاسهایی است که مباحث آن بعدها به صورت کتاب کوچکی منتشر شد تحت عنوان حکومت اسلامی (ولایت فقیه).

خمینی در این کتاب سعی کرده مقولهٔ ولایت فقیه را تبیین کند. به این منظور، برداشت ارتجاعی خودش از اسلام و هدف آن، رسالت انبیا، تعریف حکومت اسلامی مورد نظر خود و هم‌چنین وظیفهٔ فقها را که باید حکمفرمایی کنند، بیان کرده است. حبیب خدا، محمد (ص) پیامبر بزرگ رهایی است و به تصریح قرآن بعثت و رسالت او جز به خاطر رحمت برای جهانیان نبوده است. اما آنچه خمینی از او و آیین اسلام تصویر کرده به کلی متفاوت است. فرصت تشریح مبانی نظرگاه ارتجاعی و طبقاتی خمینی در این جا نیست. اما اجمالاً اشاره می‌کنیم که براساس یک نظرگاه قرون وسطایی، خمینی در این کتاب، خواهان حکومت اسلامی مورد استناد خمینی است. این حکومت، چه حکومتی است؟ چکیدهٔ کتاب «حکومت اسلامی»، پاسخ خمینی به این سؤال است. حکومت اسلامی مورد استناد خمینی، یعنی سلطنت مطلقه و حکومت ابدی آخوند با گسترده ترین، با ارتجاعیترین و شقاوت آمیزترین انواع دیکتاتوری و سرکوب تحت نام دین که آن را ولایت فقیه می‌نامد. او معتقد است که آخوندها «از طرف امام (ع) به مقام حکومت و قضاوت منصوبند و این منصب همیشه برای آنها محفوظ می‌باشد». (ص ۱۲۷) خمینی می‌گوید: «ولایت فقیه از امور اعتباری

عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (ع) کسی را برای حضانت، حکومت یا منصبی از مناصب تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرقی داشته باشد» (ص ۶۵). جان کلام دجالگرانه خمینی هم در همین جاست که خودش را هم شأن پیامبر و امامان قرار می‌دهد.

در این کتاب، خمینی با رویکردی ارتجاعی و به‌غایت متحجرانه و با شقاوت تمام، درباره مجازات‌های ضد انسانی تحت عنوان «اجرای حدود»، «شلاق زدن» و «نفی بلد» و «حبس ابد» و «رجم» داد سخن می‌دهد و می‌نویسد: «اسلام برای این امور آمده است» (ص ۸۶).

خمینی تأکید می‌کند: «...همین تکلیف است که ایجاب می‌کند خونها در انجام آن ریخته شود... ما باید این معنی را بفهمیم و به دیگران هم تعلیم بدهیم» (ص ۸۷). دستگاه قضایی حکومتی که خمینی تحت عنوان «حکومت اسلامی» مطرح می‌کند، در شکل مطلوبش، محاکم ضربتی است که موازین قضایی دنیای کنونی را به کناری نهاده است: «این تشریفات زائد که برای مردم جز خرج و زحمت و معطلی چیزی ندارد از اسلام بعید است. مثلاً آن طرزی که اسلام برای احقاق حقوق و حل و فصل دعاوی و اجرای حدود و قانون جزا تعیین کرده است، بسیار ساده و عملی و سریع است. آن وقت که آیین دادرسی اسلام معمول بود، قاضی شرع در یک شهر با دوسه نفر مأمور اجرا و یک قلم و دوات، فصل خصومات می‌کرد و مردم را به سراغ کار و زندگی می‌فرستاد. اما حالا تشکیلات اداری دادگستری و تشریفات آن خدا می‌داند چقدر زیاد است و تازه هیچ کاری هم از پیش نمی‌برد. اینهاست که مملکت را محتاج می‌کند و جز زحمت و معطلی اثری ندارد» (ص ۵۸).

چکیده نظرات خمینی در این کتاب این است که با نفی آشکار حاکمیت مردمی، حکومت را حق انحصاری، غیر قابل تفویض و همیشگی آخوند به‌صورت دیکتاتوری مطلقه می‌داند. به این منظور، سعی کرده با دستاویز قرار دادن برخی روایات و احادیث

و حتی تحریف مفاهیم آیه‌های قرآن، توجیهاتی برای ضرورت و حقانیت حاکمیت آخوندها سرهم بندی کند.

در آیات قرآن و سخنانی که از پیامبر و ائمه اطهار به جا مانده، کلمه فقه و مشتقات آن زیاد به کار رفته است. فقها «یعنی آنان که به روح و جوهر و فلسفه و علل غایی امور راه برده باشند و بدانند که هدف چه بوده و چیست؟... مفهوم حقیقی فقه و فقیه... به ژرف بینی و رسوخ در علم و احاطه بر هدفها شانه می ساید» (۴). اما در تلقی خمینی، که در همین کتاب آشکار است، فقه و فقاهاست همه جا به معنی متحجرانه ترین و ارتجاعی ترین برداشتها از اسلام و فقیه به معنی آخوند و عمامه برسر (و از مرتجعترین آنها) به کار رفته و خمینی سعی کرده با استناد به عنوان اولی الامر، تبعیت از حکومت آخوندها را در زمره معتقدات مذهبی به حساب آورد.

مستنداتی که خمینی درباره «ولی امر» عرضه کرده، سابقه‌یی طولانی دارد و از جانب حکام جور و قتله ائمه اطهار که دجالگرانه خود را جانشین خدا و پیغمبر معرفی می کردند، بسیار مورد سوء استفاده قرار گرفته است. آنها نیز همین تفاسیر را از «اولی الامر» داشتند و برای آن بسا حدیث و روایت جعل کرده بودند و از همین رو قویاً مورد مخالفت ائمه اطهار و مجاهدان رکابشان در آن روز قرار داشتند و به همین خاطر هم به کتشار و قتل عام آنان می پرداختند.

مواضع خمینی در سالهای ۵۰ تا ۵۷

مواضع خمینی در سالهای ۵۰ تا ۵۷

در سالهای پس از ۱۳۵۰، که مجاهدین و چریکهای فدایی خلق، با مبارزه مسلحانه پیشتاز، جنبش مردمی در برابر رژیم شاه را به مدار جدیدی وارد کرده و با جانفشانیهای خود «راه جهاد» و مسیر سرنگونی رژیم شاه را می گشودند، خمینی هم چنان در کناره ایستاده بود و اگرچه لحن سخنانش را در مقابل رژیم شاه تیزتر کرده بود، اما اساساً تحت الشعاع آن مبارزه درخشان انقلابی بود.

در سال ۱۳۵۰ خمینی سخنانی علیه جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاه داشت، سخنرانی دیگری نیز در دیماه همان سال داشت که مربوط به مسائل داخل ایران نبود. از این تاریخ یعنی دقیقاً از ۱۰ دیماه ۱۳۵۰ تا شش سال بعد خاموش بود و جز برخی نامه ها و پیامها، موضعگیری یا اظهارنظری از او مشاهده نشد.

در مهرماه سال ۵۶ خمینی در برابر عده‌یی از طلاب و آخوندهای شاگرد خود در نجف سخنانی ایراد کرد که به منزله سربلند کردن دوباره او بود. کتابی به نام کوثر که سخنرانیهای خمینی را همراه با تشریح شرایط سیاسی و اجتماعی هر سخنرانی درج کرده، توضیح می‌دهد که موضوع این سخنرانی «هشدار نسبت به نفوذ افکار التقاطی و برداشتهای غلط از احکام سیاسی-عبادی قرآن» بود و به مناسبت «رواج تفسیرهای التقاطی از اسلام...» ایراد شد (۱).

روشن است که در آن تاریخ، خمینی از وارد آمدن ضربه خیانت‌بار اپورتونیستهای چپ‌نما بر پیکر مجاهدین مطلع شده و برای بهره‌برداری از این رویداد که حریف

پر قدرت را یک چند از میدان خارج می‌ساخت، خیز برداشته بود. از این رو فرصت را برای مقابلهٔ تئوریک با مجاهدین و به عبارت بهتر تصفیه حساب نظری با آنان مغتنم می‌دید.

در سخنرانی یادشده، خمینی گفت: «حالا یک دسته‌یی پیدا شده که اصل تمام احکام اسلام را می‌گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی پیدا بشود؛ طبقات از بین برود. اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد، توحیدش هم عبارت از توحید در این است که ملتها همه به طور عدالت و به طور تساوی با هم زندگی بکنند؛ یعنی، زندگی حیوانی علی‌السواء، یک علفی همه بخورند و علی‌السواء با هم زندگی کنند و به هم کار نداشته باشند؛ همه از یک آخوری بخورند...»

خمینی در سخنرانی خود هم چنین گفت: «می‌گویند: اصلاً مطلبی نیست اسلام آمده است که آدم بسازد یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد دیگر؛ همین را بسازد؛ یعنی حیوان بسازد. اسلام آمده است که انسان بسازد، اما انسان بی طبقه» (۲).

وی ضمن این سخنرانی، به روایتی منسوب به پیامبر اکرم نیز استناد کرد که «برادرم موسی چشم راستش نابینا بود و برادرم عیسی چشم چپش، و من هر دو چشمم بیناست» (۳).

این روایت و مضامین همین سخنرانی را خمینی در سالهای بعد نیز، هر جا که اشاره‌یی به مجاهدین داشت، به بیانهای مختلف تکرار می‌کرد و می‌کوشید آرمانهای ضد استثماری و عدالتخواهانهٔ مجاهدین را که در شعار جامعهٔ بی طبقهٔ توحیدی بیان می‌شود، مغایر پیام حقیقی اسلام جلوه دهد.

از این پیشتر، آخوندهای طرفدار خمینی که زیر برق پیشرویهای مجاهدین ناگزیر به هژمونی سیاسی آنان تن داده بودند، با ضربه‌یی که بر اثر کودتای چپ‌نمایان

به مجاهدین وارد شد، عنان گسیختند. این سرآغاز پیدایش جریان راست ارتجاعی بود که به سرعت به مهمترین تهدید کل جنبش تبدیل شد. با توجه به همین تهدید، بیانیه ۱۲ ماده‌یی مجاهدین که در پاییز سال ۵۵ توسط برادر مجاهد مسعود رجوی تدوین شد، نسبت به ظهور و رشد ارتجاع و استبداد مذهبی که خمینی سمبل آن بود، هشدار داد. در ماده ۱۰ این بیانیه گفته شده است: «جریان اپورتونیستی چپ‌نما، موجب بروز یک جریان راست ارتجاعی شده است که در مرحله کنونی، تهدید اصلی درونی مجموعه نیروهایی است که تحت عنوان اسلام مبارزه می‌کنند که ما با آن هم مبارزه می‌کنیم» (۴).

جریان راست ارتجاعی پیرو خمینی، که به‌رودرویی با مجاهدین برخاسته بود، به‌زودی به همسویی و نزدیکی با ساواک شاه کشیده شد. زندانیان سیاسی زمان شاه به‌یاد دارند که رفسنجانی در جلسات هفتگی با رسولی، سربازجوی ساواک شرکت می‌کرد و بقیه نیز برای خلاصی از زندان هیچ ابایی از دست شستن از مواضع مبارزاتی پیشین نداشتند. شماری از مهمترین عناصر این جریان از جمله کروی، انواری و عسگراولادی در روز ۱۴ بهمن ۱۳۵۵ در تلویزیون رژیم حاضر شده، با صدای بلند، سه‌بار شاهنشاهی سپاس گفتند.

آغاز دوران سرنگونی شاه

در دیماه سال ۱۳۵۵ جیمی کارتر با شعار «حقوق بشر» در آمریکا به ریاست جمهوری رسید. این سیاست از مهمترین رهنمودهای کمیسیون سه‌جانبه‌یی بود که از سال ۵۲ به‌ابتکار چیس منهن بانک (متعلق به راکفلر) و با شرکت مهمترین نمایندگان سرمایه‌داری اروپای غربی، ژاپن و آمریکا تشکیل شد. کمیسیون سه‌جانبه راه‌حلهایی برای مقابله با بحرانی که پس از شکست آمریکا در ویتنام و تحریم نفتی اعراب دامنگیر سرمایه‌داری

پانویس

۴- «تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستهای چپ‌نما» ص ۲

جهانی شده بود، ارائه کرد.

براساس جمع‌بندی کمیسیون سه‌جانبه، برژینسکی رئیس و تئوریسین کمیسیون مزبور به‌این نتیجه رسیده بود که تلاش مردم برای کسب حقوق خود، «اوضاعی انفجاری» پدید آورده و بنابراین «کاری که ایالات متحده می‌تواند بکند، کوشش برای انداختن تحول از مسیر آشوب و هرج و مرج، به‌مسیر انتقال منظم است».

سیاست حقوق‌بشر، ابزار پیشبرد همین خط بود که می‌بایست در کشورهای بلوک آمریکا از جمله ایران به‌اجرا گذاشته شود.

از این رو رژیم شاه پس از انتخاب کارتر در سال ۵۵ و زیر فشار آمریکا، حربۀ شلاق و اعدام را زمین گذاشت و در زندانهای سیاسی را به‌روی صلیب سرخ باز کرد. علائم تغییر به‌زودی در سطح جامعه پدیدار شد. ارتشبد قره‌باغی آخرین رئیس ستاد مشترک رژیم شاه در این‌باره می‌نویسد: «همزمان با انتخاب آقای کارتر به‌ریاست جمهوری ایالت متحده آمریکا و به‌قدرت رسیدن حزب دموکرات و اعلان سیاست حقوق‌بشر، به‌عنوان سرلوحهٔ سیاست بین‌المللی آمریکا، تغییراتی در سیاست اعلیحضرت و دولت آقای امیرعباس هویدا ظاهر گردید. بدین ترتیب که به‌تدریج مخالفان دولت در گوشه و کنار جلساتی ترتیب داده به‌شعرخوانی و تنقید از دولت می‌پرداختند تا این‌که این تغییر سیاست در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۵۶ با استعفای آقای هویدا بعد از ۱۳ سال نخست‌وزیری و تشکیل دولت آقای جمشید آموزگار وضع علنی‌تری به‌خود گرفت و از طرف دولت سیاستی به‌نام «ایجاد فضای باز سیاسی» و دادن آزادی تدریجی به‌مردم شروع شد(۵).

تا این زمان هنوز خمینی ساکت و مترصد اوضاع بود که به‌چه سمتی متمایل خواهد شد.

استشمام بوی کباب قدرت

در آبان سال ۵۶ شاه در بازگشت از آمریکا، بر سیاست جدید و استمرار فضای باز تأکید کرد.

دو ماه بعد خمینی که بنا به قرائن مختلف، به ویژه مشاهده تغییر سیاست آمریکا، اطمینان لازم را به دست آورده بود، در سخنرانی به مناسبت مرگ پسرش مصطفی، آخوندها را به استفاده از فرجه‌یی که پیدا شده، فراخواند: «امروز یک فرجه پیدا شده. من عرض می‌کنم به شما یک فرجه پیدا شده. اگر این فرجه پیدا نشده بود، این اوضاع امروز نمی‌شد در ایران. اگر الان غنیمت بشمارند این را این فرصت است. این فرصت را غنیمت بشمارند آقایان. بنویسند، اعتراض کنند الان نویسنده‌های احزاب دارند می‌نویسند، امضا می‌کنند، اشکال می‌کنند، ... شما هم بنویسید... امروز روزی است که باید گفت و پیش می‌برید. و من خوف آن دارم که خدای نخواستہ این فرجه از دست برود... خوب ما دیدیم که چندین نفر اشکال کردند... امضا کردند و کسی هم کارشان نداشت» (۶).

انتشار این گونه نامه‌ها و خویشتنداری رژیم شاه که متعرض امضاکنندگان نشد، از قرار معلوم خمینی را نسبت به متحول شدن اوضاع به قطعیت رسانده بود و این در حالی بود که از هنگام روی کار آمدن کارتر و شروع سیاست جدید او یک سال سپری شده بود.

موضعگیریهای محتاطانه پس از شروع قیامها

از این زمان خمینی برای استفاده از «فرصت» و «فرجه پیدا شده» شمار پیامها و سخنرانیهای خود را افزایش داد. ولی پشت سر مردم حرکت می‌کرد و به غایت مراقب بود در هیچ موقعیتی بی‌گدار به آب نزنند. از این رو حتی در قبال مهمترین حوادث آن

پانویس
۶- «صحیفه نور»، ج ۱، ص ۲۶۶

دوره نظیر تظاهرات مردم قم در ۱۷ دیماه ۵۶ که در آن بر اثر تیراندازیهای مأموران رژیم شش نفر به قتل رسیدند، خمینی از موضعگیری بلافاصله خودداری کرد و سخنرانش به این مناسبت در هفته آخر دی انجام شد (۷). در ۲۹ بهمن مردم تبریز به مناسبت چهلم سرکوب خونین تظاهرات قم، قیام قهرمانانه‌ی برپا کردند که همه ایران را تکان داد. اما خمینی با ۹ روز تأخیر نسبت به آن موضعگیری کرد (۸) و پس از کشتار بزرگ میدان ژاله تهران در ۱۷ شهریور، خمینی دم فرو بست و تنها پس از مشاهده تحرک و جنب و جوش دوباره مردم، با چهار روز تأخیر پیام کوتاهی صادر کرد (۹).

پانویس

۷- «کوثر»، ج ۱، ص ۳۱۹

۸- «صحیفه نور»، ج ۲، ص ۳۶

۹- در روز ۱۸ شهریور خمینی پیامی به مناسبت اعلام حکومت نظامی صادر کرده که در آن هیچ اشاره‌ی به کشتار «جمعه سیاه» نشده و ارتش سرکوبگر شاه را «ارتش وطنخواه ایران» توصیف می‌کند. اما پیام او در این رابطه روز ۲۱ شهریور صادر شده که در جلد دوم «صحیفه نور» صفحه ۱۰۲ چاپ شده است.

تغییر سیاست آمریکا نسبت به شاه
و موضعگیریهای خمینی در سالهای ۵۶ و ۵۷

تغییر سیاست آمریکا نسبت به شاه و موضعگیریهای خمینی در سالهای ۵۶ و ۵۷

خمینی از هنگامی که اطمینان یافت که سیاست آمریکا نسبت به شاه تغییر یافته و موقعیت شاه متزلزل است، و مدتی پس از آن که توده‌های مردم به خیابانها آمده بودند، برشمار موضعگیریهای خود افزود. تعداد سخنرانیها و موضعگیریهای خمینی در این دوره غیرقابل مقایسه با تمام دوره‌های عمر اوست. او دریافته بود که باید با حداکثر کنش و واکنش سیاسی از خلأ موجود و به قول خودش از فرجه‌یی که به وجود آمده، استفاده کند و رهبری انقلاب ضدسلطنتی را به‌چنگ آورد. در غیر این صورت، خمینی به سیاق تمام عمر هشتادساله‌اش، ترجیح می‌داد چنان با احتیاط حرکت کند که حتی نزدیکترین کسانش هم پی به «افکار و منویات» او نبرند. یکی از آخوندهای پیرو او به نام روحانی در کتابی به نام «نهضت امام خمینی» می‌نویسد: «قائد بزرگ... از هرگونه حرکت و عمل حساب‌نشده و صرفاً احساساتی خودداری می‌ورزید و در مبارزات و انقلاباتی که با رهبری مرجع تقلید زمان همراه نبود، وارد نمی‌شد و... جوری حرکت می‌کرد که تا روز آغاز نهضت، حتی نزدیکترین افراد و دوستانش به حقیقت و افکار و منویات ایشان پی‌نبرده بودند» (۱).

احمد، پسر خمینی، در مقدمه کتاب مجموعه سخنرانیهای او، در جایی که شروع دوران فضای باز سیاسی را توضیح می‌دهد، در این باره می‌گوید: «تیزی امام و بهره‌برداری به موقع از شرایط پیش آمده، نشانه عمق شناخت آن حضرت از اوضاع

پانویس
۱- «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی»، ص ۹۶

جهان و به‌ویژه مسائل ایران، به‌رغم سالهای دوری از وطن بود» (۲).
بررسی موضع‌گیریها و سخنان این دورهٔ خمینی نکاتی به‌دست می‌دهد که مبین تلاش او برای همین «بهره‌برداری به‌موقع از شرایط پیش آمده» است.

اسلام بی‌ملا نمی‌شود!

خمینی در سخنانش در آن دوره سنگ بنای اسلام مساوی با آخوند را می‌گذاشت و سعی می‌کرد با بیانه‌های مختلف میخ ولایت آخوندها را بکوبد. در سخنرانی مورخ ۱۰ آبان ۱۳۵۶ در نجف می‌گوید: «آقا این‌طور نیست که شما خیال بکنید که ما اسلام را می‌خواهیم اما ملا نمی‌خواهیم. مگر می‌شود اسلام بی‌ملا؟ مگر شما می‌توانید بدون ملا کار را انجام بدهید. باز این ملاها هستند که جلو می‌افتند کار انجام می‌دهند» (۳).
خمینی ضمن انتقاد از روشنفکرانی که آخوندها را پس می‌زنند، به آنها می‌گفت: «نگوید ما اسلام می‌خواهیم، آخوند نمی‌خواهیم. شما بگویند اسلام را می‌خواهیم، آخوند هم می‌خواهیم. آخوند ملتفت بعض مسائل سیاسی نیست؛ جمع بشوید دور آن آخوندی که مسائل سیاسی را نمی‌داند، یادش بدهید آن مسائل را تا او عمل کند تا ملت دنبالش باشد» (۴).

همین اظهارات خمینی خوب نشان می‌دهد که آخوندها در آن مقطع چه موقعیتی داشته‌اند. زیرا به‌این وسیله سعی می‌کرد نظر روشنفکران را نسبت به آنها جلب کند. به‌این منظور، تصریح می‌کرد: «این اشتباه است که بعض جناحها، ... دیگر از روحانیت صحبت نمی‌کنند. نمی‌فهمند اینها. اینها نمی‌دانند که بی‌روحانیت یک شاهی اینها ارزش ندارند» (۵).

پانویس

۲- «کوثر»، ج ۱، ص ۴۳

۳- «کوثر»، ج ۱، ص ۳۱۲

۴- هماجا

۵- «کوثر»، ج ۱، ص ۳۸۴، سخنرانی مورخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۷

خمینی در همین راستا، گذشته آخوندهای هم‌سنخ خود را که در سراسر تاریخ ایران در همدستی یا همسویی با ارتجاع و استبداد سپری شده، تطهیر می‌کرد. مثلاً در سخنرانی یادشده اصرار می‌کرد که: «می‌بینیم که یک طایفه از علما، اینها گذشت کرده‌اند از یک مقامهایی و متصل شده‌اند به یک سلاطینی. با این که می‌دیدند که مردم مخالفند. لکن برای ترویج دیانت و ترویج تشیع اسلامی و ترویج مذهب حق اینها متصل شده‌اند به یک سلاطینی. و این سلاطین را وادار کرده‌اند خواهی نخواهی برای ترویج مذهب، ... اینها آخوند درباری نبودند، این اشتباهی است که بعض نویسندگان ما می‌کنند» (۶).

خمینی در همین سخنرانیها به تدریج آخوندها را از سایر اقشار مردم متمایز می‌کرد تا برتری و سلطه سیاسی آنها را زمینه‌چینی کند. در پیامی که در تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۵۶ منتشر کرده، می‌گوید: «جوانان روشنفکر دانشگاهها به روحانیت و روحانیون احترام بگذارند. خداوند تعالی آنها را محترم شمرده و اهل بیت وحی، سفارش آنها را به مملت فرموده‌اند. روحانیت قدرت بزرگی است که با از دست دادن آن خدای نخواسته پایه‌های اسلام فرو می‌ریزد» (۷).

اطمینان دادن به غرب و آمریکا

یکی دیگر از مضامین ثابت سخنرانیها و پیامهای خمینی در آن ایام، مطالبی بود که برای اطمینان خاطر دادن به بلوک غرب و به‌طور خاص به آمریکا بر زبان می‌آورد. خمینی می‌دانست که سوار شدن روی موج جنبش عصیان‌زده‌یی که برای برافکندن رژیم شاه به پاخاسته، غرب را به‌خاطر به‌خطر افتادن منافعش در ایران و در کل منطقه بیمناک می‌کند. آن‌هم کشوری در بلوک آمریکا که در عین حال در همسایگی اتحاد

پانویس

۶- همان‌جا کتاب، ص ۳۰۲

۷- «صحیفه نور»، ج ۲، ص ۲۰

شوروی آن روزگار بود. از این رو خمینی در هر مناسبتی، به زبانهای مختلف، تلاش می کرد اسباب آرامش خاطر آنها را فراهم کند.

به همین منظور به تعریف و تمجید مکرر از ارتش شاه و به خصوص از امرای ارتش یا به گفته او «صاحب منصبان» می پرداخت. مطالعه اظهارات مقامهای آمریکا یا نوشته های مطبوعات آن کشور در سالهای ۵۶ و ۵۷، نشان می دهد که نگرانی جدی آمریکا از اوضاع بی ثبات آن زمان به میزان زیادی معطوف به سرنوشت ارتش شاه بود. مهمترین مأموریت ژنرال هایزر در تهران نیز فراهم کردن تمهیداتی برای سالم ماندن ارتش در خلال انتقال قدرت بود.

خمینی با اشراف به این موضوع تا می توانست سخنان چرب و نرم نسبت به ارتش بر زبان می آورد. مثلاً در پیام مورخ ۶ شهریور ۵۷ گفته است: «من در این موقع حساس که کشور و وطنمان در لب پر تگاه و بر سر دوراهی سقوط یا استقلال واقع شده، دست خود را به سوی نیروهای زمینی، هوایی و دریایی وفادار به اسلام و وطن دراز می کنم» (۸). او در پیامها و سخنرانیهای دیگر بارها وانمود می کند که با صاحب منصبان ارتشی ارتباط دارد و بعضاً به صاحب منصبانی که مخفیانه به دیدار او رفته اند، اشاره می کند.

پنهان کردن عقاید واقعی

خمینی در سال ۴۱، در جریان موضعگیریهایش علیه برخی مصوبات دولت علم، صریحاً می گفت و می نوشت که: «دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حق زنها یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران در جامعه و نظایر این تعبیرات فریبنده... جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد...» (۹).

در سال ۴۳ که در ترکیه به سر می برد، در کتاب تحریر الوسیله احکام دست و پا بریدن (ترجمه تحریر الوسیله، جلد چهارم، قصاص، مسأله ۷) کندن پوست و

پانویس

۸- «صحیفه نور»، ج ۲، ص ۹۹

۹- «صحیفه نور»، ج ۱، ص ۲۹

گوشت سر (همان‌جا، مسأله ۱۶)، سوراخ کردن یا بریدن گوش (همان‌جا، مسأله ۱۸)، چشم‌درآوردن (همان‌جا، مسأله ۲۱)، بریدن لب و زبان (همان‌جا، مسأله ۳۰ و ۳۱) و... بسیاری احکام موخش غیرقابل بیان را صادر می‌کرد (۱۰).

در سالهای بعد در کلاسهای خود در حوزه نجف، در مورد حکومت مطلوبش برای جامعه «ولایت فقیه» را ارائه می‌نمود و تصریح می‌کرد که «ولایت فقیه... مانند جعل قیم برای صغار (است). قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد» (۱۱). اما در سالهای ۵۶ و ۵۷ که برای چیدن میوه رسیده رهبری انقلاب ضدسلطنتی دست دراز کرده بود، دریافت که اظهار دیدگاههای واقعیش برای توده‌هایی که با شعار آزادی به پا خاسته‌اند، دافعه برانگیز است. از این رو به سادگی عقاید خود را پنهان و حتی انکار کرد یا معکوس آن را بر زبان می‌آورد.

مثلاً در مصاحبه‌یی که در اردیبهشت سال ۵۷ در نجف با روزنامه فرانسوی لوموند به عمل آورد، می‌گفت: «درخصوص زنان، اسلام هیچ‌گاه مخالف آزادی آنها نبوده است... زن مساوی مرد است، زن مانند مرد آزاد است که سرنوشت و فعالیت‌های خود را انتخاب کند...» (۱۲). در همین مصاحبه، وی هرگونه قصد و تمایل خود به قرار گرفتن در رأس قدرت را انکار می‌کند.

خمینی هم‌چنین در پیامی که در اردیبهشت ۱۳۵۷ منتشر کرده بود، وعده می‌داد که «دست از مبارزه بر نمی‌داریم تا حکومت دموکراسی به معنی واقعی جایگزین دیکتاتوریها و خونریزیها شود» (۱۳).

و در پیام دیگری به تاریخ ۱۵ شهریور ۵۷ اعلام می‌کرد: «ما پس از رفتن پایگاه ظلم،... برنامه اساسی خود را اعلام می‌نماییم و در آن وقت خواهند دید که آنچه خائنین،

پانویس

۱۰- «تحریر الوسیله»، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم ۱۳۷۵

۱۱- «حکومت اسلامی»، ص ۶۵

۱۲- «صحیفه نور» ج ۲، ص ۴۴

۱۳- «صحیفه نور» ج ۲، ص ۶۲

به اسلام نسبت داده‌اند، چه در موضوع حقوق اجتماعی زنان و چه حقوق اقلیتهای مذهبی و چه سایر مسائل جز تهمتی ناجوانمردانه چیزی نبوده است» (۱۴).

نمونه جالبی از تلاش خمینی برای طفره رفتن از ابراز عقاید واقعییش، در مصاحبه‌یی که ده روز قبل از ورود به تهران با روزنامه کیهان داشته، دیده می‌شود:

خبرنگار این روزنامه می‌پرسد: حضرت آیت‌الله، ممکن است خطوط اصلی حکومت اسلامی را در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بیان بفرمایید؟

خمینی پاسخ می‌دهد: اینها اموری نیست که بتوانم آن را برای شما تشریح کنم. اسلام هم آزادی خواهد داد و هم به اقتصاد توجه خواهد کرد.

خبرنگار می‌پرسد: منظورم این است که در حکومت اسلامی ملی شدن صنایع قطعی خواهد بود؟

خمینی می‌گوید: آن هم باید مورد مطالعه قرار گیرد.

خبرنگار می‌پرسد: آیا فکر می‌کنید گروه‌های چپ و مارکسیست‌هایی که در ایران هستند (آزادند)؟

خمینی می‌گوید: اگر مضر به حال ملت باشد جلوگیری می‌شود و اگر نباشد، فقط اظهار عقیده باشد، مانعی ندارد.

خبرنگار دوباره سؤال می‌کند که نقش زنان در حکومت اسلامی چه خواهد بود؟

خمینی می‌گوید: الان وقت این حرفها نیست.

سؤال دیگر خبرنگار روزنامه کیهان این است که مالکیت در حکومت اسلامی و

به خصوص مالکیت ارضی چگونه خواهد بود؟

خمینی باز طفره می‌رود و می‌گوید: اینها بعدها روشن خواهد شد.

خبرنگار می‌پرسد: بعضیها می‌گویند که ما از زیر چکمه استبداد به زیر نعلین استبداد

می‌رویم.

در این جا خمینی می گوید: آنها عمال شاه هستند... دیکتاتوری در اسلام اصلاً وجود ندارد(۱۵).

در گفتارهای پیشین دیدیم که خمینی پیوسته قانون اساسی رژیم را تأیید می کرد. در سالهای ۴۱ و ۴۲ بیشترین اعتراضش، از قضا به آن بود که چرا قانون اساسی و به خصوص اصل دوم متمم قانون اساسی که به آخوندها حق نظارت بر مجلس را می دهد، اجرا نمی شود. از آن به بعد نیز پیوسته به همین قانون استناد می کرد. حتی در یک سخنرانی که در دهم خرداد ۵۷ در نجف داشت، می گفت: «(آیا) اینها به قانون اساسی عمل می کنند؟... انتخاباتشان روی موازین قانون است؟ و کلایشان شرائط قانونی دارند؟...»

خمینی می گفت: «آزادی مال مردم است، ... خدا آزادی داده به مردم، اسلام آزادی داده، قانون اساسی آزادی داده به مردم ...» (۱۶) در همین سخنرانی تصریح می کرد که قانون اساسی را قبول دارد به شرط آن که متمم آن هم در نظر گرفته شود. با این حال، هرچه از سال ۵۷ سپری می شد، خمینی در برابر قاطعیت انقلابی توده های مردم دریافت که دیگر نمی تواند به تاکتیک دفاع از قانون اساسی ادامه بدهد. بنابراین رویه و عقیده خود را در این زمینه نیز به کناری نهاد.

۱۸

خروج خمینی از عراق و سفر به پاریس

خروج خمینی از عراق و سفر به پاریس

در نیمه دوم سال ۵۷ نشانه‌های قاطع فراوانی اثبات می‌کرد که رژیم شاه در سراسر شیب سرنگونی افتاده است. حکومت نظامی با آن که به کشتار بزرگی در ۱۷ شهریور مبادرت کرده بود، در برابر موج قیام مردم، داشت به زانو درمی‌آمد. دولت «آشتی ملی» شریف امامی فلج شده بود و موج اعتصاب سراسر ایران را درمی‌نوردید.

خمینی که از ۱۴ سال پیش در عراق به سر می‌برد، در آن اوضاع دیگر ماندن در عراق را به سود خود نمی‌دید. بنابراین روز ۱۳ مهر ۱۳۵۷ عراق را ترک گفت و از طریق کویت به پاریس رفت. این اقدام، فقط انتقال محل اقامت خمینی نبود، بلکه به وسیله آن خود را در کانون توجهات داخلی و بین‌المللی قرار داد و با سوار شدن بر موج قیام مردمی، رهبری انقلاب ضدسلطنتی را به چنگ آورد.

خمینی در سخنرانی مورخ ۲۱ مهر همان سال توضیح می‌دهد که پس از خروج از نجف به طرف کویت حرکت می‌کند تا پس از دو سه روز اقامت در آنجا به سوریه برود. اما کویت حاضر به پذیرفتن او نمی‌شود و خمینی از همان جا مستقیماً روانه پاریس می‌شود. (۱)

خمینی و پسرش در سخنرانیها و موضعگیریهایی که بعداً داشتند، فشارهای رژیم شاه و محدودیتهای ایجاد شده عراق را دلیل این انتقال ذکر می‌کردند.

اما بعدها، عوامل خمینی، در توضیحاتی که با گفته‌های او متناقض بود، تصریح کردند که در آن ایام رژیم شاه نیز ترجیح می‌داد خمینی هم‌چنان در عراق بماند. آخوند

محمود دعایی از همراهان خمینی در عراق، می گوید: «بعدها از گزارشها معلوم شد که در آن موقع، بین رژیم عراق و ایران دو تصمیم متناقض وجود داشته است. رژیم ایران اصرار داشت امام از عراق خارج نشوند؛ زیرا با خروج از عراق و رفتن ایشان به کشور دیگر، که ایران با آنها چنین تعهدی نداشت، کنترل و مراقبت امام بر ایشان مشکل می شد...» (۲)

آنتونی پارسونز سفیر سابق انگلیس در ایران که در آن هنگام در این باره با شریف امامی نخست وزیر وقت رژیم شاه گفتگو کرده از قول او می نویسد که خمینی در صدد خروج از عراق است: «در این میان آیت الله خمینی تحت شرایط عجیبی به پاریس رفت. شریف امامی در اوائل اکتبر دوبار درباره موضوع خروج خمینی از عراق با من و همتای آمریکاییم صحبت کرد. بار اول گفت که خمینی در صدد خروج از عراق است و دولت عراق هم از این موضوع استقبال کرده است. در واقع هنگامی که شریف امامی این مطلب را با ما در میان گذاشت، آیت الله خمینی با اتومبیل به طرف جنوب عراق در حرکت بود و احتمالاً در نظر داشت به کویت برود. شریف امامی از این بیم داشت که خمینی پس از ورود به کویت، ناگهان از دهانه خلیج با یک قایق موتوری به طرف ایران حرکت کند و در سواحل ایران پیاده شود. شریف امامی معتقد بود که اگر جلو خمینی گرفته نشود و او آزادانه در داخل ایران دست به فعالیت بزند رژیم سرنگون خواهد شد و اگر هنگام ورود به خاک ایران بازداشت شود خطر جنگ داخلی در پیش خواهد بود» (۳).

قره باغی آخرین رئیس ستاد ارتش شاه، گفتگوی خود با سفیر وقت انگلیس در تهران را نقل کرده از قول او می نویسد: «به طوری که ملاحظه کردید، وقتی خمینی خواست از عراق به کشور کویت برود، چون کشور کویت از کشورهای دوست نزدیک انگلستان است، برای این که خمینی در همسایگی نزدیک ایران نتواند... علیه

پانویس

۲- «غرور و سقوط»، ص ۱۲۷

۳- همان، ص ۱۳۶

دولت ایران تحریکات بکند، از دولت دوستان کویت خواستیم که اجازه ورود به خمینی ندهد. که ملاحظه کردید نداد» (۴).

قره باغی خود اضافه می کند: «البته اگر آقای خمینی در کشوری مانند کویت مستقر شده بود، مسلماً نمی توانست از وسائل ارتباط جمعی مانند کشور فرانسه برای تبلیغات استفاده نماید» (۵).

چرا خمینی فرانسه را انتخاب کرد؟

خمینی در سیزدهم مهر ۵۷ در حالی که از مرز کویت برگردانده شده بود، یک باره روانه پاریس شد. او و پسرش در سخنرانیهای بعدی به کرات اصرار کرده اند که این تصمیم گیری ناگهانی و بدون تصمیم قبلی بوده است.

خمینی از جمله در سخنرانی خود در مهرماه ۵۸ این سفر را کار «امدادهای غیبی» دانسته و گفته است: «خیال ما هم این بود که به کویت و سپس به سوریه برویم... هیچ برنامه یی هم نداشتیم به پاریس برویم. شاید مسائلی بود که هیچ اراده ما در آن دخالت نداشت و هر چه بود و از اول هم هر چه بود، اراده خدا بود... فقط خواست خدا بود که باید عملی می شد» (۶).

خمینی در وصیت نامه خود نیز نوشته است: «از قرار مسموع بعضیها ادعا کرده اند که رفتن من به پاریس به وسیله آنان بوده. این دروغ است... من پس از برگرداندنم از کویت با مشورت احمد پاریس را انتخاب نمودم. زیرا در کشورهای اسلامی احتمال راه ندادن بود. آنان تحت نفوذ شاه بودند. ولی در پاریس این احتمال نبود».

رفتن خمینی به پاریس برای بسیاری غیر مترقبه بود. برخی حتی گمان می کردند که خمینی با دور شدن از ایران مرتکب اشتباه شده است. اما به زودی معلوم شد که

پانویس

۴- «کوثر»، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵

۵- «اعترافات ژنرال»، ص ۳۲

۶- «کوثر»، ج ۱، ص ۴۵۴

خمینی با این نقل مکان، خود را در کانون معاملات بین‌المللی بر سر مسأله ایران و نیز در معرض توجه جهانی قرار داده است.

آنتونی پارسونز سفیر سابق انگلیس در ایران می‌نویسد: «روزهفتم اکتبر ناگهان خبر رسید که خمینی به پاریس رفته و در آن‌جا به سه تن از پیروان قدیمی خود ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی پیوسته است... من پس از آگاهی از این خبر به ملاقات اردلان وزیر جدید دربار رفتم. قبل از من همتای فرانسویم برای ملاقات وزیر رفته بود و من مدتی با معاون او همایون بهادری که از دوستان نزدیکم بود، به گفتگو پرداختم. هر دو ما بر این عقیده بودیم که خمینی با خروج از دنیای اسلام و رفتن به پایتخت یک کشور مسیحی مرتکب اشتباه شده و نفوذ سیاسی و مذهبی او با این عمل کاهش خواهد یافت. شاه و شریف امامی هم همین عقیده را داشتند. ولی ما اشتباه می‌کردیم همانطور که همه می‌دانند خمینی با استفاده از امکانات وسیع ارتباطی که پاریس در اختیار داشت و مرکزیت خبری پاریس، پایگاه بی‌نظیری برای مبارزه با شاه به دست آورد» (۷).

پارسونز در توضیح بیشتری پیرامون این نکته، در جای دیگری از خاطرات خود می‌نویسد: «خمینی با انتخاب یک پایتخت غربی که از تمام امکانات ارتباطی مدرن جهان برخوردار بود و خبرنگاران رسانه‌های خبری از چهار گوشه دنیا در آن حضور داشتند، پرسشگرترین منبر خطابه جهان را در اختیار گرفت. منبری که هرگز در یک کشور اسلامی مانند سوریه و الجزایر در اختیار او قرار نمی‌گرفت» (۸).

سفارش شاه در مورد خمینی

احمد خمینی ادعا کرده است که در بدو ورود به پاریس، مقامهای فرانسه، به خمینی

در مورد فعالیتهای سیاسیش اخطار کرده‌اند. او در مقدمه کتاب «کوثر» می‌نویسد: «در بدو ورود به پاریس، نمایندگان کاخ الیزه با امام ملاقات کرده و پیام رسمی دولت را مبنی بر ممانعت از هرگونه فعالیت سیاسی ابلاغ کردند» (۹).

اما گزارشهای دیگر، و از آن مهمتر، رفتار دولت فرانسه در مدت اقامت خمینی در فرانسه، در نقطه مقابل این ادعا، حاکی از استقبال فرانسویها از خمینی است. یک علت این استقبال سفارشهای شاه بود که از دولت فرانسه خواسته بود خمینی را تحت فشار قرار ندهند.

ارتشبد قره‌باغی که در آن موقع وزیر کشور رژیم شاه بود، گفتگوهای خود با سفیر وقت فرانسه در تهران را یادآوری کرده می‌نویسد: «سفیر فرانسه اظهار کرد: من به شما اطمینان می‌دهم که دولت فرانسه نهایت علاقه را به حفظ روابط دوستی حسنه بین دو دولت دارد و به هیچ وجه نمی‌خواهد برخلاف میل دولت ایران عملی انجام بشود و آماده است که برابر نظر اعلیحضرت و دولت ایران عمل شود و اضافه نمود که «منتظر هستم که شما نظر دولت ایران را به من اعلام نمایید، مطمئن باشید که بلافاصله عمل خواهد شد.

قره‌باغی می‌نویسد: «من از حسن ظن سفیر فرانسه تشکر نمودم و به محض خداحافظی ایشان، تلفنی کسب اجازه کرده به حضور اعلیحضرت رسیده و جریان مذاکرات با سفیر فرانسه را به عرض رسانیدم. فرمودند: «بلی صحیح است. دولت فرانسه نظر ما را خواست. موافقت کردیم که به وی اجازه اقامت در فرانسه داده شود.» و در برابر تعجب من اضافه کردند «باید صبر کرد تا ببینیم چطور می‌شود!» (۱۰).

۱۹

حضور خمینی در فرانسه

حضور خمینی در فرانسه

حضور خمینی در فرانسه و فعالیتهای فزاینده او، در حالی که از جانب دولت ژیسکار دستن به سادگی تحمل می شد، امر شگفتی بود. به خصوص که فرانسه به عنوان یک دولت بزرگ غربی از حامیان رژیم شاه محسوب می شد. یک ماه پس از ورود خمینی به پاریس، رادیو تلویزیون لوکزامبورگ در مصاحبه‌یی از خمینی پرسید: آیا باعث تعجب شماست که دولت فرانسه که همیشه از حکومت ایران پشتیبانی می نموده، تا به حال مزاحم صدور پیامهای شما که ایرانیان را به انجام قیام و شورش دعوت می کنید، نشده است؟ خمینی پاسخ داد: اگر مزاحمت بکند، موجب تعجب است (۱).

سفیر وقت رژیم شاه در سازمان ملل متحد، در این باره می نویسد: «چون آیت الله خمینی از پایگاه خود در نوفل لوشاتو سعی داشت با افزودن به خطابه‌ها و مصاحبه‌های خود هر چه بیشتر مردم را علیه رژیم بشوراند، محافل درباری و پایتختهای جهان به مسأله موضعگیری دولت فرانسه با شگفتی فراوان می نگرستند و واقعاً نمی دانستند به چه علت مقامهای فرانسوی برخلاف قوانین بین المللی در مورد پناهندگان سیاسی، اجازه می دهند تا یک روحانی تبعیدی دست به تحریک شورشیان در ایران بزند. ولی آنها از این حقیقت غافل بودند که بعد از عزیمت خمینی از نجف به پاریس، دولت فرانسه مسأله را با شاه در میان نهاد و طبق خواسته او قول داده بود اقدامی برای اخراج خمینی از فرانسه به عمل نیاورد» (۲).

پانویس

۱ - «صحیفه نور»، ج ۲، ص ۲۵۶، مصاحبه با رادیو تلویزیون لوکزامبورگ ۱۱ آبان ۵۸

۲ - «سقوط شاه»، فریدون هویدا، ص ۱۸۰

ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور وقت فرانسه نیز هنگامی که در شهریور سال ۱۳۷۷ به تهران سفر کرده بود، در مصاحبه با روزنامه توس تصریح کرد: «خمینی به محض ورود به فرانسه در فرودگاه تقاضای پناهندگی سیاسی کرد» و «شاه از من خواست به او روایت بدهم و مراتب امنیتی و حفاظتی درمورد آیت‌الله خمینی را از سوی دولت فرانسه تأمین کنیم... شاه برای من پیغام داد که کوچکترین مشکلی برای آیت‌الله خمینی به وجود نیاوریم و حتی به سفیر من گفت اگر دولت فرانسه مقدمات پذیرایی و آسایش او را فراهم نکند، او دولت فرانسه را هرگز نخواهد بخشید» (۳).

درباره مواضع شخص شاه در آن ایام، در گفتارهای آینده خواهیم دید که وی در راستای خطوطی که از جانب سفیر آمریکا در تهران تنظیم و هدایت می‌شد، قدم برمی‌داشت. با این حال درخواستهای شاه، تنها علت گشاده‌رویی زمامداران فرانسه نسبت به خمینی نبود، آنها از این پیشتر، هنگامی که چشم‌انداز سقوط رژیم شاه پدیدار شده بود، توجه خود را معطوف به خمینی کرده بودند.

روزنامه لوموند به‌عنوان اولین روزنامه غربی در نجف با خمینی مصاحبه کرد و در این مصاحبه که در تاریخ چهارم اردیبهشت ۵۷ به‌عمل آمد، خمینی ضمن دادن اطمینانهای لازم در این زمینه که هیچ‌گاه با افراطیون ضدشاه همکاری نخواهد کرد، برای کنار آمدن با قانون اساسی رژیم شاه، اعلام آمادگی نمود.

لوموند پرسید: آیا به نظر شما بازگشت به قانون اساسی ۱۹۰۶ (یعنی قانون اساسی مشروطه) یک راه‌حل معتبر است؟

خمینی گفت: قوانین اساسی و متمم آن به شرط آن که مورد اصلاح قرار گیرد، می‌تواند بنای دولت و حکومتی باشد که ما توصیه می‌کنیم.

پانویس

۳- روزنامه توس ۲۳ شهریور ۷۷. پس از چاپ این مصاحبه، تلویزیون رژیم در روز ۶ مهر اعلام کرد: «مطلب مندرج در روزنامه توس مورخ ۲۳ شهریور، تحت عنوان مصاحبه با والرئ ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور پیشین فرانسه»، «توهین به خمینی» بوده و «پروانه انتشار این روزنامه به دلیل اهانت به بنیانگذار جمهوری اسلامی لغو شده است».

خبرنگار لوموند هم چنین پرسید: آیا خود شما در نظر دارید که در رأس حکومت قرار گیرید؟

خمینی در جواب گفت: «شخصاً نه، نه من، نه سن من و نه موقع و مقام من و نه میل و رغبت من متوجه چنین امری است» (۴).

کتاب حاوی سخنرانیهای خمینی که پس از مرگ او منتشر شده در این باره اظهار عقیده می کند که «مصاحبه امام با لوموند، اثر نیکویی داشت و در غرب بسیار مورد توجه قرار گرفت» (۵).

دوران نوفل لوشاتو

خمینی در بدو ورود به فرانسه، چند روزی در خانگی در منطقه کشان پاریس اقامت داشت. سپس به ویلایی در نوفل لوشاتو در حومه پاریس نقل مکان کرد.

خمینی بیش از هر چیز به دنبال مطرح شدن در وسائل ارتباط جمعی و زدوبندهای سیاسی بود. به طوری که در مدت ۴ ماهی که در پاریس بود، دستکم ۱۱۳ مصاحبه با رسانه های خبری مختلف داشت (۶) و با علاقه وافری که با تنزه طلبی آخوندهای هم جنس او تناسبی نداشت، این گونه فعالیتها را دنبال می کرد. در کتاب «در پس پرده تزویر» در این باره آمده است: «خمینی وقتی مصاحبه مطبوعاتی می کرد، کاملاً خرسند به نظر می رسید و گاهی لبخندی هم به لب داشت. اما خودش را در برابر دوربین تلویزیون کنترل می کرد. وقتی از تلویزیون سی بی اس آمریکا به نوفل لوشاتو آمده بودند و مستقیماً مصاحبه و برنامه روزمره نوفل لوشاتو را پخش می کردند، مسئول پخش برنامه گفته بود: هر وقت من گفتم، آن وقت خمینی از خانه خارج شود.

خمینی آماده بود، چند لحظه ای در پشت در ایستاده بود تا به او بگویند که از در

پانویس

۴ - «صحیفه نور»، ج ۲، ص ۴۳

۵ - «کوثر»، ج ۱، ص ۴۵۴

۶ - «طلیعه انقلاب اسلامی»، ص ۲۰

خانه‌اش خارج شود. او از در خانه خارج شد و چند قدمی آمد که مسئول پخش گفت: بگویید برگردد دوباره از دم در خانه شروع به راه رفتن نماید. به خمینی گفتند، او دوباره به دم در خانه بازگشت و مسیر این خانه تا باغچهٔ روبه‌رو را که محل برگزاری نماز جماعت بود طی کرد... در برابر دوربین تلویزیون از مسئول پخش حرف شنوی داشت» (۷).

مذاکرات پشت پرده

نوفل لوشاتو برای خمینی محل مطلوبی برای بندوبستهای پشت پرده بود. در همین جا بود که او پیامهای اطمینان‌بخش خود را به گوش سران قدرتهای بزرگ غرب که در گوادلوپ گرد آمده بودند، رساند و شرطهای آمریکا را از زبان نمایندگان اعزامی جیمی کارتر شنید.

پیامهای مزبور به وسیلهٔ قطب‌زاده به رئیس‌جمهور فرانسه و از طریق او به سران آمریکا و انگلیس و آلمان رسید. ابراهیم یزدی که در آن روزها از نزدیکترین همراهان خمینی بود، در کتابی در این باره می‌نویسد: «یک هفته قبل از کنفرانس (گوادلوپ) وزارت خارجهٔ فرانسه با صادق قطب‌زاده تماس می‌گیرد. فرانسویها از قطب‌زاده خواستند برای آنها روشن کند که در صورت پیروزی خمینی، چه نوع سیاستهایی از جانب ایشان اتخاذ خواهد شد؟... قطب‌زاده در زمان بسیار کوتاه و با سرعت بی‌سابقه‌یی تحلیلی تهیه و برای وزارت امور خارجه فرانسه فرستاد. کمی بعد از سفر رئیس‌جمهور فرانسه به گوادلوپ... خمینی از قطب‌زاده می‌خواهد تحقیق کند آیا رئیس‌جمهور فرانسه مسأله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و آیا تحلیل قطب‌زاده به رئیس‌جمهور داده شده است؟ در ظرف چند ساعت، قطب‌زاده تماس گرفت و به او پاسخ داده شد که: «بله، رئیس‌جمهور مسألهٔ ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و او تحلیل قطب‌زاده

را دیده است... تحلیل قطب‌زاده به‌قدری رئیس‌جمهور را تحت‌تأثیر قرار داده است که ژیسکاردستن به‌کارتر توصیه خواهد کرد که با دولت احتمالی جدید تهران، که ریاست معنوی آن... با خمینی خواهد بود، وارد مذاکره شود» (۸).

کنفرانس گوادلوپ

روز ۱۴ادی‌ماه زمامداران چهار کشور عمده غرب، یعنی آمریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان در جزیره‌ی به‌نام گوادلوپ در دریای کارائیب اجلاسی به‌منظور تعیین سیاست خود در قبال وضعیت بحرانی ایران تشکیل دادند.

ابراهیم یزدی دومین وزیر خارجه خمینی درباره این مذاکرات در کتاب خود می‌نویسد: ژیسکاردستن می‌گفت: اگر شاه بماند ایران دچار جنگ داخلی خواهد شد و کمونیستها نفوذ فوق‌العاده زیادی به‌دست خواهند آورد... و این امر ممکن است زمینه دخالت روسها را فراهم سازد... آن‌چه اروپا احتیاج دارد نفت ایران و ثبات منطقه است. خمینی... هم خیلی غیرمنطقی نیست. واشینگتن باید خود را با تغییرات سیاسی تطبیق دهد... ژیسکار تأکید داشت که کارتر باید با مخالفان تماس بگیرد» (۹).

نتیجه اساسی این کنفرانس، دستیابی چهار کشور یادشده به توافق بر سر باز کردن راه خمینی بود.

کتاب کوثر درباره دوران اقامت وی در پاریس می‌نویسد: «گزارش خبرگزاریهای بزرگ جهان هم‌چنان حاکی است که در روزهای اخیر، پاریس به‌صورت قانون مذاکرات مهم سیاسی پیرامون سرنوشت و آینده سیاسی ایران درآمده است» (۱۰).

کتاب مزبور توضیح می‌دهد که «خبرگزاریهای جهان گزارش داده‌اند که در هیچ‌یک از مذاکراتی که طی روزهای اخیر بین سیاستمداران با آیت‌الله خمینی در فرانسه صورت گرفته، رهبر انقلاب گذشت و انعطافی نسبت به‌موضعی که قبلاً اتخاذ

پانویس

۸- کتاب «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، ص ۹۷ و ۹۸

۹- «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، ص ۹۷

کرده بود، ابراز نداشته است». کتاب کوثر پس از این تأکید غیرعادی که «گذشت و انعطافی» در کار نبوده، سه نکته عمده را که خمینی در آن ایام به ملاقات کنندگان خود تذکر می داد، برشمرده است. نکته اول در مورد لزوم استفاده از فرصت برای تغییر اساسی در ایران است. نکته دوم مخالفت خمینی با استقرار یک دولت موقت است. در نکته سوم خمینی خاطر نشان می کند که در صورت جلب اطمینان آمریکا به این که در آینده «سیاست خارجی ایران واقعاً به سوی سیاست عدم تعهد و عدم وابستگی به بلوکهای بزرگ گرایش» داشته باشد، آمریکا عکس العملی نشان نخواهد داد و «نباید نگران بود». رخدادهای دیگر هم نشان می دهد که خمینی در آن روزگار در پی جلب اعتماد آمریکا بوده است.

۲۰

زدوبندهای پنهانی خمینی در پاریس

زدوندهای پنهانی خمینی در پاریس

در فردای کنفرانس گوادالوپ، یعنی ۱۸ دی ماه ۵۷، دو نفر که نمایندگان رسمی رئیس‌جمهور فرانسه بودند، در نوفل‌لوشاتو با خمینی ملاقات کردند و گفتند که حامل پیامی از جانب کارتر هستند.

درباره این ملاقات وزیر خارجه پیشین خمینی می‌نویسد: «این اولین باری بود که نمایندگان رسمی شخص رئیس‌جمهور به دیدار امام می‌آمدند و روشن بود که باید مسأله مهمی مطرح باشد... در این ملاقات... بعد از تعارفات معمولی، یکی از آنها، شروع به صحبت کرد و گفت: هدف از دیدار پیغامی است که برای آیت‌الله دارند. این پیغام از طرف پرزیدنت کارتر برای امام می‌باشد. وی در مکالمه از پرزیدنت ژیسکاردستن درخواست نموده است که این پیغام را به شما برسانیم... به‌نظر پرزیدنت کارتر، احتراز از هرگونه انفجاری در ایران به نفع همه خواهد بود. خروج شاه قطعی است و در آینده نزدیکی رخ خواهد داد. به‌نظر کارتر مناسب خواهد بود که وضعیت را تماماً زیر کنترل خود بگیرید تا آرامش باشد. آنچه لازم است بگویم این است که بدانید که خطر دخالت ارتش هست و وقوع این خطر اوضاع را بدتر خواهد کرد. پرزیدنت کارتر آرزو دارد که این پیغام کاملاً مخفی و محرمانه بماند. یک وسیله ارتباطی مستقیم با آیت‌الله باید فراهم گردد تا مرتب در جریان حوادث گذاشته شوید. این به نفع کشور شما و خصوصاً آیت‌الله می‌باشد» (۱).

پس از سخنان فرستادگان جیمی کارتر، خمینی از جمله می‌گوید: «آقای کارتر اگر

حسن نیت پیدا کرده‌اند و می‌خواهند آرامش باشد و خونها ریخته نشوند، خوبست که شاه را ببرند و دولت (بختیار) را هم پشتیبانی نکنند».

خمینی هم‌چنین ضمن درخواست از آمریکا برای خودداری از کودتا می‌گوید: «ایران را به حال خود باقی بگذارید تا من یک شورای انقلاب تأسیس کنم از اشخاص پاکدامن برای نقل قدرت... خوف آن دارم که اگر کودتای نظامی بشود، انفجاری بشود در ایران که کسی نتواند جلو آن را بگیرد».

نمایندهٔ ژیسکاردستن که حامل پیام کارتر هم بود، به خمینی می‌گوید: «وزیر خارجه (فرانسه) پیغام داد که محرمانه ماندن پیغام کارتر به امام مفید است، چرا که امکان ادامهٔ این ارتباط را خواهد داد. به من هم دستور داده شده است که بگویم پیغام و محتوای آن خیلی منطقی است و انتقال قدرت در ایران باید کنترل بشود و با احساس مسئولیتهای شدید سیاسی همراه باشد» (۲).

این جملات که قطعاً متن کامل مذاکرات محرمانهٔ خمینی و فرستادگان کارتر نیست، عیناً در کتاب «کوثر» نیز نقل شده و از آنجا که این کتاب توسط یک مؤسسهٔ رسمی رژیم منتشر شده مهر تأیید بازماندگان خمینی را بر روی خود دارد (۳).

اما جملات دیگری نیز در کتاب وزیر خارجهٔ پیشین خمینی وجود دارد که به دلایل واضح در کتاب کوثر سانسور شده است. بنا به نوشتهٔ ابراهیم یزدی، خمینی در این دیدار با اشاره به ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه از جمله گفت: «از رئیس جمهور که در این کنفرانس از تأیید کارتر از شاه مناقشه کرده است، تشکر می‌کنم و میل دارم که کارتر را نصیحت کنند که دست از پشتیبانی این شاه و این دولت که همه برخلاف قوانین است بردارند و به این کودتای نظامی تأیید نکنند و جلوگیری کنند تا ایران آرامش خود را به دست بیاورد و چرخهای اقتصاد به گردش درآید و در آن وقت است

پانویس

۲- همان کتاب

۳- «کوثر»، ج ۲، ص ۵۸۱-۵۸۳

که می‌شود نفت را به غرب و ... صادر کند» (۴).

درباره مذاکرات مخفی خمینی و فرستادگان کارتر تا کنون گزارش کامل و واضحی منتشر نشده اما با توجه به نوشته ابراهیم یزدی و سخنرانیهای آن ایام خمینی و با در نظر گرفتن تصمیمهایی که پس از آن اتخاذ کرد، چنین برمی‌آید که مسلماً بر سر این مسائل گفتگو و توافق شده است:

۱- برقراری رابطه و گفتگوی محرمانه میان خمینی و زمامداران آمریکا

۲- تلاش خمینی برای کنترل اوضاع و جلوگیری از انفجار اوضاع ایران و وقوع

قیام و انقلاب

۳ توافق بر سر ترکیب «شورای انقلاب» به نحوی که در آن عناصر انقلابی راه پیدا نکنند

۴ توافق بر سر سپردن وزارت خارجه، وزارت دفاع، وزارت نفت و نخست‌وزیری به افراد شناخته‌شده و مورد وثوق آمریکا

۵ تعهد خمینی مبنی بر دست نخورده باقی گذاشتن ساختار ارتش

۶ ادامه یافتن جریان انتقال نفت به غرب و آمریکا

۷ موافقت آمریکا با بیرون بردن شاه و خودداری از کودتا

۸ دادن اجازه و تسهیلات لازم به خمینی برای پرواز به تهران.

پیامدهای ملاقاتهای پشت پرده

شش روز بعد از ملاقات با فرستادگان کارتر، خمینی در نوفل‌شاتو سخنرانی مفصلی داشت که در آن بدون اشاره به ملاقات پشت پرده خود با فرستادگان کارتر در راستای قول و قرارهای آن ملاقات، نکات مهمی مطرح ساخت. خمینی ضمن بررسی چشم‌انداز تحولات، و پس از آن که گفت احتمال کودتا توسط ارتش با پشتیبانی آمریکا را «بعید»

پانویس

۴- «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، ابراهیم یزدی، ص ۹۱ تا ۹۵

می‌داند، احتمالی را که هم برای خودش و هم طرفهای مذاکره‌اش بسیار هول‌آور بود عنوان کرد تا آن را خنثی کند. او گفت: «یک نقشهٔ ثالثی، که شیطنتش بیشتر است، و احتمالش هم بیشتر است، این است که می‌گویند این طوری خیال کرده آمریکای باز طرح را داده که اگر شاه برود یک دسته‌یی از این اشراری که دارند اینها، اینها را بیاورند به اسم ملت و هجوم کنند به ارتش و به ارتشیا بگویند ملت می‌خواهند شما را بکشند. ارتشیا را در مقابل اینها وادارند... مردم بازی بخورند از اینها و دنبال کنند اینها را. آنها غیبتشان بزند و مردم را به مسلسل ببندند و کشتار زیاد بکنند... به اسم این که اگر شاه برود، ملت ارتش را خواهد از بین برد و همه صاحب‌منصبها را خواهد قتل عام کرد... بیاورند که اینها هجوم کنند طرف شهربانیها و طرف پایگاهها و ستادها و طرف اینها هجوم کنند» (۵).

این چشم انداز که خمینی عمداً آن را نقشهٔ آمریکا و شرکت کنندگان در آن را «مردم بازی خورده» توصیف کرده، روایت خمینی از قیام مردم به جان آمده و تهاجم توده‌های انقلابی به پادگانها و مراکز نظامی و سرکوبگر رژیم شاه است که در ۲۲ بهمن همان سال برخلاف خواست خمینی و مذاکره کنندگانش در صورت واقعی خود، محقق شد و بسیاری نقشه‌های آنان را برهم زد.

البته تا آن‌جا که به خمینی برمی‌گردد، تا روز آخر یعنی ۲۲ بهمن به قول خود در مورد جلوگیری از انفجاری شدن اوضاع وفادار بود و هرگز فتوای جهاد صادر نکرد. هر چند که تظاهر کنندگان که در برابر قوای جنایتکار شاه سینه سپر کرده بودند، فریاد می‌زدند «رهبران ما را مسلح کنید»

خمینی اکیداً مراقب بود که هیچ میدان و زمینه‌یی برای نیروی انقلابی جامعه و انقلاب در پایین، باز نکند و جریان انتقال قدرت را به‌نحوی که ساختار اقتصادی اجتماعی پیشین به هم نخورد، پیش ببرد.

در تهران، ژنرال هایزر مأمور عالیرتبه آمریکا معاون سرفرماندهی پیمان ناتو که در تلاش برای انتقال آرام قدرت و مهار بحران بود، همین نگرانی را داشت و به دور کردن خطر قیام کنندگان یا به قول او نیروی سوم فکر می کرد. وی در کتاب خود که خاطرات آن ایام را شرح داده می نویسد: «آقای بختیار سید جلال تهرانی رئیس شورای سلطنت را برای گفتگو با خمینی به پاریس فرستاده بود... پیام اصلی تهرانی این بود که خطر گروه سوم را به خمینی هشدار دهد» (۶).

هایزر در کتاب خود، در جایی که یکی از گفتگوهایش با فرماندهان ارتش شاه را شرح می دهد، می گوید: «برسیدم آیا تیمسار مقدم موفق به ملاقات با رهبران مذهبی شده است یا خیر؟ پاسخ مثبت بود. او برای آنها راجع به مقررات تظاهرات صحبت کرده بود و تأکید کرده بود که نه دولت و نه ارتش هیچ یک علاقه یی به درگیری ندارند... او هم چنین توضیح داده بود که به نظر ما مشکل اصلی ممکن است از عوامل سوم ناشی شود. البته رهبران مذهبی ابتدا توجه زیادی به این مطلب نداشتند، اما بالاخره آنها هم احساس خطر کرده بودند» (۷).

در سخنانی که خمینی شش روز پس از ملاقات با فرستادگان رئیس جمهور آمریکا ایراد کرد و آن را باید پاسخ مثبت به قول و قرارهای همان ملاقات محسوب کرد، خمینی با امرای ارتش و به قول خودش «صاحب منصبها»ی ارتش اعلام برادری می کند و می گوید: «اینها همه برادرهای ما هستند. ما مخالف اینها نیستیم» (۸).

این اعلام برادری هم برای خاطر جمع کردن آمریکا بود که نسبت به حفظ ساختار ارتش حساسیت و تأکید زیادی داشت و هم برای دور کردن توده های مردم از هرگونه حمله یی به پادگانها و در هم شکستن نظام ارتش که در آن ایام بسیار لرزان بود. خمینی برقراری تماس با سران ارتش شاه را از طریق عوامل خود در تهران و مشخصاً

پانویس

۶- «مأموریت مخفی در تهران»، ص ۲۴۳

۷- همان کتاب، ص ۲۵۱

۸- «کوثر»، ج ۲، ص ۵۸۴-۵۹۴

بهشتی، دنبال می‌کرد. ابراهیم یزدی در مورد این تماسها توضیح می‌دهد: «تاکتیک رهبری در آن مرحله عبارت بود از برقراری تماس با هر دو طرف یعنی هم با بختیار و هم با سران ارتش» (۹).

در تاریخ بیست و هفتم دی ۵۷ یعنی یک روز پس از خروج شاه از تهران، بهشتی از تهران با خمینی تماس گرفت و ادامه ملاقات و گفتگوهای پنهانی با فرماندهان ارتش شاه را امر مفیدی توصیف کرد. بهشتی گفته بود: «آن را به‌طور قطع مفید و عدم تماس را مضر می‌دانم». در همین تماس خمینی نیز تأکید کرده بود که «تماس بگیرید، دلگرم کنید، اطمینان بدهید که حال ارتشها خیلی خوب خواهد شد» (۱۰).

این تماسها و محتوای آن در نشریات و کتابهای منتشر شده از جانب رژیم به سکوت برگزار شده اما شاهپور بختیار آخرین نخست‌وزیر شاه در این باره گفته است: «من حس کردم، بدون این که مدرکی داشته باشم، که تماسهایی بین قره‌باغی، بازرگان، بهشتی به‌طور تقریباً مستمر هست» (۱۱).

پانویس

۹- «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، ص ۱۳۸ و ۱۳۹

۱۰- «آخرین تلاشها در آخرین روزها»، ص ۱۳۸ و ۱۳۹

۱۱- «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال»، ص ۵۳

هماهنگی بندوبست‌های پاریس و تهران

هماهنگی بندوبستهای پاریس و تهران

در نیمهٔ دوم سال ۵۷ که قیام ضدسلطنتی با سرعتی شگفت‌انگیز اوج می‌گرفت، خمینی در پشت‌پرده به‌زدوبند با مقامها یا فرستادگان آمریکا مشغول بود. این تماسها، دور از چشم مردم ایران، هم در پاریس و هم در تهران جریان داشت. سازمان سیا در نزدیکی محل اقامت خمینی خانه‌یی گرفته بود و تماسهای نسبتاً منظمی با نزدیکترین مشاوران خمینی (بنی‌صدر، قطب‌زاده و یزدی) برقرار ساخته بود(۱).

در کتاب «کارتر و سقوط شاه» آمده است: سفارت آمریکا در پاریس نیز در حال تماس و مذاکره با خمینی بود. سولیوان در کتاب خود در این باره می‌نویسد: «در پاسخ پیشنهاد من برای تماس با اطرافیان آیت‌الله خمینی در پاریس، وزارت امور خارجهٔ آمریکا از سفارت ما در پاریس خواست که با ابراهیم یزدی تماس برقرار کند. سفارت آمریکا در پاریس «وارن زیمرمن» رئیس قسمت سیاسی سفارت را برای ملاقات و مذاکره با یزدی در نظر گرفت. زیمرمن در اجرای این دستور دو یا سه بار در یک رستوران کوچک نزدیک اقامتگاه آیت‌الله خمینی در حومهٔ پاریس با یزدی ملاقات کرد، اما چون زیمرمن دستورالعمل مشخصی برای مطالبی که باید در این ملاقاتها در میان بگذارد، نداشت و به‌علاوه از اوضاع داخلی ایران هم اطلاعات زیادی نداشت، تماسهای او با یزدی زیاد مفید واقع نشد. با وجود این، برداشت کلی او از گفتگوهایش با یزدی با نتایجی که ما در تهران به‌دست آورده بودیم، یکسان بود و اطرافیان آیت‌الله هم از احتمال برخورد بین مردم و نظامیان نگران بوده و علاقمند به‌جلوگیری از چنین

پانویس

۱- «کارتر و سقوط شاه» ص ۵۶

برخوردی بودند. آنها می‌خواستند قبل از بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران چنین تفاهمی با نیروهای مسلح حاصل شود» (۲).

ملاقات شخص خمینی با فرستادگان جیمی کارتر نیز که رژیم آخوندی هیچ‌گاه آن را اعلام نکرده، در گفتارهای پیشین شرح داده شد.

سولیوان به خمینی نظر داشت!

در تهران بالاترین نمایندگان خمینی که عضو شورای انقلاب او بودند و روزانه در تماسهای تلفنی از او کسب تکلیف می‌کردند، با سولیوان تماس و گفتگو داشتند. سفیر آمریکا از بررسی اوضاع به این نتیجه رسیده بود که روی کار آمدن خمینی در مقایسه با شقوق دیگر بیشتر به سود آمریکاست. سولیوان این نظر را در کتابش به این صورت تنویر کرده است: «در ۹ نوامبر ۱۹۷۸ من طی گزارشی نظرات خود را به‌واشینگتن اطلاع دادم و توصیه‌هایی راجع به سیاستهای آینده آمریکا در ایران به‌عمل آوردم. در این گزارش که عنوان آن را "فکر کردن به آن‌چه فکر نکردنی است" نام نهادم، یک تصویر واقعی از اوضاع ایران برای مقامهای مسئول واشینگتن ترسیم کردم. به‌طور مثال در این گزارش نوشتم که ثبات ایران تاکنون بر دوپایه سلطنت و مذهب استوار بوده است. در ۱۵ سال گذشته استحکام پایه سلطنت، ایران را بر سرپا نگاهداشته و اکنون که پایه سلطنت سست شده، ناچار باید این ثبات با تحکیم پایه مذهب تأمین گردد» (۳).

ژنرال هایزر که هنگام فرار شاه و آمدن خمینی، در تهران به‌سر می‌برد، درباره نظرات سولیوان در جانبداری از خمینی می‌نویسد: «سولیوان به خمینی نظر داشت... سولیوان فکر کرده بود که خمینی رهبری مانند گاندی است که قدرت گرفتن او همراه با تغییر در حکومت به نفع آمریکا تمام می‌شود. با این فکر ترجیح می‌داد سران ارتش

پانویس

۲ - «مأموریت در ایران»، ص ۱۵۳

۳ - همان‌جا، ص ۱۴۳

که به احتمال زیاد جلو برنامه‌های خمینی را سد می‌کردند، کنار بروند» (۴). خود سولیوان در گزارشی که پیش از این اشاره شد، چنین توضیح می‌دهد: «خطوط اصلی پیشنهاد من این بود که برای پایان بخشیدن به بحران فعلی و استقرار یک نظم جدید در ایران بین نیروهای انقلابی و نیروهای مسلح سازش به‌وجود آید و برای حصول چنین سازشی نیز می‌بایست نه فقط شاه، بلکه بسیاری از فرماندهان و افسران ارشد نیروهای مسلح ایران هم از صحنه خارج شوند. پس از خروج شاه و افسران ارشد وی از کشور، حصول توافقی بین نیروهای انقلابی و فرماندهان جوان و تازه نیروهای مسلح به این صورت امکان‌پذیر بود که آیت‌الله خمینی شخصیت‌های معتدلی مانند بازرگان یا میناچی را به‌نخست‌وزیری انتخاب کند و به این وسیله از روی کار آمدن حکومتی از نوع «ناصرقذافی» جلوگیری به عمل آید. توافق می‌بایست انجام انتخابات و تشکیل یک مجلس مؤسسان را برای تعیین آینده کشور دربرگیرد»... از نقطه نظر ما هم، چنین راه حلی رضایتبخش بود. زیرا از ادامه آشوب و هرج و مرج جلوگیری می‌کرد و راه نفوذ و سلطه شوروی را هم در این منطقه حساس سد می‌کرد» (۵).

از دوستان ملایتان چه خبر؟

بر اساس این نظریه، سولیوان و دستیارانش به تماسها و ملاقاتهای جریان‌واری با بالاترین نمایندگان خمینی در تهران رو آوردند که تا روز سرنگونی رژیم و در هفته‌های پس از آن ادامه داشت. آن قدر که شاه در ملاقاتهای خود با سولیوان گاه به طعنه از او می‌پرسید: «از دوستان ملایتان چه خبر دارید؟»

«چون درباره پیشنهاد من برای مذاکره با رهبران مخالف مقامهای نظامی به منظور ایجاد تفاهمی بین آنها و جلوگیری از برخوردهای محتمل آینده دستوری نرسید،

پانویس

۴ - «خاطرات ژنرال هایزر»، ص ۴۶۲
۵ - «مأموریت در ایران»، ص ۱۴۴ و ۱۴۵

سکوت را علامت رضا تلقی کرده و به ابتکار شخصی خود دست به اقدامهایی در این زمینه زد. ضمن مکالمات تلفنی خود با واشینگتن توصیه کردم که مشابه چنین اقدامهایی در پاریس هم به عمل آید و با اطرافیان آیت‌الله خمینی در پاریس تماسهایی برقرار گردد.

از آن جایی که می‌دانستم اقدامهای من در این زمینه از چشم مأموران امنیتی ایران دور نخواهد ماند و به هر حال به گوش شاه خواهد رسید، موضوع را با هوشنگ انصاری رئیس شرکت ملی نفت که از افراد نزدیک و مورد اعتماد شاه بود، در میان گذاشتم و به او گفتم که اقدامهای ما در این زمینه فقط برای پیشگیری از خطرات احتمالی آینده و حفظ منافع آمریکاست. صبح روز بعد انصاری به من تلفن کرد و با لحنی که متشنج به نظر می‌رسید، گفت مطلب را به اطلاع شاه رسانده و شاه در پاسخ گفته است که موضوع را درک می‌کند ولی به دوستان آمریکایی خودتان هشدار بدهید که مواظب باشند نقش سال ۱۹۰۶ انگلیسیها را بازی نکنند. اشاره شاه به روابط انگلیسیها با روحانیون در جریان انقلاب مشروطیت ایران و حمایت انگلستان از روحانیت در مقابل شاه بود. من هم در پاسخ انصاری گفتم که موضوع رادرک می‌کنم و اقدامهای ما از حدود حفظ منافع خودمان جلوتر نخواهد رفت.

در ملاقاتهای بعدی که با شاه داشتم او هرگز از تماسهای ما با مخالفان اظهار ناراحتی نمی‌کرد و حتی در ملاقاتهای آخر غالباً درباره فعالیت‌های مخالفان سؤالهایی از من می‌کرد و جمله‌یی که بیشتر به کار می‌برد این بود که از «دوستان ملایتان چه خبر دارید؟» (۶).

سولیوان در کتاب خاطرات خود برخی از این ملاقاتها را شرح داده است:
«به یکی از مأموران سیاسی سفارت که با نهضت آزادی در تماس بود دستور دادم که با مهدی بازرگان رهبر این سازمان تماس گرفته و به او اطلاع بدهد که من آماده»

ملاقات با او در هر نقطه‌یی که مایل باشد، هستم... بازرگان بلافاصله این پیشنهاد را پذیرفت و عصر یک روز در خانه یکی از پیروانش در شمال شهر وقت ملاقات تعیین نمود... وقتی که وارد این خانه شدیم، علاوه بر بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی را هم در این خانه دیدیم. آیت‌الله موسوی با عمامه سیاه و ریش خاکستریش در نظر اول شباهت زیادی به آیت‌الله خمینی داشت. ما چهار نفر در یک اتاق نشیمن کوچک که پنجره‌یی رو به حیاط داشت، نشستیم و شروع به صحبت کردیم. مذاکرات ما در مجموع جالب توجه بود. من و بازرگان به زبان فرانسه صحبت می‌کردیم. بازرگان مطالب را به فارسی برای آیت‌الله ترجمه می‌کرد... جریان این ملاقات را به‌واشینگتن گزارش دادم و نوشتم که مذاکرات این جلسه موجب امیدواری من شده و می‌خواهم از رئیس ستاد جدید مشترک نیروهای مسلح ایران دعوت کنم که با بازرگان وارد مذاکره شود. رئیس جدید ستاد مشترک ژنرال قره‌باغی بود... (۷).

سفر وقت آمریکا در تهران در کتاب خاطرات خود کراراً به این ملاقاتها اشاره می‌کند. اما قاعدتاً طرف حساب اصلی تماسهای پنهانی او بهشتی بوده است. او در این زمینه تصریح می‌کند که «ما توانستیم به وسیله یکی از مأموران سیاسی سفارت، که قبلاً در ایران خدمت کرده و فارسی صحبت می‌کرد، مستقیماً با آیت‌الله بهشتی تماس برقرار کنیم (۸). این مأمور را من برای تسهیل برقراری تماس با مخالفان از وزارت امور خارجه خواسته بودم» (۹).

ژنرال هایزر نیز در روزهایی که در تهران به سر می‌برد، اصرار می‌کرد که امرای

پانویس

۷- همان جا، ص ۱۶۸

۸- سولیوان پس از هلاکت بهشتی درباره او نوشت: «اگر بهشتی به عنوان قدرتمندترین چهره سیاسی بعد از خمینی و به عنوان ولیعهد قدرت وی، در ایران ظهور کرده بود، جهان این شانس را پیدا می‌کرد که این مرد و صلاحیت‌هایش را از نزدیک مورد ارزیابی قرار دهد... وی مردی بود که صلابت حضورش محسوس بود و سخنگویی بود مسحورکننده... در مناسباتی که سفارت با او داشت، ما نتیجه گرفتیم که او مردی زیرک و پراگماتیک بود» (نشریه PACIFIC NEWS SERVICE).

۹- «مأموریت در ایران»، ص ۱۴۳

ارتش شاه با آخوندها و نمایندگان خمینی در تهران تماس بگیرند. ارتشبد قره‌باغی دربارهٔ این درخواست هایزر می‌نویسد: «ژنرال هایزر گفت: "فکر می‌کنم که خوب است تیمسار با مهندس بازرگان و دکتر بهشتی نمایندگان جبههٔ مخالفان و خمینی ملاقات بکنید!" و بدون این که منتظر جواب از طرف من بشود، بلافاصله از ژنرال گس (۱۰) خواست که شمارهٔ تلفن آنها را برای ما بیاورد. ژنرال گس از دفتر خارج شده و در مراجعت چند شمارهٔ تلفن آورده روی میز گذاشت». ژنرال هایزر اظهار کرد: «اینها شمارهٔ تلفن دکتر میناچی است، هر موقع بخواهید ایشان ترتیب ملاقات آنها را با تیمسار خواهد داد» ضمن تعجب از پیشنهاد ژنرال هایزر گفتم که به‌نظر من این قبیل مذاکرات موردی نداشته و بی‌نتیجه می‌باشد... در شرفیابی بعد از این ملاقات، من جریان مذاکرات را برحسب معمول به‌عرض اعلیحضرت رسانیدم. وقتی عرض کردم که ژنرال هایزر پیشنهاد نمود که با مهندس بازرگان و دکتر بهشتی ملاقات کنید، تعجب کرده فرمودند: «خیلی عجیب است! یعنی چه؟ معلوم هست اینها چه می‌خواهند؟» (۱۱).

خمینی و اطرافیان در این ایام از تماسهای پنهانی با سفارت انگلیس در تهران نیز غافل نبودند. آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس دربارهٔ یکی از این ملاقاتها چنین می‌نویسد: «روز پنجم نوامبر (۱۴ آبان ۵۷) ... من در دفتر مشغول کار بودم که در حدود ساعت ۱۰ صبح به‌من اطلاع دادند فرستاده‌یی از سوی بعضی از رهبران مذهبی می‌خواهد فوراً با من ملاقات کند. من تصمیم گرفتم او را بپذیرم. او به‌من گفت که از پاریس می‌آید و در آنجا با آیت‌الله خمینی و رهبران جبهه ملی و سایر سیاستمداران مخالف ایرانی که در پاریس هستند، ملاقات کرده است... مخاطب من سپس گفت که عازم قم است و در آنجا گزارش ملاقاتها و مذاکرات خود را به‌رهبران مذهبی قم

پانویس

۱۰- رئیس هیأت مستشاری آمریکا در ایران

۱۱- «اعترافات ژنرال»، ص ۱۴۵ و ۱۴۶

خواهد داد. ولی قبلاً مأمور شده است به ملاقات من بیاید و پیشنهادی را برای حل مسأله مطرح کند. نظر آنها این بود که تنها راه جلوگیری بروز یک فاجعه این است که شاه از کشور خارج شود و اداره امور کشور را به یک شورای دولتی تحت ریاست یک افسر بازنشسته و معروف بسپارد. این شورا یک دولت آشتی ملی تشکیل خواهد داد و انتخابات پارلمانی (مجلس مؤسسان) تحت نظارت این دولت انجام خواهد شد» (۱۲).

ملاقات‌های بهشتی با «کسب نظر» از خمینی

در سال‌های نخست حکومت خمینی، وقتی که برخی اخبار تماسها و بندوبست‌های پشت پرده درز کرد و بهشتی از این بابت در کانون سؤاها و اعتراض‌های افکار عمومی قرار گرفته بود، سعی می‌کرد این تماسها را موجه جلوه دهد. با این حال وی در همین توضیحات تصریح می‌کند که ملاقاتها و تماسهای مخفیانه‌اش با «کسب نظر» از خمینی صورت گرفته است:

«این گونه تماسها از طرف نمایندگیهای سیاسی خارجی (سفارت آمریکا و دیگران) پیشنهاد می‌شد و هم از طرف مقامهای داخلی (ارتش، بختیار و دیگران) ما در این موارد، در آن موقع که دیگر مسئولیت سیاسی داشتیم در مورد مسائل در شورا (شورای انقلاب) بحث می‌کردیم و به رأی می‌گذاشتیم. اگر مسأله برای ما خیلی روشن بود خود ما تصمیم می‌گرفتیم. اگر مسأله کمترین ابهامی داشت با وسائلی که داشتیم به امام خبر می‌دادیم و کسب نظر می‌کردیم... در آن دوره پیش از پیروزی انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب کسانی از سفارت آمریکا آمده‌اند مسائلی را مطرح کرده‌اند، کسانی از ارتش آمده‌اند... ولی در میان آن کسانی که از سفارت آمریکا آمده‌اند، یادم نمی‌آید دیداری با هایزر داشته باشم، اگر هایزر هم بود، در همین فرمول بود...» (۱۳)

پانویس

۱۲ - «غرور و سقوط»، ص ۱۴۴

۱۳ - گفتار شماره ۱۴: پاسخ به سؤا‌هایی از دکتر سید محمد بهشتی استاد سید علی خامنه‌ای. نشریه حزب جمهوری اسلامی (بدون تاریخ).

...به وسیلهٔ تلفن یا مسافر به پاریس می گفتیم فلان گروه از ما تقاضای ملاقات دارد
نظر شما چیست؟... و ایشان یا رد می کردند یا تأیید می کردند (۱۴).

۲۲

مأموریت ژنرال هایزر

مأموریت ژنرال هایزر

خمینی در ملاقاتی که در تاریخ ۱۸ دیماه ۵۷، شخصاً با حاملان پیام جیمی کارتر داشت، بر سر مسائلی مانند جلوگیری از وقوع قیام و انقلاب، تعیین اشخاص مورد رضایت آمریکا در شورای انقلاب و وزارتخانه‌های کلیدی، دست نخورده باقی گذاشتن ساختار ارتش شاه و استمرار جریان انتقال نفت به غرب تعهد سپرد و در عوض قول گرفت که آمریکا با بیرون بردن شاه موافقت کند، از کودتا جلوگیری به عمل آورد و اجازه و تسهیلات لازم را برای پرواز به تهران به او (خمینی) بدهد.

بخش مهمی از هدفهای سفر هایزر برآورده ساختن همین قول و قرارها بود.

هایزر ژنرال چهار ستاره، معاون سرفرماندهی پیمان آتلانتیک شمالی در تاریخ ۱۴ دی ۵۷، دفتر کار خود در اشتوتگارت آلمان را مخفیانه به سوی تهران ترک کرد. درباره هدف مأموریت هایزر، در نشریات آن زمان و کتابهایی که بعداً در این باره منتشر شد، موضوعهای متعددی گفته شده، اما اگر هدفهای عمده را مورد توجه قرار دهیم، حقایق مهمی از این مقطع زندگی سیاسی خمینی و چگونگی روی کار آمدن او را روشن می‌کند.

آنتونی پارسونز، سفیر وقت انگلیس در تهران می‌نویسد: «مأموریت او، تا آن جا که من اطلاع یافته‌م، این بود که ژنرالها را از فکر یک اقدام نظامی یا کودتا بازدارد و آنها را به پشتیبانی از حکومت بختیار پس از خروج شاه وادار سازد» (۱).

شاه در آخرین کتاب خود (پاسخ به تاریخ) زیر عنوان «مأموریت شگفت‌انگیز ژنرال هایزر» می‌نویسد: «در اوائل بهمن ماه خبری حیرت‌انگیز به من گزارش شد که ژنرال

هایزر چند روزی است در تهران اقامت دارد... رفت و آمدهای ژنرال هایزر همواره از چند هفته قبل برنامه ریزی می شد، ولی این بار جنبه یی اسرار آمیز داشت... اندکی بعد روزنامه هرالد تریبون چاپ پاریس به شورویها و سایر دول اطمینان داد که ژنرال هایزر، نه برای تدارک یک کودتا، بلکه برای جلوگیری از آن به ایران سفر کرده است. و سرانجام روشن شد که نگرانی اصلی رهبران آمریکا وقوع یک کودتای نظامی در ایران است.» شاه در ادامه این مطلب احتمال کودتای امرای ارتش علیه خودش را منتفی دانسته می نویسد: «احتمالاً سرویسهای اطلاعاتی آمریکا می دانستند که برنامه زیر پا گذاشتن قانون اساسی [یعنی تغییر رژیم] در پیش است. پس می بایست از بروز عکس العمل در ارتش ایران جلوگیری کنند. هدف مسافرت ژنرال هایزر به ایران جز این نبود.

بالاخره من یک بار ژنرال هایزر را به اتفاق سفیر آمریکا، آقای سولیوان ملاقات کردم. تنها چیزی که مورد علاقه هر دو آنها بود دانستن روز و ساعت حرکت من از ایران بود... جو ملاقات خیلی غمناک بود. سولیوان به من گفت که خروج من دیگر نه مسأله روزها بلکه ساعتهاست. وقتی این حرفها را می زد، تعمداً و با معنا، به ساعت مچی خود نگاه می کرد... ژنرال هایزر، از ارتشبد قره باغی رئیس ستاد ارتش خواست که ملاقاتی بین او و مهدی بازرگان ترتیب دهد. ارتشبد قره باغی این تقاضا را به من گزارش داد. نمی دانم در این ملاقاتها چه گذشت. می دانم که ارتشبد قره باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش ایران را از هرگونه اقدام و تصمیمی بازدارد. او اکنون تنها کسی است که از جریان این مطلب اطلاع دارد. زیرا فرماندهان و امرای ارتش ایران یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها ارتشبد قره باغی به وسیله مهندس بازرگان از قتل نجات یافت.

پس از آن که من ایران را ترک کردم، ژنرال هایزر باز چندین روز در ایران اقامت داشت. در این هنگام چه گذشت؟ تنها چیزی که می توانم بگویم این است که ربیعی (۲)

پانویس
۲- اظهارات ربیعی در روزنامه کیهان ۲۰ فروردین ۱۳۵۸ درج شده است. ربیعی گفت: «نادانسته خدمت

فرمانده نیروی هوایی ایران طی "محاکمه" اش به "قضات" گفت: ژنرال هایزر شاه را مثل یک موش مرده به خارج از کشور پرتاب کرد» (۳).

خطوط اصلی این اظهارات در نوشته‌های سایر ناظران یا دست‌اندرکاران مستقیم وقایع آن دوران مورد تأیید قرار گرفته است.

روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۱۷ ژانویه ۱۹۸۰ می‌نویسد: «همان‌گونه که دانشجویان تاریخ ایران می‌دانند، یک نسل پیش، آن آمریکایی که کمک کرد تا شاه تخت خود را بازباید، کرمیت روزولت بود که با همکاری سیا به این کار مبادرت ورزید. اما در سال ۱۹۷۹ که دانشجویان نمی‌دانند آن آمریکایی که دستورات رئیس‌جمهور مبنی بر بازداشتن از ارتش ایران از کودتایی که هدفش سد کردن قدرت خمینی بود، به اجرا درآورد، ژنرال هوایی روبرت ای داچ هایزر بود».

ژنرال هایزر خود در کتاب خاطراتش به گفتگوهای خود با امرای ارتش، ساعتی پس از خروج شاه از ایران اشاره می‌کند و می‌نویسد: «آنها هنوز به فکر این بودند که آن شب کودتای نظامی راه بیندازند، روی آن بحث می‌کردند. قرار گذاشته بودند که ساعت ۵.۲ بامداد کودتا کنند. اما خیلی مشکل نبود که آنها را از این کار منصرف کنم... صحبت ما به مطالب معمولی کشیده شد. اما من قصد نداشتم پیش از منصرف کردن آنها از اقدام نظامی، آن‌جا را ترک کنم... از همه آنها پرسیدم آیا بازهم قرار است امشب دست به کودتای نظامی احمقانه بزنیم؟ آیا کاملاً متوجه هستید که ما برنامه‌ریزیهای لازم را برای نیل به موفقیت نداریم... به من اطمینان دادند که کاری از این نوع انجام نخواهند داد» (۴).

در یک گزارش دیگر که در کتاب «گروگان خمینی» آمده، چنین می‌خوانیم:



کسی را می‌کردم که به پوچ بودنش زمانی پی بردم که وقتی ژنرال هایزر آمریکایی اراده کرد، دم او(شاه) را گرفت و مثل موش مرده از ایران بیرون انداخت».

۳ - «پاسخ به تاریخ»، ص ۲۷۲ تا ۲۷۵

۴ - «هایزر در تهران، خاطرات ژنرال هایزر»، ص ۲۲۰ تا ۲۲۳

«ژنرال هایزر به فرماندهان ارتش گفت: نباید علیه خمینی وارد عمل شوند. صرفنظر از این که چه اتفاقی بیفتد، اگر اتفاقی بیفتد، ارتش آمریکا با آنها قطع رابطه خواهد کرد. لوازم به آنها نخواهد داد و قلم پای آنها را خواهد شکست. هایزر نه یکی بلکه چند کودتا را علیه خمینی خنثی ساخت... روزنامه واشینگتن پست از قول یکی از آگاهان دولت آمریکا نوشت: هایزر واقعاً روی ارتشیان کار کرد و به نحو عجیبی به آنها کلک زد. من هنگامی که سرلشگر خسرو داد را بعد از جلسه‌ی با هایزر دیدم، قیافه‌ی یک سرباز مطیع و ساده را داشت... هایزر به عده‌ی از ژنرالهای ایران گفته بود: آمریکا معتقد است که شاه دیگر نمی‌تواند به ایران مراجعت کند و طبیعتاً دولت کارتر در حال مشارکت با آخوندها و نظامیان است. قره‌باغی نیز این حرف را تقویت کرده و مذاکره با خمینی را تشویق می‌نمود» (۵).

کتاب «گروگان خمینی» در ادامه تصریح می‌کند: «این مطلب کاملاً روشن است که بدون حضور ژنرال هایزر، خمینی هیچ‌گاه قادر نبود به این راحتی قدرت را در دست گیرد» (۶).

بیرون انداختن شاه یکی از مراحل ضروری پیشبرد این سیاست بود. هایزر در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «رفتن شاه، پایان مرحله‌ی اول کارهایی بود که رئیس جمهور به من دستور داده بود. حالا نوبت مرحله‌ی دوم می‌رسید» (۷).

ژنرال هایزر در همین راستا، برای نزدیک کردن سران ارتش شاه به نمایندگان خمینی در تهران نیز تلاش کرد. هرچند که در روزهای نخست مأموریتش پیوسته با اعتراض و گاه حرفهای تند و خشم‌آلود سران ارتش شاه مواجه می‌شد که چرا آمریکا عملاً برای خمینی راه باز می‌کند:

«ربیع‌ی [فرمانده‌ی نیروی هوایی شاه]... تمام گناه تصمیم شاه را برای رفتن به گردن

سولیوان انداخت. از من خواست که تمام توانم را برای جلوگیری از این عمل به کار گیرم. ارتش تصمیم گرفته بود که از این کار جلوگیری کند و قصد داشت روز بعد در جلسه‌ی مراتب را به‌شاه اطلاع دهد. به ربیعی گفتم که احساس می‌کنم نسبت به سولیوان کمی تندروی می‌کند... او قانع نشد و دوباره به سختی به آمریکا حمله کرد: «چرا آمریکا به خمینی فشار نمی‌آورد؟ این برای موفقیت دولت جدید لازم و ضروری است اما آمریکا هیچ کاری نکرده است» (۸).

به رغم همه این مخالفتها، هایزر در جریان مأموریت خود، نه تنها از سرلشکر خسروداد یک «سرباز سربه‌زیر» ساخته بود، بلکه رئیس ستاد ارتش شاه و رئیس ساواک او را نیز به ملاقات بهشتی و بازرگان و دیگر نمایندگان خمینی در تهران می‌فرستاد: «سرمیز صبحانه از سفیر پرسیدم اوضاع چگونه گذشته است؟ گفت: اتفاقی آن شب نیفتاده است. شاه به خوبی به آسوان رسیده و به گرمی از سوی سادات مورد استقبال واقع شده. حالا ما باید به ابتکاری دست بزنیم. آیا می‌توانیم ملاقاتی بین سران ارتش و رهبران مذهبی ترتیب بدهیم؟ گفتم این کار امروز از اولویت بسیار بالایی برخوردار است. اگر بتوانیم آنها را وادار به کار با یکدیگر بنماییم دیگر امکان عمل برای عوامل مخرب وجود نخواهد داشت» (۹).

هایزر در کتاب خود به چند مورد از این ملاقاتها اشاره کرده است. مأموریت هایزر در تهران تا روزهای پس از آمدن خمینی نیز ادامه داشت. او بر جریان تسهیلاتی که ارتش شاه و به‌ویژه نیروی هوایی برای پرواز خمینی فراهم کرد، نظارت داشت.

پرواز خمینی به تهران
با تسهیلات ویژه آمریکا، فرانسه و ارتش شاه

پرواز خمینی به تهران با تسهیلات ویژه آمریکا، فرانسه و ارتش شاه

عوامل خمینی در کتابها و نوشته‌هایی که دربارهٔ ورود او به تهران منتشر کرده‌اند، قضایا را به نحوی بیان کرده‌اند که گویا پرواز خمینی به تهران بر اثر پافشاری خود او عملی شده است. آنها هم چنین ادعا می‌کنند که ترتیبات حفاظتی و امنیتی فرود آمدن هواپیمای حامل خمینی و سپس انتقال او از مهرآباد به بهشت‌زهرها توسط «کمیتهٔ استقبال»^(۱) صورت گرفته است.

محسن رفیق‌دوست، رانندهٔ ماشین خمینی در مسیر مهرآباد تا بهشت‌زهرها، در مصاحبه‌یی خود را مسئول امنیت طرح ورود خمینی معرفی کرده است. او توضیح می‌دهد که دستیارش در تأمین امنیت طرح، بروجردی^(۲) بوده و در این کار از کمک ۵۰ نفر از «بچه‌های کار کرده و سلاح‌دیده»! برخوردار بوده است. مطابق این مصاحبه، کل تسلیحات این افراد تنها دو قبضه مسلسل بوده است^(۳). هنگامی هم که خمینی را به بهشت‌زهرها می‌بردند، چند نفری با نشستن روی کاپوت و سقف اتومبیل، ظاهراً سپر حفاظتی برای خمینی ایجاد کرده بودند.

پانویس

۱- تنی چند از اعضای «کمیتهٔ استقبال» و مسئولیت‌های آنها: مطهری: سرپرست، مفتاح: سخنگو، محلاتی: رابط روحانیت، تهرانچی: مسئول انتظامات، هاشم صباغیان: برنامه‌ریزی، شاه‌حسینی: تدارکات، توسلی: تبلیغات («کوثر»، ج ۳، ص ۱۸).

۲- بروجردی بعداً از فرماندهان سپاه پاسداران شد و در جریان جنگ هشت‌ساله خمینی کشته شد.

۳- «پایه‌پای آفتاب»، ج ۲، ص ۱۳۲ و ۱۳۳

اما هم کمیته استقبال و هم ترتیبات امنیتی مضحکی که رفیق دوست عنوان کرده، تنها قسمت ویتترین و جلو صحنه را تشکیل می داد. مطابق مدارک متعدد، ستاد واقعی که آوردن خمینی از پاریس به تهران را هدایت می کرد، در پشت صحنه در ستاد مشترک ارتش شاه گرم کار بود. در رأس این ستاد، ژنرال هایزر، معاون سرفرماندهی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) قرار داشت.

جلب موافقت امرای ارتش شاه

هنگامی که خمینی به تهران پرواز می کرد، ۱۶ روز از رفتن شاه گذشته بود. اما هنوز مهار اوضاع در دست ارتش شاه بود. بنابراین ورود خمینی به تهران به جلب موافقت سران ارتش احتیاج داشت. ژنرال هایزر که در آن ایام در حال پیش بردن مأموریت ویژه‌یی در تهران بود، در برآوردن این نیاز نقش کلیدی داشت. البته بختیار آخرین نخست وزیر شاه نیز به نوبه خود در خنثی کردن مخالفت امرای ارتش تلاش کرد. اما هایزر نه فقط سران ارتش را متقاعد ساخت، بلکه اقدامهای آنها را برای ایجاد تسهیلات ضروری فرود هواپیمای حامل خمینی در فرودگاه مهرآباد، تدابیر امنیتی و نظامی و حتی نقل و انتقال خمینی در سطح تهران هدایت کرد.

سفارشیهای سفیران آمریکا و انگلیس

ورود خمینی به تهران با یک پرواز اختصاصی، طرحی بود که یک سر آن به دولت فرانسه مربوط می شد و سر دیگر آن به آمریکا. بنابراین بر سر این موضوع نیز توافق بین المللی پشت پرده‌یی وجود داشت. قره باغی، رئیس ستاد وقت ارتش، در کتاب خاطرات خود به این موضوع اشاره می کند:

«آقای بختیار بدون این که با شورای سلطنت، ارتش و شورای امنیت ملی مشورتی نماید، در مصاحبه مطبوعاتی مورخه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۷ خود با خبرنگاران داخلی و خارجی

اظهار داشت: فرودگاه مهرآباد امروز باز خواهد شد و هیچ ممانعتی برای بازگشت حضرت آیت‌الله خمینی به عمل نخواهد آمد. بلافاصله بعد از اطلاع از خبر باز شدن فرودگاه، مجدداً به آقای بختیار تلفن زده اظهار کردم: چطور برخلاف تصمیم اولیه شورای امنیت ملی و بدون مشورت فرودگاه را باز اعلام کردید؟ اظهار داشت: موضوع به صورت دیگری است، وقتی همدیگر را دیدیم تشریح خواهم کرد، مطمئن باشید من در جریان کارها و مراقب اوضاع هستم، نگران نباشید.

بلافاصله برای ملاقات آقای بختیار به نخست‌وزیری رفتم. اظهار نمود: تیمسار مطمئن باشید من مراقب هستم موضوع را با سفرای آمریکا و انگلیس بررسی کردیم، اگر آیت‌الله به ایران نیاید مردم آرام نخواهند شد... ما مذاکره کردیم ترتیب کارها داده شده...» (۴)

ارتشبد قره‌باغی در همین کتاب نتیجه می‌گیرد که:

«ورود آقای خمینی به ایران آن‌هم با تشریفات مخصوص و مراسم فوق‌العاده از طرف دولت ... در حقیقت در اجرای دستور خارجیها و بر طبق برنامه حساب شده برای تغییر رژیم و به قدرت رسیدن مخالفین تنظیم گردیده بود...» (۵)

تقسیم کار امرای ارتش شاه

برای اجرای ترتیبات حفاظتی و امنیتی و ... ورود خمینی هریک از امرای ارتش مسئولیتی به عهده گرفتند. قره‌باغی در خاطرات خود می‌گوید:

«نخست‌وزیر، شورای امنیت ملی را برای بررسی ترتیب مراسم آمدن آقای خمینی دعوت نمود... آقای بختیار به سپهبد مقدم و سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی کشور تأکید کرد که اقدامات امنیتی لازم را در هنگام ورود آقای خمینی به موقع اجرا بگذارند و علاوه بر آن سپهبد ربیعی، فرمانده نیروی هوایی، را نیز

پانویس

۴ - «اعترافات ژنرال»، ص ۲۷۸

۵ - «اعترافات ژنرال»، ص ۲۹۳

مأمور امنیت پرواز و امور داخلی فرودگاه مهرآباد نمود... (۶)

هایزر، هدایت کننده اصلی عملیات ورود خمینی

ژنرال هایزر در کتاب خاطرات خود که در ایران نیز به چاپ رسیده، به تفصیل شرح می‌دهد که چگونه از ستاد مشترک ارتش شاه، بر عملیات ارتش برای تأمین حفاظت از خمینی و جابه‌جایی او در سطح تهران لحظه به لحظه نظارت داشته آن را مستقیماً هدایت کرده است:

«گروه (۷) محلی را که در آن خمینی قرار بود سخنرانی عمومی خود را انجام دهد، حدس زده بودند. آنها می‌گفتند که مراسم قرار است در بهشت‌زرها برگزار شود. گفتم به‌نظم اشکالی ندارد که از جناح مخالف بپرسند که از چه مسیرهایی استفاده خواهند کرد. در نتیجه می‌توانیم خود مشخص کنیم که دولت در چه جاهایی باید از محافظت کند و در چه جایی او را به دست افراد خودش بسپاریم. شنیده بودم که او نمی‌تواند با ایران‌ایر برگردد و قرار است که از ایرفرانس استفاده کند. به این ترتیب احساس اطمینانی در من به‌وجود آمد. زیرا می‌توانستیم مسیر ایرفرانس را ردگیری کنیم» (۸).

«در بررسی مجدد برنامه‌های ورود خمینی همه ما تأکید کردیم که باید در فرودگاه توسط ارتش استقبال شود. جمعیت به فرودگاه راه داده نشود. در واقع نباید به جمعیت اجازه دهیم که از میدان شهید آن‌طرف‌تر برود. در فرودگاه توسط ارتش حفاظت می‌شود و اساساً ارتش مسئولیت کامل حفاظت او را از فرودگاه تا میدان شهید به‌عهده می‌گیرد. در آن‌جا او را به افرادش تحویل می‌دهیم. از این‌جا مسئولیت امنیت او تا

پانویس

۶ - «اعترافات ژنرال»، ص ۲۷۹ و ۲۸۰

۷ - ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد، سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی، سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی، دریاسالار حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی و ارتشبد طوفانیان معاون وزات جنگ.

۸ - «خاطرات ژنرال هایزر»، ص ۳۲۰

زمانی که در میان جمعیت قرار دارد و می‌خواهد با آنها باشد با افراد خود اوست. پس از این مجدداً ارتش او را تحویل گرفته و به محل ستادش خواهد برد. این مقررات هنوز معتبر بود و مراتب نیز توسط تیمسار قره‌باغی به آقای بازرگان اطلاع داده شده بود. امیدوار بودیم که فرصتی پیش آید که یک بار دیگر با رهبران مذهبی مسائل را در میان گذاشته و این کار را خاتمه بدهیم و مطمئن شویم که تمام جوانب موضوع مورد توجه قرار گرفته است» (۹).

برنامه‌ریزی دقیق ارتش شاه

ژنرال هایزر در کتاب خاطرات خود می‌گوید: «فیلمبرداران تلویزیونی همگی در فرودگاه مستقر شده بودند و لذا ما امیدوار بودیم که خمینی را هنگام ورود ببینیم. حدود ۱۵۰۰ نفر در آنجا حضور داشتند. به همگی آنها اجازه ویژه داده شده بود. ارتش مشخصاً همه چیز را تحت کنترل داشت و دقیقاً برنامه‌ریزی کرده بود که هواپیما در چه محلی پارک کند و او از هواپیما بیرون آمده و به سوی اتومبیل برود. اکنون ما نزدیک شدن هواپیما را مشاهده کردیم. به زمین نشست. روی باندا راهنمایی شد و پارک کرد...»

کمی تأخیر شد. سپس آیت‌الله ظاهر شد. از پله‌ها پایین آمد. فاصله خود را با گروه اطراف خود حفظ می‌کرد. او را به اتومبیل هدایت کردند. سپس مأموران نظامی او را اسکورت کردند. برخی در اتومبیل بودند و دیگران روی موتور و کنار اتومبیل او. از درب فرودگاه بیرون رفتند. تماس تلویزیونی در اینجا قطع شد. در خلال بقیه روز پوشش تلویزیونی به صورت مرتب و مستمر نبود. اما ما گزارشهای خوبی از عوامل هوانیروز خود دریافت می‌کردیم.

...خمینی بر طبق برنامه به سمت بهشت‌زهرا رفت و در آنجا سخنرانی اصلی خود

را ایراد کرد... او دولت را محکوم کرد و گفت: در خلال دو روز آینده آن را با دولت جدیدی جایگزین خواهد کرد. در این هنگام هیجان جمعیت به اوج خود می‌رسید. همین که او صحبت می‌کرد، جمعیت او را تأیید می‌کردند. این باعث می‌شد جمعیت فشرده‌تر شوند و به‌نظر می‌رسید که ممکن است او له شود. افراد او تقاضای هلیکوپتر کردند تا او را فوراً از آن‌جا به مقرش ببرند. موقعیت خطرناکی شده بود. به این ترتیب تیمسار ربیعی یک گروه از بهترین خلبانان و خدمه هلیکوپترهایش را به بهشت‌زرها فرستاد. آنها مشکلی برای فرود پیدا نکردند و مشکل زیادی برای سوار کردن او نداشتند. اما بعد از این مرحله به خاطر هرج و مرجی که به‌وجود آمده بود، به‌سختی می‌توانستند مردم را از دور و بر هلیکوپتر کنار بزنند تا امکان پرواز پیدا کنند. آنها موتورها را روشن نگاه داشته بودند و مردم هم زیر پروانه‌ها قرار داشتند. بعضی‌ها روی پایه‌های هلیکوپتر ایستاده بودند و به آن آویزان شده بودند. بالاخره تصمیم گرفته شد که هلیکوپتر را به پرواز درآورند. خلبان این کار را با مهارت و ظرافت بسیار زیادی انجام داد. هلیکوپتر به آهستگی حدود هشت الی ده نفر را به هوا برد و سپس به آنان امکان داد که به زمین برگردند.

هلیکوپتر ابتدا به سمت مقر پیش‌بینی شده خمینی حرکت کرد. اما سپس ایشان دستور دادند که به سمت بیمارستان بروند. خلبان فوراً این مطلب را مخابره کرد. اما زمانی که ما این خبر را دریافت کردیم تقریباً آنها به بیمارستان رسیده بودند. از این کار احساس ترس کردیم زیرا هیچ امنیتی پیش‌بینی نشده بود. تا آن‌جا که می‌دانستیم، حتی وسیله نقلیه زمینی نیز در آن‌جا وجود نداشت. هیچ توضیحی برای این تغییر نداشتیم. اول فکر کردیم که شاید او بعد از روز پردردسر بیمار شده است. تلاش کردیم که با خدمه هواپیما از طریق تلفن و بیسیم ارتباط برقرار کنیم، اما موفق نشدیم. تیمسار ربیعی خیلی جوش می‌زد زیرا هلیکوپتر و خدمه متعلق به او بود. و احساس می‌کرد که مسئول انجام درست و کامل این مأموریت است. گزارش دریافت کردیم که هلیکوپتر در بیمارستان فرود آمده است. اتومبیل به آن محل آمده بود. آیت‌الله و مشاورش به درون

آن رفته بود و آن جا را ترک کرده بودند» (۱۰).
خمینی بدین گونه بر سفره حاضر و آماده انقلاب ضدسلطنتی نازل شد.

خمینی پس از ورود به تهران
در رعایت بندوبستهای پشت پرده
کاملاً سر به راه بود

خمینی پس از ورود به تهران در رعایت بندوبستهای پشت پرده کاملاً سر به راه بود

آخوندها در بازگو کردن چگونگی ورود خمینی به تهران، واقعیت را ۱۸۰ درجه قلب کرده و مدعی هستند: «امام آمد در حالی که دو هیأت سیاسی و نظامی از برجسته ترین کارشناسان و مقامات آمریکایی بر اساس طرح جرج بال و تصمیمات سران آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در کنفرانس گوادولوپ برای نجات رژیم وابسته و محتضر شاه، به صورت شبانه روزی در تهران تلاش می کردند و همزمان تیمهایی در کاخ سفید واشینگتن و دفتر نمایندگی نیروهای نظامی آمریکا در ناتو مستقر در اروپا مسئولیت هماهنگی تبلیغات روانی، طراحی کودتا و هماهنگ سازی دول مرتجع منطقه، لجستیک و کمک رسانی به ارتش شاه و دولت بختیار را بر عهده داشتند» (۱).

اما هم چنان که پیش از این گفته شد، ارتش شاه و آخرین نخست وزیر او بختیار، زیر نظر ژنرال هایزر معاون سرفرماندهی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، در روز ۱۲ بهمن، تمام تلاش خود را برای این که خمینی به سلامت به تهران برسد و حفاظت از او به کار بردند. بختیار، آخرین نخست وزیر شاه، به سپهبد مقدم، رئیس ساواک، سپهبد رحیمی، فرماندار نظامی تهران، و هم چنین به رئیس شهربانی کشور، دستور داده بود که اقدامات امنیتی لازم را هنگام ورود خمینی به موقع اجرا بگذارند و سپهبد ربیعی، فرمانده نیروی هوایی ارتش شاه، مأموریت امنیت پرواز و هم چنین امور داخلی فرودگاه مهرآباد را عهده دار بود.

هایزر که همه چیز را با دقت زیر نظر داشت، دوازده روز قبل از ورود خمینی، با اشاره به مانور نیروی هوایی رژیم شاه در روز ۹ بهمن در تهران، بر تسلط کامل نیروی هوایی شاه در آن ایام تأکید کرده و می‌نویسد: «تیمسار ربیعی از عملکرد دیروز نیروی هوایی که قوت و انسجام خود را نشان داده بودند، احساس رضایت و افتخار می‌کرد. آنها ۱۲۰ پرواز داشتند که ۵ پرواز آن F14 بود» (۲).

رد پای توافقی و بندوبست آشکار خمینی با از مابهران، فقط به ترتیبات اجرایی و حفاظتی ورود او به تهران منحصر نمی‌شود، توافق در پاریس بر سر خروج شاه، انتقال آرام قدرت، سمتهای کلیدی دولت آینده مانند نخست‌وزیر، وزیر دفاع، وزیر خارجه و رئیس شرکت نفت و ترکیب شورای انقلاب خمینی در ملاقاتهای خمینی با فرستادگان کارتر و ژیسکار دستن، که پیش از این به آن اشاره کردیم، واضح‌تر از آن است که بتوان آن را انکار کرد.

در این میان نکات جالب توجهی در مورد رفتار و سخنرانیهای خمینی در روز ورودش به تهران، جلب نظر می‌کند که اگر در بجموحه اوضاع پراشتهاب آن روز از نظر خلیله دورمانده، ژنرال هایزر کاملاً به آن دقت داشته‌است.

یاد داشتهای هایزر نشان می‌دهد که او بعد از دقت و مراقبت بر حسن اجرای ترتیبات ورود خمینی به تهران و حسابرسی از امیران ارتش شاه در انجام درست آنها، اظهارات خمینی در فرودگاه و بهشت‌زهرا را کاملاً زیر نظر داشته و به‌طور مشخص نگران این بوده است که خمینی بلافاصله پس از ورود به تهران با نصب دولتی از جانب خود، اوضاع را از کنترل آنها خارج کند. از این رو، در روز ورود خمینی در یادداشت خود نوشته است: «باتوجه به اعلامیه خمینی در پاریس، تعجب آور نمی‌بود اگر ایشان اولتیماتوم داده و حکومت بختیار را غیرقانونی اعلام کرده و دولت خود را نصب نماید. می‌دانستم که این کار اوضاع را به آشوب و خونریزی منتهی می‌کند» (۳).

پانویس

۲ و ۳- مأموریت مخفی هایزر در تهران - خاطرات ژنرال هایزر، ترجمه محمدحسین عادل، چاپ اول ۱۳۶۵- تهران، انتشارات رسا.

اما خمینی در روز ورود به تهران در رعایت بندوبستهای پشت پرده کاملاً سربه‌راه بود و توافقات را مراعات کرد.

یادداشت روز بعد هایزر، که آن را بعد از صحبت با مشاورانش که بالاترین امیران ارتش شاه را هم شامل می‌شدند نوشته، چنین است: «در مورد موضع بی‌نهایت تندی که خمینی در سخنرانیهای خود در فرودگاه و بهشت‌زهرا گرفته بود، بحث کردیم. در میان سایر مطالب دیگر گفته بود "من توی دهن این دولت می‌زنم". او ملت را به مبارزه مستقیمی تشویق کرده بود ولی هنوز جمهوری اسلامی یا شورایی را اعلام نکرده بود. اینها دو موردی بودند که من انتظار داشتم عکس‌العمل بختیار را برانگیزد. خمینی ضمن تندی با ارتش به آنها توصیه‌هایی کرد. او گفت نمی‌خواهد در دسر و خونریزی به وجود بیاید. به اندازه کافی جوانان ایران قربانی و روحانیون زندانی و شکنجه شده‌اند. گفت آن چه که می‌خواهد واقعاً استقلال نیروهای مسلح است. او این کلمات را بیان داشت: "آقای ارتشبد آیا نمی‌خواهید مستقل باشید؟ آقای سرلشکر آیا نمی‌خواهید مستقل باشید؟ آیا می‌خواهید صرفاً نوکر باشید؟" او سپس توصیه کرد که نیروهای مسلح به آغوش باز مردم بازگردند و تسلیم دستورات خارجی نگردند. او این مطلب را خیلی شدید گفت. اما اسمی از شخصی یا کشوری نبرد. اگر این کار را کرده بود مشکلات و مسائل ما فوراً به نقطه جوش خود می‌رسید...» (۴)

باید توجه داشت که «تندی» سخنان خمینی در فرودگاه که هایزر به آن اشاره کرده است، اصلاً «تقصیر»! خودش نبود. خمینی مجبور بود در عین مراعات توافقیهایش با آمریکا و تتمه رژیم شاه، مراعات جوانقلابی و جوشان جامعه را هم بکند و حرفهایش را هنگام مواجه شدن با مردم خروشان و انقلابی، با جو موجود وفق دهد. کفایت توجه کنیم که در لحظه ورود خمینی به فرودگاه، با آن که نزدیکان خمینی

پانویس

۴- مأموریت مخفی هایزر در تهران - خاطرات ژنرال هایزر، ترجمه محمد حسین عادل، چاپ اول ۱۳۶۵- تهران، انتشارات رسا.

سعی کردند به هر وسیله، مجاهدین و شعارها و کلمات مربوط به آنها را در همهٔ صحنه‌ها حذف کنند، اما جو انقلابی جامعه چنان بود که در اولین خیرمقدم گفتن به خمینی، دانشجویی که از طرف کمیتهٔ استقبال و طبعاً با مراعات همهٔ جوانب انتخاب شده بود، در سخنان سه‌چهار دقیقه‌یی خود، دوبار از «جامعه توحیدی» که آشکارا بوی مجاهدین می‌داد، صحبت کرد. همان عبارتی که خمینی در اولین فرصت ممکن و از زبان خبرنگاران اولیه، به کارگیری آن را قدغن کرد و شکی نیست که در فرودگاه هم تحمل شنیدنش را نداشته است. اما فضا طوری بود که دانشجوی مزبور در سخنان کوتاه خود، ضمن خیرمقدم به خمینی گفت «ملت ایران» تا «برقراری جامعهٔ توحیدی، جامعه‌یی که در آن انسان از قید بندگی انسان آزاد باشد، بهره‌کشی انسان از انسان ملغی گردد، از ناهمواریها و نابرابریهای مصنوعی اثر نماند، بتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی یکسره سرنگون گردند، مساوات، برابری و برادری به معنای واقعی کلمه برقرار شود، آثار استبداد دوهزاروپانصدساله و استعمار چهارصدساله محو گردد» از پا نخواهد نشست. وی در پایان سخنانش نیز بر شعار «برقرار باد جامعه توحیدی» تأکید نمود (۵).

در چنین جوی خمینی ناگزیر بود که کلمات تندی بگوید، ولی حواش کاملاً جمع بود که دو نکتهٔ مورد حساسیت طرفهای مربوطه را در آن روز کاملاً رعایت کند. خمینی یک چیز دیگر را هم رعایت کرد و آن رفع نگرانی هایزر به هنگام گم شدن ردش در تهران بود. هایزر در یادداشتهای خود صحنهٔ خروج خمینی از هلیکوپتر نیروی هوایی و رفتنش با اتومبیل به محلی نامعلوم را نقل می‌کند و با اشاره به نگرانی فرماندهٔ نیروی هوایی شاه و دیگر «تیمسارها» از این بابت می‌نویسد: «این کار در گروه احساس ترس به وجود آورد. زیرا نمی‌دانستیم که بعداً چه اتفاقی خواهد افتاد. گفتم شاید با این کار خواسته‌اند جمعیت را از خود دور کرده و استراحت کنند. اما به نظر می‌رسید که این نظر خیلی مورد توجه تیمسارها قرار نگرفت. مطمئن بودند که یک اشتباهی

صورت گرفته است و آنها در مأموریت خود شکست خورده‌اند و اکنون آیت... را گم کرده‌اند. با توجه به نفرت آنها از او، نگرانی آنها تعجب آور به نظر می‌رسید. اما آنها ظاهراً از نقطه نظر نظامی نگران انجام مأموریت خود بودند. تحقیقاتی را شروع کردیم تا دریابیم که او نزد کدام یک از دوستان قدیمی خود خواهد ماند؟ و در غیر این صورت آیا برای خود مخفیگاهی در نظر گرفته است؟ اما به هر حال تلاش ما موفق نبود. او به طور کامل گم شده بود» (۶).

این نگرانی چند ساعت هم به طول نمی‌انجامد و درست هنگامی که هایزر گزارش ورود خمینی به تهران را از طریق تلفن به واشینگتن می‌داد، پیامی در مورد محل اقامت خمینی - که قطعاً به توصیه خود خمینی فرستاده شده بود به دستش می‌رسد و به نگرانیش پایان می‌دهد. هایزر درباره این ماجرا، در یادداشت روز ۱۲ بهمن خود می‌نویسد: «می‌بایستی گزارش خود را به واشینگتن می‌دادم، اما وزیر نبود. لذا با معاون وزیر دفاع، دونکن، و رئیس ستاد مشترک صحبت کردم. حداکثر سعی خود را برای ارائه گزارش فعالیت‌های روز به عمل آوردم... بالاخره با تأکید بر این مطلب که در حال حاضر نمی‌دانیم خمینی کجاست صحبت خود را تمام کردم، اما دلایل خود برای عدم وجود نگرانی را هم گوشزد کردم. گفتم انتظار داریم فردا روز آرامی باشد... وقتی داشتم با تلفن صحبت می‌کردم، پیامی به دستم دادند که می‌گفت آیت... پیدا شده است. یکی از مقامات مربوط به خمینی گفته بود که او در منزل یکی از دوستانش اقامت کرده است. پیام را برای آقای دونکن خواندم و بعد از این پیام که به فال نیک گرفتم، گوشی را گذاشتم» (۷).

هایزر برای کسب اطمینان از چگونگی پیشرفت اوضاع، تیرها و نحوه درج سخنان خمینی در روزنامه‌ها را هم چک کرد و نسبت به سر به راه بودن و امکان «دوباره احیا نمودن» ملاقات‌های پاریس، ابراز اطمینان نمود. وی می‌نویسد: «یکی از روزنامه‌ها

پانویس
۶ و ۷ - مأموریت مخفی هایزر در تهران - خاطرات ژنرال هایزر، تهران.

گزارش داده بود: "خمینی دست مبارزه مستقیم را دراز کرده، اما هنوز جمهوری یا شورایی اعلام نکرده است". زیر آن با خطوط درشتی عبارت تاریخی "من توی دهن این دولت می‌زنم" درج شده بود. در میان گزارشهای مختلف از وقایع روز گذشته عکس بسیار تماشایی از هلیکوپتر در بهشت‌زهرا وقتی که سعی می‌کرد آیت‌الله را از میان دریای آدمها بیرون بکشد انداخته بود. روزنامه احتمال گفتگوی میان خمینی و بختیار را پیش‌بینی کرده بود. گفته بود بختیار خیال استعفا ندارد. آیت‌الله هم سازش ناپذیر بود، اما علائمی وجود داشت که نشان می‌داد می‌توان ملاقات عقیم پاریس را دوباره احیا نمود» (۸).

۲۵

خمینی

و چگونگی اعلام دولت موقت بازرگان

خمینی و چگونگی اعلام دولت موقت بازرگان

در گفتار گذشته گفتیم که خمینی پس از ورود به تهران در رعایت بندوبستهای پشت پرده دست از پا خطا نمی کرد و کاملاً سربراه بود.

این سربراه بودن درمهمترین قدمی که خمینی بعد از ورودش به تهران برداشت، یعنی در معرفی رئیس دولت موقت، کاملاً آشکار است و به خوبی نشان می دهد که تا آن جا که به خمینی برمی گشت، هرگز نمی خواست تحول انقلابی که مستلزم روی کار آمدن جریانهای واقعاً انقلابی بود، صورت گیرد. مرور رخدادها به خوبی این واقعیت را نشان می دهد:

۱- رفتار خمینی پس از ورود به تهران، هایزر را به این نتیجه رساند که «می توان ملاقات عقیم پاریس را دوباره احیا نمود». احیای ملاقاتهای پاریس مفهومی کاملاً روشن داشت که سولیوان (آخرین سفیر آمریکا در ایران) بخشی از آن را این چنین لو داده است:

«... به خاطر ارتباط ویژه آمریکا با ایران، باید بررسی می کردیم که آیا می توان ترتیبی داد که نیروهای مسلح ایران دست نخورده بماند یا نه؟ ما معتقد بودیم که نیروهای مسلح ایران باید فرمانبردار دولتی باشند که از پشتیبانی گروههای پیروز در انقلاب و مورد حمایت خمینی، برخوردار باشد. من به راستی پیشینی می کردم که نخستین دولت بعد از انقلاب، به ریاست مهدی بازرگان که یک سوسیال دموکرات نیکخواه است، تشکیل خواهد شد...» (۱)

پانویس
۱- مجله «مسائل خارجی».

۲- هایزر که در زمان ورود خمینی کنترل ارتش شاه را در دست داشت، تا دو روز بعد در تهران ماند و قبل از ترک تهران در روز ۱۴ بهمن، به ژنرالهای ارتش شاه به خوبی تفهیم کرد که باید با «واقعیات زندگی» روبه‌رو شوند. وی به این ترتیب آنها را از هر گونه اقدام نسنجیده‌یی که بندوبست با خمینی را برهم بزند برحذر داشت. هایزر در گزارش آخرین گفتگوش با ستاد مشترک ارتش می‌گوید:

«همه چشمها به من دوخته شده بود. سکوت را شکستم. گفتم می‌دانم برایشان بسیار مشکل است، اما لاقبل بحث درباره آن بسیار آسانتر است. اضافه کردم این بازی یک بیس‌بال است، یک پوکر بزرگ است و چوب این بازی کشور شماست. فکر کردم این حرف لاقبل باعث پاسخی از سوی تیمسار قره‌باغی می‌شود و نزد خود فکر می‌کردم که او منفجر شده و به من خواهد گفت اشتباه می‌کنم. اما چنین اتفاقی نیفتاد. سر جای خود هم چنان نشسته بود و سکوت او باعث می‌شد که در ذهنم گفته‌های خود را تأیید کنم» (۲).

۳- در یادداشتهای قبلی هایزر این نکته به چشم می‌خورد که وی فکر می‌کرد اگر تهران را ترک کند، زیر پای بختیار را خالی کرده است. از همین رو، خروج او از تهران علامت روشنی به خمینی برای معرفی دولت مورد توافق بود. چنین بود که دو روز بعد، در روز ۱۶ بهمن ۵۷، خمینی بازرگان را به عنوان رئیس دولت موقت معرفی کرد.

۴- از آن‌جا که محور توافقات و بندوبستهای خمینی در پاریس، بر انتقال آرام قدرت از طریق دولت مورد توافق و جلوگیری از هر گونه شورش مسلحانه و تعرض مردم به پادگانها بود، خمینی هنگام معرفی بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت، باجدیت هر چه تمامتر، بر این که اوضاع باید کاملاً آرام و تحت کنترل باشد و هیچ حادثه‌یی رخ ندهد، تأکید نمود.

وی در این هشدار و «تنبه» با صراحت کامل خطاب به ملت گفت: «من باید یک تنبه دیگری هم بدهم و آن این که من ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم ایشان را قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم، لازم الاتباع است؛ ملت باید از او اتباع کند. یک حکومت عادی نیست؛ یک حکومت شرعی است؛ باید از او اتباع کنند. مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است؛ قیام بر علیه شرع است. قیام بر علیه حکومت شرع جزایش در قانون ما هست، در فقه ما هست و جزای آن بسیار زیاد است. من تنبه می‌دهم به کسانی که تخیل این معنی را می‌کنند که کارشکنی بکنند، یا این که خدای نخواستہ یک وقت قیام برضد این حکومت بکنند. من اعلام می‌کنم به آنها که جزای آنها بسیار سخت است در فقه اسلام. قیام برضد حکومت خدایی، قیام برضد خواست خداست. قیام بر ضد خدا کفر است».

۵- خمینی بعد از معرفی بازرگان بلافاصله با خبرنگاران مصاحبه کرد. در کتاب کوثر که توسط بازماندگان خمینی منتشر شده، پاسخهای خمینی به سؤالهای خبرنگاران بعد از معرفی بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت، منعکس شده است. جوابهای خمینی اگرچه با دجالگری و شیوه بنعل و به میخ یا دیپلوماسی فریبکارانه آخوندی همراه است، ولی به وضوح روشن می‌کند که وی سراپا به بند و بسته‌های پشت پرده چشم دوخته و حتی قانون اساسی نظام سلطنتی را هم برای انتقال آرام قدرت و نه آن‌چه در روز ۲۲ بهمن رخ داد، می‌پذیرد.

لحن جوابهای خمینی را هنگامی که راجع به احتمال تمرد دولت بختیار یا ارتش شاه مورد سؤال قرار می‌گیرد، با هشدار و «تنبیه» که راجع به لزوم تبعیت ملت می‌دهد می‌توان مقایسه کرد. خطاب به ملت آن عتاب و خطابها را کرد ولی در اولین سؤال وقتی که از خمینی می‌پرسند: «اگر ارتش نپذیرفت چه پیش‌بینی می‌کنید و چه خواهید کرد؟»، پاسخ می‌دهد: «ارتش چنان عملی را نخواهد کرد و اگر چنانچه بکنند، اولاً از طرف خدا مجازات خواهد شد و ثانیاً در موقع مقتضی جزایی را که قانون اسلام تعیین

کرده است، اجرا می‌کنیم و اگر خدای نکرده چنین کردند اعلام می‌کنیم». سؤال بعدی از خمینی این است که «با توجه به تماس نزدیک بازرگان با شما و هم‌چنین با بختیار، تصور می‌کنید واکنش بختیار و ارتش چه باشد؟ بختیار چه موضعی خواهد داشت، یا دارد و هم‌چنین ارتش چه موضعی خواهد داشت یا دارد؟» خمینی در پاسخ ابتدا ابراز اطمینان می‌کند که «اگر هردو عاقل باشند و به مملکت علاقه داشته باشند، عکس‌العمل آنها باید مثبت باشد» و بعد اضافه می‌کند که «اگر خائن باشند و بخواهند به مملکت خیانت کنند این امرش با خداست».

۶- واضح است که این سؤالات کاملاً حساب‌شده تنظیم شده و بخشی از بندوبست‌های پشت‌پرده است، تا خمینی، هم‌زمان با معرفی رئیس دولت موقت، شخصاً در مورد احتمال ترمد ارتش شاه بگوید: «ارتش چنان عملی را نخواهد کرد» و بعد دوباره راجع به ارتش و بختیار اضافه کند که «اگر هر دو عاقل باشند و به مملکت علاقه داشته باشند، عکس‌العمل آنها باید مثبت باشد».

هم‌چنین هیچ‌شکی نیست که در آن شرایط، احتمال قیام ملت علیه دولت بازرگان مطلقاً وجود نداشت، بنابراین تمام عتاب و خطابه‌های خمینی که «ملت باید از او اتباع کند، مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است؛ قیام بر علیه حکومت شرع جزایش در قانون ما هست»، در عمل و در عالم واقع هشدار و اخطار نسبت به هرگونه قیام و شورش مردم برای ازهم‌دریدن ماشین نظامی شاه و رژیم است که بالفعل حکومت را در دست داشت.

۷- اما نکته مهم در مصاحبه خمینی که دقیقاً در سومین و آخرین سؤال گنجانیده شده، پذیرش قانون اساسی رژیم شاه از جانب خمینی است. متن سؤال و جواب سوم چنین است:

«س: به نظر شما قانون اساسی ۱۹۰۶ آیا مورد قبول است و می‌تواند چارچوبی باشد برای دوره انتقالی؟»

ج: به جز در موارد بسیاری که به زور وارد قانون اساسی شده است، تازمانی که ملت

رأی مخالف به آن نداده است به قوه خود باقی است» (۳).

جمله استثنائکننده «به جز در موارد بسیاری که به زور وارد قانون اساسی شده»، در مقابل پذیرش اصل قانون اساسی، البته ارزش سیاسی و حقوقی ندارد و هیچ کودکی را هم نمی فریبد. وانگهی این نکته کاملاً بدیهی است که در قانون اساسی ۱۹۰۶ برپاشنه نظام سلطنتی می چرخد و بدیهی است که این پاشنه هرگز شامل استثنای خمینی نمی شود. بنابراین قبول چارچوب نظام سلطنتی از جانب خمینی در روز ۱۶ بهمن ۱۳۵۷، خودش گویای خیلی چیزها در مورد دجالیت کسی است که رهبری انقلاب ضدسلطنتی را دزدید.

۸- باید توجه داشت که خمینی درشرایطی به بندوبستهای پشت پرده موبه مو عمل می کرد و ملت را هم به رعایت آن فرامی خواند که با توجه به اوضاع جوشان و ملتهب جامعه انقلابی و به پاخاسته ایران، ژنرال هایزر تهران را در وضعیتی کاملاً اضطراری ترک کرده بود. وی جزئیات نحوه ترک تهران را در کتابش نوشته و ازجمله نگرانش را از این که هواپیمایش درحال خروج از ایران توسط بخشی از پرسنل نیروی هوایی هدف قرار گیرد، پنهان نمی کند.

از ذکر این جزئیات درمی گذریم و تنها به ذکر وضعیت اضطراری پرواز هایزر از فرودگاه مهرآباد اکتفا می کنیم تا بیشتر روشن شود کسی که مدعی بود «انقلابی ترین مرد جهان است»، در چه شرایطی، این چنین خط سربه راهی کامل را در برابر قدرت مسلط زمانه دنبال می کرده است.

هایزر نوشته است که در شامگاه روز ۱۴ بهمن با لباس شخصی و ظاهر عادی و جلیقه ضد گلوله‌یی که در زیر لباسهایش پوشیده بود، به همراه محافظانش، از محل ستاد مشترک ارتش شاه به فرودگاه مهرآباد می رود تا از آن جا به سوی پایگاه هوایی اینجریلیک ترکیه پرواز کند:

پانویس
۳- کوثر، مجموعه سخنرانیهای خمینی، جلد سوم.

«سوار هلیکوپتر شدم و در هوای مرطوب شب بلند شدیم. پانصد پا ارتفاع گرفتیم و به سمت مهرآباد رفتیم. وقتی رسیدیم هوا کاملاً تاریک شده بود. در محل فرود هلیکوپتر، ژنرال آمریکایی مسئول پایگاه هوایی و یک نظامی ایرانی را ملاقات کردم. همه ما پیاده در آن هوای مرطوب تاریک به سمت محل پارک هواپیمای سی ۱۳۰ رفتیم. وقتی رسیدیم من و محافظم از پلکان بالا رفته و به کابین خدمه هواپیما داخل شدیم. کسی پرسید آیا با توجه به این که هوا تاریک شده و پرواز در تاریکی نیز ممنوع شده پرواز کنیم، گفتم برویم» (۴).

سفلگی خمینی در استفاده از بازرگان

سفلگی خمینی در استفاده از بازرگان

در گفتار پیشین به معرفی دولت موقت توسط خمینی در ۱۶ بهمن ۵۷ رسیدیم. از این پس، یک هفته تعیین کننده تا ۲۲ بهمن باقیست. اما قبل از پرداختن به این رخدادها، لازم است به چگونگی رفتار خمینی با بازرگان که یکی از برگهای ننگین دجالیت اوست، نگاه کنیم.

حکم انتصاب بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت در تاریخ ۱۵ بهمن ۵۷ (۶ ربیع الاول ۹۹) توسط خمینی امضا شد و روز بعد در حضور خبرنگاران توسط هاشمی رفسنجانی قرائت گردید. سپس ابراهیم یزدی ترجمه انگلیسی آن را برای خبرنگاران خارجی خواند.

خمینی در این حکم خطاب به بازرگان تصریح نمود: «به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان از مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت می نمایم» (۱).

در این مراسم، خمینی هم چنین دولت بازرگان را «حکومت خدایی» توصیف کرد و بعد هم اسم دولت بازرگان را «دولت امام زمان» گذاشت و خواستار حمایت همه مردم از بازرگان و دولت وی شد.

اما یکسال هم طول نکشید که خمینی همین بازرگان و دولت او را با به راه انداختن خیمه شب بازی گروگانگیری، لجن مال و وادار به استعفا کرد. این خیمه شب بازی در آبان سال ۵۸، با میداناری باند موسوم به «خط امام» که سرکردگی آنها را در آن زمان

آخوند موسوی خوئینیها برعهده داشت و حالا حول آخوند خاتمی جمع شده‌اند، انجام شد.

به این ترتیب، خمینی وقتی به بازرگان احتیاج داشت، او را به عرش برد و هنگامی که استفاده‌اش را از او کرد و بر خرمراد سوار شد، در منتهای بی‌پرنسیبی او را به زیر کشید و سکه یک پول نمود.

چنان که گفتیم، خمینی از نیمه دوم سال ۵۷ سرگرم بندوبستهای پشت‌پرده برای هموار کردن راه رسیدن به قدرت و فراهم کردن زمینه ورود صحیح و سالم خود به تهران بود و در همین راستا در ۳۰ مهر ۵۷ در پاریس با بازرگان ملاقات کرد.

از آن جا که خمینی پیشاپیش زدوبندهای مربوطه را به وسیله امثال یزدی شروع کرده بود، در این ملاقات، بازرگان تا حدودی غافلگیر شد و نتیجه‌گیری از حرفهای خمینی این بود که «ایشان از ما فقط برای مرحله بعد از انقلاب که تشکیل دولت و مجلسین و اداره مملکت است می‌خواهند استفاده نمایند و نسبت به مرحله ماقبل، خیالشان راحت و برنامه معین است».

علت «راحتی خیال» خمینی و چارچوب «برنامه معین»، با نقل جزئیات این ملاقات، که در آن غیر از بازرگان و خمینی فقط ابراهیم یزدی حضور داشت، روشنتر می‌شود. مخصوصاً که خمینی در مورد واکنش آمریکا در قبال تحولات ایران، به بازرگان می‌گوید: «چون ما حرف حق می‌زنیم، آمریکا مخالفت نخواهد داشت، ما نمی‌گوییم نفت را به آنها نمی‌فروشیم، می‌فروشیم ولی به قیمت عادلانه‌یی که خودمان در بازار آزاد مشتریها تعیین نماییم و بعد هم از آنها به جای اسلحه، ماشینهای کشاورزی خواهیم خرید».

بازرگان در مورد ملاقاتش با خمینی در نوفل لوشاتو، هم چنین می‌گوید: «در خانه اندرونی که آن طرف کوچه و قدری مشرف به طرف مشرق بود، ملاقات و مذاکره به عمل آمد جلسه سه نفری قریب یک ساعت و نیم طول کشید...»

از خونسردی و بی‌اعتنایی ایشان به مسائل بدیهی سیاست و مدیریت، ماتم برد و

دنبال کردن بحث در این زمینه را بی‌فایده دیدم...

مثل این که قضایا را انجام شده و حل شده دانسته، گفتند: شاه که رفت و به ایران آمد، مردم نمایندگان مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهم کرد، منتهی چون کسی را نمی‌شناسم از شما می‌خواهم افرادی را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد باشند، علاوه بر خودتان و دکتریزدی معرفی کنید که مشاورین من باشند و آنها بگویند چه کسی برای نمایندگی مجلس خوب است، تا من به‌عنوان نامزد به‌مردم پیشنهاد نمایم. البته مردم آزاد خواهند بود رأیی را که مایل باشند بدهند. وزرا هم، آن هیأت در نظر بگیرند که من پیشنهاد نمایم. کافی است که این وزرا مسلمان و درستکار باشند. اصرار ندارم، حتی ممکن است از وزرای سابق که خیانت نکرده‌اند، باشند.

احساس من (و شاید دکتر یزدی) این بود که ایشان از ما فقط برای مرحله بعد از انقلاب که تشکیل دولت و مجلسین و اداره مملکت است می‌خواهند استفاده نمایند و نسبت به مرحله ماقبل، خیالشان راحت و برنامه معین است.

گفتم چشم، با آقای دکتریزدی می‌نشینیم و صورتی تهیه کرده خدمتان می‌دهیم. سفارش کردند تنها از خودتان نباشد، نمی‌خواهم بگویند که من طرفدار دسته خاصی هستم.

گفتم: البته؛ نظر و رویه ما همیشه همین‌طور بوده، اهل همکاری و وحدت هستیم» (۲).

پیدا است که بسیاری از بندوبستها به‌عمل آمده و تصویر مشخصی که خمینی از چگونگی انتقال قدرت به‌بازرگان می‌دهد، از توافق بر سر خروج شاه، آمدن خمینی به ایران، حفظ چارچوب نظام قبلی و انتخابات و «مجلسین» آن و حتی استفاده از وزیران شاه در دولت آینده، حکایت می‌کند. واگذاری مأموریت تهیه لیست به‌بازرگان هم، به‌خوبی نشان می‌دهد که نقش او، نخست‌وزیری است.

جالب است که خمینی به بازرگان سفارش می‌کند که کاندیداهای وزارت در دولت آینده، فقط از گروه خود بازرگان نباشند. بقیه حرفهای خمینی در همین ملاقات، روشن می‌کند که منظورش از این سفارش این است که اولاً به‌جانبداری از گروهی خاص متهم نشود و ثانیاً در دولت آینده جای لازم حتی برای «وزرای سابق» هم باقی بماند. اما بازماندگان خمینی، این سفارش را که به‌نوعی در حکم خمینی در مورد نخست‌وزیری بازرگان هم ذکر شده ۱۸۰درجه معکوس جلوه داده و برای رفع و رجوع رفتار متناقض خمینی، نتیجه‌گیری می‌کنند که او از اول به بازرگان اعتماد نداشته است. از این رو، با تأکید خاص بر روی «هوشیاری!» خمینی می‌نویسند: «امام خمینی در حکم خویش هوشیارانه آورده بودند: جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم...» (۳).

شخص خمینی هم برای رفع و رجوع تناقض رفتارش با بازرگان، تلاش کرده است تا تقصیر را به گردن دیگران بیندازد و خودش را برکنار قلمداد کند. از این رو در یکی از پیامهایش در سال ۶۷، با رندی می‌گوید: «من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی، هم چون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود. گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم» (۴).

اما این ترفند نمی‌تواند دوگانگی و دودوزه بازی خمینی را رفع و رجوع کند، زیرا او در همان مراسمی که بازرگان را به‌عنوان نخست‌وزیر معرفی می‌کرد و دولت‌ش را «حکومت خدایی» می‌خواند، بر شناخت چندین ساله شخص خودش از بازرگان تأکید

نمود و گفت: «چون جناب آقای مهندس مهدی بازرگان را سالهای طولانی است از نزدیک می‌شناسم و یک مردی است صالح، متدین، عقیده‌مند به‌دیانت و امین و ملی و بدون گرایش به‌یک شیئی که برخلاف مقررات شرعی است، من ایشان را معرفی می‌کنم که ایشان رئیس دولت باشند» (۵).

برادر مجاهد مسعود رجوی که خود در اوج هیستری طرفداری از خمینی و برخلاف سمت باد قدرت، در سخنرانیش در ۱۴ اسفند ۵۷ در دانشگاه تهران، مخالفت صریح و مرزبندی قاطع مجاهدین را در برابر حاکمیت خمینی و دولت جدید اعلام کرد، در عین حال، در همان دوران مبارزه سیاسی و قبل از ۳۰ خرداد، بر «سفلگی و فرومایگی» خمینی در حق بازرگان انگشت گذاشت و تأکید کرد که چنین رفتاری هرگز «در شأن انقلابیون و مسلمانان واقعی نیست».

برادر مجاهد مسعود رجوی در مصاحبه‌هایش با نشریه مجاهد در زمستان سال ۵۹، در پاسخ به‌سؤالی در مورد بازرگان، در حالی که به‌جای اسم شخص خمینی، اسم حزب منفورش (حزب جمهوری) را به‌کار می‌برد، گفت:

«مجاهدین که حزب جمهوری نیستند که یک روز وقتی به‌کسی احتیاج داشتند، او را در موضع «دولت امام‌زمان» مورد تمجید قرار بدهند (و ترا خدا ببینید که آیا از این بیشتر می‌توان کسی را بالا برد، و آیا این تمجیدی نیست که بر سر به‌کار بردن آن دست و دل هر مسلمانی باید بلرزد؟) و هر کسی را هم که به‌انقلابی نبودن این دولت اعتراض کند، فی‌الفور زندیق و منافق بدانند. ولی بعد که رفع احتیاج شد، برای از دور خارج کردن این فرد هر بد و بیراهی را تاراش کنند.

خیر، اینطور سفلگیها و فرومایگیها در شأن انقلابیون و مسلمانان واقعی نیست. بنابراین ما چه در فردای انقلاب که علیه مهندس موضع گرفتیم و چه وقتی در سرمقاله «مجاهد» از خدمات گذشته مهندس بازرگان و نقشهای مثبت و ملی او در سالهای ۴۲-۳۹ یاد

کردیم (که البته در آن ببحبوحه هجوم عمومی به مهندس، این هم شهادت می خواست)، در حقیقت از یک اصل انقلابی «اخلاق اسلام و قرآن» پیروی می کردیم، که مبادا دوستی و دشمنی نسبت به افراد با توجه به قدرت و ضعفشان در مراحل مختلف ما را از جاده عدالت نسبت به آنها، خارج سازد. و از نظر ما، نه معرفی مهندس به عنوان یک نخست وزیر انقلابی که بتواند نیازهای رهبری کننده انقلاب ایران را پاسخگو باشد عادلانه بود، و نه لجن مال کردن شخصیت او و ارزشها و خدمات مثبتش...» (۶)

راهی که خمینی برای رسیدن به قدرت
دنبال می کرد

راهی که خمینی برای رسیدن به قدرت دنبال می کرد

خمینی با شروع زدوبندهای پشت پرده در پاریس، به دنبال این بود که از طریق مذاکره و توافق با سران ارتش شاه و دولت آمریکا به قدرت برسد و این زدوبندها را از طریق ایادیش در تهران با سفارت آمریکا هماهنگ می کرد.

در این زمینه سولیوان، سفیر آمریکا در تهران، در کتابش، یکسان بودن نتایج گفتگوهای پاریس را با «نتایجی که در تهران به دست آورده بود» مورد تأکید قرار می دهد. بر همین اساس وی «پیش بینی» می کند که «نخستین دولت بعد از انقلاب، به ریاست مهدی بازرگان» تشکیل خواهد شد.

بازماندگان خمینی هم، از معرفی نخست وزیر دولت موقت در روز ۱۶ بهمن ۵۷، به عنوان یک موضوع پیش بینی شده و تصمیم گرفته شده یاد می کنند و از آن جا که این مانور جای تعیین کننده یی در خط مشی خمینی داشت، به رغم خصومتی که بعدها با بازرگان پیدا کردند، هم چنان معرفی او به عنوان نخست وزیر را «مهمترین حادثه طی ماههای آخر سال ۵۷» توصیف می کنند:

«امام تصمیم داشت به محض ورود به ایران برنامه های مرحله یی تشکیل دولت اسلامی را آغاز نماید. چهار روز پس از بازگشت به ایران، حضرت امام خمینی، نخست وزیر دولت موقت انقلاب را منصوب و معرفی نمود و مهمترین حادثه طی ماههای آخر سال ۵۷ را رقم زد» (۱).

فایده بازرگان برای خمینی، ارتباط و تفاهم با بختیار و سران ارتش شاه و مستشاران آمریکایی آنها بود و توافق اساسی بر این محور دور می زد که ساختار بوروکراسی

پانویس

۱- کوثر، مجموعه سخنرانیهای خمینی، جلد سوم، صفحه ۱۴۰

دولتی و ارتش شاه دست‌نخورده باقی بماند و از وقوع قیام و انقلاب مردمی جلوگیری شود.

ارتباطات خمینی با آمریکا، البته صرفاً از طریق بازرگان نبود. قره‌باغی، رئیس ستاد ارتش شاه، در خاطراتش نوشته است که بعد از معرفی بازرگان به عنوان نخست‌وزیر، سیا از یکی از فرماندهان ارشد رژیم شاه خواستار ملاقات با شخص خمینی شد. ارتشبد قره‌باغی با نقل گزارش یکی از جلسات فرماندهان ارشد ارتش شاه در روزهای پایانی این رژیم، می‌نویسد:

«دراولین جلسه بعد از انتصاب آقای بازرگان به نخست‌وزیری ... سپهد بدره‌ای اظهار داشت "امروز صبح رئیس سیا در ایران آمده بود به دفترم و به من پیشنهاد می‌کرد که خوب است آقای خمینی را ملاقات بکنید!"

سؤال کردم مگر آشنایی قبلی داشتید؟ جواب داد: "بلی در گذشته تماسهایی داشتم و گاهی هم ملاقات می‌کردم."

سؤال نمودم چه جواب دادید؟ اظهار کرد: "من چیزی نگفتم و گذاشتم که در این جا مطرح کنم تا ببینم چه بکنم؟"

سپهد ربیعی اظهار کرد: "بلی صحیح است، ایشان این عقیده را دارد و از این حرفها می‌زند!" (۲).

به این ترتیب رئیس سیا در ایران از طریق فرمانده نیروی زمینی ارتش شاه، یک ارتباط جداگانه را با شخص خمینی پیگیری می‌کرد. آخوندهای نزدیک به خمینی، مانند بهشتی، موسوی‌اردبیلی هم البته تماسهای خود را داشته‌اند.

بازرگان خود تصریح کرده است که از برخی از توافقه‌های خمینی با آمریکاییها، مستقیماً مطلع نبوده و درباره چارچوب کلی توافق مبنی بر ممانعت از وقوع قیام و انقلاب نیز، چنین می‌گوید:

«قول وقرار به ترتیبی بود که از طرف تیمسار مقدم داده شده بود و یک طرف قضیه هم، که آن را مستقیماً اطلاع ندارم، یک طرف قضیه هم خود آمریکاییها بودند که آنها هم می خواستند ارتش در این جریان برکنار باشد و این جریان انقلاب ایران بدون خونریزی و بدون فاجعه و اینها صورت بگیرد. ما هم خوب همین را می خواستیم، که اولاً آنها ممانعتی بامسلسل و با تانک از اجتماعات و تظاهرات مردم نکنند، خونریزی از مردم نشود، و بعد هم این با حداقل آشوب و آشفتگی و خون و خرابی صورت گیرد» (۳).

در همین جهت بود که خمینی در روز ۱۶ بهمن هم زمان با معرفی بازرگان، قانون اساسی رژیم شاه را برای دوره انتقالی در اساس پذیرفت و بعد از معرفی دولت بازرگان تأکید نمود که حمایت از بازرگان حتماً باید «آرام» صورت گیرد:

«من بعد از تشکر از ملت ایران که در این مدت طولانی رنج و زحمت بردند و با دادن خون خودشان برای اسلام خدمت کردند، مطلبی هست که می خواهم به عرض ملت برسانم. و آن این است که نظر خودشان را در باره دولت آقای مهندس بازرگان که دولت شرعی و اسلامی است، اعلام کنند هم به وسیله مطبوعات هم تظاهرات «آرام» [امام به روی کلمه «آرام» تأکید کردند] در شهرها و دهات و هر جا که مسلمان هست، نظر خودشان را راجع به دولت اسلامی آقای مهندس بازرگان اظهار کنند» (۴). دو روز قبل نیز (۱۴ بهمن) تصریح کرده بود که با بالاترین سرکردگان ارتش شاه ارتباط دارد. این امر عیناً در کتاب کوثر نیز ثبت است:

«امام خمینی در مصاحبه (۱۴ بهمن ۵۷) با خبرنگاران خارجی، در پاسخ به این سؤال که آیا با رهبران ارتش در تماس بوده است یا خیر؟ فرمودند "تماس فی الجمله بوده است و اگر مقتضی بدانیم باز هم تماس حاصل می کنیم" (۵).

آخرین ملاقات بازرگان که طرف صحبت خمینی با سران ارتش شاه بود، در بعد

پانویس

۳- انقلاب ایران به روایت رادیو بی.بی.سی - عبدالرضا هوشنگ مهدوی

۴- کوثر، مجموعه سخنرانیهای خمینی، جلد سوم، صفحه ۱۴۹ و ۱۵۰

۵- روزنامه اطلاعات ۱۴ بهمن ۵۷

از ظهر روز ۲۲ بهمن صورت گرفت. یکی از رابطین آنها، دربارهٔ این ملاقات چنین می‌گوید:

«آن روز قرار بود که این آقایان ناهار به منزل من بیایند. آقای نخست‌وزیر (بختیار) همراه آقای دکتر عباسقلی بختیار قرار بود از نخست‌وزیری مستقیماً بیایند. رفتند به دانشکدهٔ افسری، با تأخیر سوار هلیکوپتر شدند و در اقدسیه پیاده شدند. از آنجا با یک اتومبیل پیکان به محل اختفایی که قبلاً پیش‌بینی شده بود، رهسپار شدند. برای این که وقتی با من از اقدسیه صحبت کردند به هر دو این آقایان عرض کردم که در منزل من شلوغ است. جمعیت است، آمدن این آقایان به آنجا امکانپذیر نیست و دور از هرنوع احتیاط است. به همین جهت این آقایان رفتند به مخفیگاه. همان موقع من به تیمسار قره‌باغی تلفن کردم و گفتم شما با همراهان خودتان با لباس نظامی به منزل من نیایید، چون شناخته خواهید شد و ممکن است خطر متوجه شما بشود. تیمسار قره‌باغی به همراه سپهد ناصر مقدم و گارد سیویل این آقایان با اتومبیل به منزل من آمدند و قبل از این آقایان آقای مهندس بازرگان، همراه دکتر یدالله سبحانی و مهندس عباس امیرانظام به منزل من آمدند. همراه این سه نفر آقایان، عده‌یی از جمعیت شهر به آن خیابان سلطنت‌آباد ریختند و خوب به یاد دارم که آقای یدالله سبحانی به تقاضای آقای مهندس بازرگان چهارپایه گذاشتند، بلندگویی در دست گرفتند، از جمعیت خواهش کردند متفرق بشوند و این اصطلاح را به کار بردند که آقا امروز سرنوشت این مبارزات است و این خانه هم جلسه مهمی در آن هست. خواهش می‌کنم از حول و حوش این خانه دور شوید برای آن که کسانی که می‌خواهند در این جلسه شرکت بکنند، بتوانند راه پیدا بکنند به این خانه...» (۶)

آن روز (۲۲ بهمن ۵۷) بختیار در جلسه ملاقات حاضر نمی‌شود و ترجیح می‌دهد از

پانویس
۶. اظهارات مهندس جعفرودی نقل از کتاب انقلاب ایران به روایت رادیو بی.بی.سی، تنظیم از عبدالرضا هوشنگ مهدوی ۳۹۱-۳۸۵

مخفیگاه خود خارج نشود. رابط او و بازرگان در ادامه خاطراتش در این باره می گوید: «در هیچ نوع مذاکرات قبلی یا آن روز، مطلقاً این آقایان خصمانه با هم صحبت نمی کردند. مثل دو دوست... یکی ستاره اقبالش افول کرده بود: شاپور بختیار که حکومتش سقوط کرد. یکی مهندس بازرگان که بعد از ۳۰ سال مبارزه، ستاره اقبالش آن روز درخشید و فردا صبح به مسند نخست وزیری می رفت» (۷). در مورد بازرگان، واقعیت این نیست که در ۲۲ بهمن «ستاره اقبالش» طلوع کرده باشد.

اگر قبول مأموریت از دست مصدق و برای خلع ید از شرکت نفت انگلیس در سال ۱۳۲۹، بازرگان را نامدار و قرین افتخار کرد، مأموریتی که خمینی دجال به او سپرد، بازرگان را در ابتدای راهی قرار داد که یکسال بعد سقوط از نخست وزیری و لجن مال شدن به دست خود خمینی را در تقدیر داشت و در قدمهای بعد هم بازرگان را در وضعیتی قرار داد که خود بازرگان، با صراحت همیشگی، آن را «حیات خفیف و خائانه» توصیف کرده است.

در واقع، آن کس که از فردای ۲۲ بهمن بر مسند قدرت می نشست، خمینی بود؛ کسی که ماسک انقلابی نمایی بر چهره زده بود، اما سرسوزنی عنصر انقلابی و میهنی در وجودش نبود؛ کسی که با موزیکری سررشته همین ملاقاتها را هم در دست داشت و برای رسیدن به قدرت به همین مسیر چشم دوخته بود.

آن چه در کتاب کوثر پیرامون رخدادهای ۲۰ تا ۲۲ بهمن یعنی رخدادهای ۴۸ ساعت قبل از وقوع انقلاب نوشته شده است، به وضوح نشان می دهد که خمینی هرگز خواستار انقلاب و آن چه در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن در تهران و دیگر شهرهای کشور رخ داد، نبود.

پانویس
۷- اظهارات مهندس جفرودی نقل از کتاب انقلاب ایران به روایت رادیو بی.بی.سی، تنظیم از عبدالرضا هوشنگ مهدوی ۳۸۵-۳۹۱

به نوشته کتاب کوثر، خمینی در شامگاه روز ۱۹ بهمن به زیارت شاه عبدالعظیم رفت. این کتاب در مورد روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن در مورد خمینی حرفی برای زدن ندارد، اما در عبارت کوتاهی راجع به روز ۲۰ بهمن، تلاش خمینی برای جلب توافق سران ارتش شاه را عمداً در لابه لای جملاتی راجع به وضعیت آب و هوا بازگو می کند:

«روز جمعه بیستم بهمن ماه ۱۳۵۷، تهران، روز آرامی را می گذرانند. در برخی از نقاط شهر، کامیونهای ارتشی توقف کرده اند. چند درجه دار و سرباز، اطراف کامیونها ایستاده اند. آثار خستگی را در چهره شان می توان دید. رفتار مردم با آنها مهربانانه است.»

چند روزی است که شخصیتهای برجسته انقلاب از جمله مهدی بازرگان، نخست وزیر منتخب امام، به مذاکرات خود با سران ارتش ادامه می دهند. گزارش این دیدارها به طور مرتب به استحضار امام می رسد و رهنمودهای لازم از ایشان گرفته می شود» (۸).

راهی که خمینی برای رسیدن به قدرت دنبال می کرد، با راهی که مردم در ۲۲ بهمن پیمودند، سراپا متفاوت و متضاد بود.

۲۸

قیام مردمی برای سرنگونی رژیم شاه
آغاز می شود

قیام مردمی برای سرنگونی رژیم شاه، آغاز می شود

از بعد از ظهر روز شنبه ۲۱ بهمن، اوضاع از کنترل حکومت نظامی خارج شده است. در حالی که خیزش مردمی برای سرنگونی رژیم شاه آغاز شده، خمینی کاملاً پشت سر حوادث قرار گرفته و اثری از او در صحنه نیست.

آخوندها با ترفندهای رسوا می کوشند این حفرة بزرگ را بپوشانند. از این رو، در کتاب کوثر حوادث روزهای ۲۱ تا ۲۵ بهمن را در چند صفحه با هم مخلوط کرده اند و در نقل خبرهای روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن از ذکر نشانی دقیق خودداری می ورزند. هم چنین برای خالی نبودن عریضه، یک عبارت منسوب به خمینی مبنی بر نادیده گرفتن مقررات منع عبور و مرور در تهران را چندبار تکرار و آن را «فرمان قاطع» و معجزه و الهام غیبی توصیف می کنند:

«در ساعت ۳/۴۵ بعد از ظهر ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ برنامه های عادی رادیو تهران ناگهان قطع می شود و اطلاعیه شماره ۴۰ فرماندار نظامی تهران خوانده می شود که اعلام داشت ساعات منع عبور و مرور تغییر یافته است و از ۴/۵ بعد از ظهر آغاز شده و تا ساعت ۵ بامداد ادامه می یابد. یعنی ۷/۵ ساعت طولانیتر از ساعات اعلام شده قبلی و از مردم می خواهد که به سرعت به منازل خود باز گردند. اعلامیه از واقعه بی شوم خبر می داد. دقایقی چند پس از آن اطلاعیه امام در سراسر تهران پخش می شود و فرمان می دهد که مردم به دستور فرماندار نظامی امتنا نکنند و از دشمنان کمترین هراسی به خود راه ندهند. فرمان قاطع رهبر انقلاب که خود بعدها فرمود برق الهامی، آن را در دل وی افکند. از وقوع حادثه بی مانع می گردد که اگر روی می داد سرانجامی سخت ناگوار برای انقلاب در پی داشت» (۱).

پانویس

۱- کوثر، مجموعه سخنرانیهای خمینی جلد سوم. صفحه ۳۲۹

افزایش حکومت نظامی در ساعات شلوغ بعدازظهر، یک اقدام ابلهانه و محکوم به شکست از سوی پسمانده‌های شاه که قافیه را درمقابل مردم به‌پاخاسته و تهاجمات فرزندان مسلح آنها به کلی باخته بودند بیش نبود و گرافه‌گویی درمورد «فرمان قاطع رهبر انقلاب»، بیشتر چنته خالی آخوندهای عقب‌مانده را نشان می‌دهد.

ژنرال هایزر که از مقرر خود در آلمان حوادث ایران را دنبال می‌کرد، در این باره می‌گوید «بدیهی بود که این ساعت حکومت نظامی نمی‌تواند رعایت شود». هایزر که امور ارتش رژیم شاه را به‌جانشین خود ژنرال گاست واگذار کرده بود، به‌درگیری شامگاه ۲۰ بهمن در پادگان دوشان‌تپه اشاره می‌کند و در گزارش روز ۲۱ بهمن خود می‌نویسد: «ساعت ۸ صبح جنگ دوباره از سرگرفته می‌شود. گروهی که گفته می‌شد اعضای نیروی هوایی شاهنشاهی بودند به‌اسلحه‌خانه حمله کرده و حدود دوهزار تفنگ و مقادیر زیادی مهمات از آن‌جا خارج ساخته آن را به‌سرعت توزیع می‌کنند. برخی از تفنگها را به آن سوی نرده‌های پایگاه برده به‌مردم می‌دادند. تیراندازی تا بعدازظهر ادامه یافت. اما حدود ساعت ۴ بعدازظهر اوضاع آرام شد. این غائله باعث شد که دولت بختیار اعلام کند که ساعت جدید حکومت نظامی تهران از ساعت ۴/۳۰ دقیقه بعدازظهر الی ۵ صبح می‌باشد. حادثه بسیار بدی بود که مقدار زیادی کشته و مجروح داشت. به‌علاوه بدیهی بود که این ساعت حکومت نظامی نمی‌تواند رعایت شود» (۲).

قره‌باغی رئیس ستاد ارتش شاه که در شامگاه همین روز (۲۱ بهمن) با هلیکوپتر از دانشکده افسری به‌محل ستاد بزرگ ارتشتاران می‌رفت، مشاهداتش را از اوضاع تهران چنین نقل می‌کند:

«در هنگام سوارشدن به‌هلیکوپتر سپهد ریبیعی نزدیک آمده، و مرا به‌هلیکوپتر خود دعوت کرد. و اصرار نمود تا مرا همراه خودش به‌ستاد بزرگ ببرد. سؤال کردم چرا؟ جواب داد شب است و چون خودم خلبانی می‌کنم مطمئن‌ترم. وقتی هلیکوپتر از

پانویس
۲- مأموریت مخفی ژنرال هایزر در تهران خاطرات ژنرال هایزر ترجمه محمد حسین عادل، صفحه ۴۵۰ و ۴۷۴- چاپ اول ۱۳۶۵ تهران

محوطه دانشکده افسری بلند شد، خیابانها پر از جمعیت بود. تقریباً در اغلب چارراهها و خیابانها آتش روشن کرده بودند. شهر مملو از دود و آتش بود و هر کجا روشنایی بود، دستجات تظاهرکننده دیده می شدند که بدون توجه به ساعت منع عبور و مرور حکومت نظامی، در خیابانها مشغول حرکت بودند. در بعضی نقاط لاستیکهای اتومبیل بود. بعد از رسیدن به ستاد، سپهبد ربیعی اظهار کرد که موقع رفتن به نخست وزیری، به هلیکوپتری که من سوار بودم تیراندازی شده و دو گلوله به آن اصابت نموده است. ضمناً این مرتبه دوم بود که در چند روز آخر به هلیکوپتر من گلوله اصابت می کرد» (۳).

روز شنبه ۲۱ بهمن مردم مقررات حکومت نظامی را به هیچ گرفتند و برای به زیر کشیدن کامل رژیم شاه خیز برداشتند. خمینی اما، تا لحظات آخر، در پی کنار آمدن با طرفهای معامله بود. کتاب کوثر موضع گیری خمینی پس از اعلام افزایش ساعات حکومت نظامی را چنین نقل کرده است:

«امام خمینی لحظاتی پس از اعلام افزایش ساعات حکومت نظامی از طریق رادیو تحت اشغال نظامیان، طی پیامی مهم خطاب به ملت با اشاره به حمله مأمورین به مردم بی دفاع در گرگان و گنبد و حمله گارد به پرسنل انقلابی نیروی هوایی، هشدار داد:

«اینان با این برادر کشی می خواهند دست اجانب را در کشور ما باز نگهدارند و چپاولگران را به موضع خود برگردانند، با آن که من هنوز دستور جهاد مقدس نداده ام و نیز مایلم تا مسالمت حفظ و قضایا موافق آرای ملت و موازین و قانون عمل شود، لیکن نمی توانم تحمل این وحشیگریها را بکنم و اخطار می کنم که اگر دست از این برادر کشی برندارند و لشکر گارد به محل خودش برنگردد و از طرف مقامات ارتشی از این تعدیات جلو گیری نشود، تصمیم آخر خود را به امید خدا می گیرم و مسئولیت آن با متجاسرین و متجاوزین است. من از مردم شجاع تهران می خواهم در صورتی که قوای

پانویس
۳- اعترافات ژنرال - خاطرات ارتشبد عباس قره باغی (مرداد- بهمن ۵۷). صفحه ۳۲۹ و ۳۳۰، چاپ پنجم ۱۳۶۵- تهران.

متجاوز عقب‌نشینی کردند، با حفظ آمادگی و هشیاری از خدعه دشمن، آرامش و نظم را حفظ کنند ولی مجهز و مهیا برای دفاع از اسلام و نوامیس مسلمین باشند» (۴). این موضعگیری خمینی پس از افزایش ساعات حکومت نظامی در بعدازظهر روز ۲۱ بهمن، برای دعاوی پسمانده‌های او که سعی دارند شورش مردم درمقابل حکومت نظامی رژیم شاه را مرهون خمینی قلمداد کنند، اعتباری باقی نمی‌گذارد، زیرا: اولاً- در موضعگیری خمینی، حتی اشاره‌ی هم به رعایت نکردن ساعات حکومت نظامی وجود ندارد.

ثانیاً- خمینی تصریح می‌کند که «من هنوز دستور جهاد مقدس نداده‌ام!» و این درحالی است که نیروهای مردمی و انقلابی به‌طور مسلحانه بر دیکتاتوری شاه می‌تازند. ثالثاً- خمینی تصریح می‌کند و به طرفهای مربوطه می‌رساند که مایل است برای حل و فصل قضایا با «مسالمت» و «طبق موازین و قانون عمل شود». رابعاً- از لشکرگارد و مقامات ارتش صرفاً خواستار بازگشت به پادگان و جلوگیری از تعدیات است و به کشتارها و جنایاتی که صورت گرفته اشاره‌ی نمی‌کند. خمینی در عین حال برای حفظ ظاهر و نمایش انقلابیگری، توپ و تشر عوامفریبانه می‌زند که اگر چنین و چنان نشود، «تصمیم آخر خود را به امید خدا می‌گیرم!» اما تا آخرین لحظه‌ی که فقط کالبدی از رژیم شاه برسرپا بود، خمینی مطلقاً از اتخاذ «تصمیم آخر» که حتی جرأت بیان صریح مضمون آن را هم ندارد، خودداری کرد. عملکرد خمینی ثابت کرده است که این درنگ و تأمل بی‌پایان، نه از سر مسالمت‌جویی، بلکه صرفاً به خاطر چشم‌زدن از قدرت مسلط بود. زیرا خمینی وقتی به قدرت رسید، به سادگی آب‌خوردن فرمان حمله مسلحانه به مردم بی‌پناه کردستان یا فتوای کشتار مجاهدین و هدر بودن خون و جان‌ومال آنها در سراسر ایران را (قبل از ۳۰ خرداد) صادر نمود. هم‌چنان که در صدور حکم قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷،

نه به فکر «مسالمت» افتاد و نه به فکر «موازین و قانون»!

اگرچه کتاب کوثر تلاش کرده است که با نقل مخلوط و آشفته وقایع روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن، مواضع ننگین خمینی و غیبت او را ماستمالی کند، ولی خیزش مردمی به رغم خواست و مواضع خمینی واضح تر از آن است که قابل پرده پوشی باشد. خمینی هرگز دستور جهاد و برداشتن سلاح نداد، اما کتاب کوثر در نقل رخدادهای این دوروز به نقل از روزنامه کیهان می نویسد:

- مردم مسلح گروه گروه در خیابانها به راه افتاده اند. هر خیابان یک سنگر است. جبهه اصلی معلوم نیست. همه جا جبهه است نیروهای ارتش از شهرها به سوی تهران در حرکتند، افراد نیروی دریایی به کمک نیروی هوایی شتافتند
- بسیاری از نقاط تهران در تصرف مردم مسلح است.
- در گرماگرم جنگهای خونین بین مردم و نیروهای مسلح، مردم تانکها و هلیکوپترها را از کار انداختند (۵).

خمینی، در جستجوی معامله تا آخرین لحظه!

خمینی، در جستجوی معامله تا آخرین لحظه!

شنبه شب ۲۱ بهمن، مردم حکومت نظامی را بی‌اثر کردند و در طلوع روز ۲۲ بهمن، آفتاب عمر رژیم شاه غروب کرد.

تنظیم‌کنندگان کتاب خاطرات بازرگان در این باره نوشته‌اند:

«...حمله به تأسیسات دولتی که هنوز در اختیار دولت بختیار بود، از صبح روز ۲۲ بهمن (۱۱ فوریه) آغاز شد. مجاهدین و فداییان به ۱۷ قرارگاه پلیس در تهران حمله کردند. از ظهر آن روز تهران در اختیار نیروهای وفادار به جنبش اسلامی بود. پایگاه‌های نظامی باختر تهران و فرودگاه مهرآباد در اختیار انقلابیون قرار گرفت» (۱). «در واقع از صبح روز ۲۲ بهمن، حتی پیش از اعلام بی‌طرفی شورای عالی دفاع، فروپاشی نیروهای مسلح و انتظامی آغاز شده بود. به‌طوری که همزمان با اعلام بی‌طرفی ارتش، پایگاه هوایی دوشان‌تپه در شرف سقوط بود. مردم به تأسیسات اسلحه‌سازی سلطنت آباد حمله کرده بودند. یکانهای دیگر ارتش در حال متلاشی شدن بودند، سلاح‌های بی‌شماری به‌دست مردم افتاده بود و دیگر نگرانی در مورد تهدید ارتش وجود نداشت» (۲).

با این‌همه، دیدارها و مذاکرات نزدیکترین آخوندهای خمینی و «بازرگان، نخست‌وزیر منتخب امام» با پسمانده‌های رژیم شاه، که گزارش آنها به‌نوشته کتاب کوثر «به‌طور مرتب به‌استحضار امام» می‌رسید و «رهنمودهای لازم از ایشان گرفته» می‌شد، تا بعد از ظهر ۲۲ بهمن ادامه داشت.

پانویس

۱- شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا

نجاتی، چاپ تهران ۱۳۷۷، صفحه ۳۲۴

۲- همان کتاب صفحه ۳۳۵ و ۳۳۶

بازرگان در خاطرات دستنوشته خود در روز ۲۲ بهمن به مضمون این مذاکرت پرداخته و ضمن اشاره به ملاقاتی در خانه قره‌باغی (ظاهراً در روز ۲۱ بهمن)، می‌نویسد: «ملاقاتی به اتفاق دکتر سحابی با تیمسار قره‌باغی رئیس ستاد ارتش داشتیم که به‌خانه سازمانیش در خیابان خلوت و مصفای زیر امامزاده قاسم رفتیم. این ملاقات به‌دنبال ملاقاتهای سابق با خود او و تیمسار مقدم و به‌منظور کنار کشاندن ارتش از رودرویی با مردم و انقلاب بود و البته با توافق و مشورت با آقایان شورای انقلاب انجام می‌گیرد و آقای دکتر بهشتی حرفی نداشت، به شرط آن که به‌خانه‌اش بیایند و او ملاقات‌کننده باشد. کما آن که ظاهراً با تیمسار مقدم هم ملاقات داشته‌است. با این تفاوت که ماها، [هروقت] ملاقات و مذاکره‌ی داشتیم، قبلاً و بعداً شورای انقلاب را در جریان می‌گذاشتیم و با نظر آنها انجام می‌دادیم، ولی این آقایان خود را مافوق ما و میرای از این کارها می‌دانستند و چیزی به ما نمی‌گفتند.

ارتشیه‌ها از دو جا و اسماً از سه‌جا، اطاعت و ملاحظه داشتند. که سومی آن، یعنی نخست‌وزیر دکتر بختیار، صوری بود. اولی شاه، که فعلاً غایب است و دومی آمریکا که مایل به این کار بود و به‌نتیجه رسیده‌بود که حفظ شاه غیرممکن ولی حفظ و حیثیت ارتش لازم است (البته روی حسابهای خودشان که یکی از آنها در انطباق با مسأله ثبات و امنیت کشور می‌باشد).

رسیدن ارتشیان و آمریکاییها به این تمایل و عدولشان از شاه کار آسان فوری نبود و به‌احتمال قوی روابط و مذاکرات قبلی ما با آمریکاییها در فهماندن و قبولاندن نسبی انقلاب ایران بی‌اثر نبوده‌است و از چند ماه قبل اظهار می‌کردند که افسران قسم برای قانون اساسی خورده‌اند و باید راه قانونی و وجدانی جلوی پایشان باز شود. به این دلیل بود که در یک ملاقات محرمانه سه‌جانبه: موسوی اردبیلی، سولیوان و من (ظاهراً با حضور استمپل) به‌راه‌حل فراندوم برای تغییر نظام مملکت رسیده‌بودیم، با این اختلاف که او می‌گفت دولت بختیار فراندوم کند و ما (مخصوصاً آقای اردبیلی) می‌گفتیم اگر دولت اعلام فراندوم کند مردم به‌صندوقها نخواهند رفت؛ بهتر است ما دعوت و نظارت کنیم

و دولت تریبیت و تشکیلات آن را در مدارس و مساجد و اماکن بدهد...» (۳) دستنوشتهٔ بازرگان که بعد از فوت وی در کتاب خاطراتش منتشر شده، روشن می‌کند که نزدیکترین آخوندهای خمینی یعنی بهشتی و موسوی اردبیلی نه فقط در ملاقاتهای با «ارتشیان و آمریکاییها» فعالانه شراکت داشتند، بلکه خود آنها مخصوصاً بهشتی ملاقاتهایی جداگانه از جمله با «تیمسارمقدم» رئیس ساواک داشته‌اند که گزارش آنها را به‌سایرین نمی‌داده‌اند.

نکتهٔ دیگری که بازرگان اشاره می‌کند «عدول» ارتشیان و آمریکاییها از شاه به خمینی است و این که خمینی از طریق نزدیکترین افرادش تا آخرین لحظات دنبال معامله بود و قرارومدار نوعی رفراندم به وسیلهٔ دولت بختیار را تنظیم می‌کردند. مأموریت ژنرال هایزر هم دقیقاً کنترل ارتش شاه و تضمین پیشبرد همین «عدول» از شاه به خمینی بود. آخوندها سعی می‌کنند مأموریت هایزر را وارونه و تلاش برای کودتای نظامی قلمداد کنند و خود هایزر هم سعی دارد هاله‌یی از ابهام را در نوشته‌هایش باقی بگذارد.

در این زمینه عباس امیرانتظام که در بسیاری از ملاقاتهای اطرافیان خمینی با آمریکاییان حضور داشته است، در مصاحبه‌یی که در کتاب خاطرات بازرگان چاپ شده، می‌گوید:

«آن وقت که ژنرال هایزر هم به تهران آمده بود مأموریت و نقش او مشخص نبود، بعدها به مأموریت او پی بردیم...»

س: بیخشد چه مأموریتی داشت؟

- جذب سران ارتش و تشویق نیروهای مسلح بدون حضور شاه و جلوگیری از کودتای نظامی» (۴).

البته خود هایزر هم سرانجام در یادداشت‌هایش در روز ۲۱ بهمن ۵۷، تصریح می‌کند

پانویس

۳- همان کتاب صفحهٔ ۳۴۷، یادداشت‌های دستنویس مهندس بازرگان.

۴- همان کتاب صفحهٔ ۳۳۲

که ژنرال گاست جانشین وی در تهران، با استناد وبا تکیه بر «اصول تدوین شده قبلی»، فرماندهان ارتش شاه را از هرگونه ورود به درگیریها اکیداً منع می کرد:

«بختیار به تلویزیون رفت و گفت این بی نظمی را تحمل نمی کند و از ارتش جهت خاموش کردن این درگیریها استفاده خواهد کرد. ژنرال گاست به ارتش گفته بود که در مورد به کارگیری آنها با این روش احتیاط نشان دهند. به آنها توصیه کرده بود که اصول تدوین شده قبلی را مورد توجه قرار دهند. اگر توده های مردم به جان هم بیفتند، بگذارید هر چه می خواهند بکنند» (۵).

آخرین جلسه ملاقاتهای پشت پرده در بعدازظهر روز ۲۲ بهمن در وضعیتی که رژیم شاه کاملاً در برابر قیام مردم و فرزندان مسلح آنها درهم شکسته بود صورت گرفت. وضع طوری بود که بختیار، اصلاً جرأت حضور در جلسه ملاقات را نداشت و به خانه مخفی گریخت. از این رو فرستادگان خمینی، از جمله «نخست وزیر منتخب امام» با «رئیس ستاد ارتش شاه» و رئیس ساواک، در خانه واسطه یی به نام جفرودی به گفتگو پرداختند. ارتشید قره باغی که در این جلسه طرف اصلی مذاکره با بازرگان بود می نویسد:

«ساعت ۴ [بعدازظهر ۲۲ بهمن] بنده رفتم به لویزان، آقای جفرودی تلفن کردند. گفتند که از تیمسار خواستم که به عرضتان برسانم که به دلایلی که شهر شلوغ است هنوز آقایان بازرگان و بختیار نتوانسته اند بیایند. شما تأمل بفرمایید هر موقع که آقایان آمدند من به اطلاع تیمسار می رسانم، شما تشریف بیاورید. گفتم بسیار خوب. تقریباً ساعت چهار و پنج بود تلفن کرد که آقایان منتظر تیمسار هستند، تشریف بیاورید. به من گفتند که تیمسار خواهش می کند که با لباس شخصی تشریف بیاورید. گفتم یعنی چه به لباس من چه مربوط است. گفت استدعا می کنم به دلایلی که وقتی تشریف آوردید، عرض می کنم، دلایل امنیتی. من گوشی را گذاشتم، خیلی ناراحت شدم سپید حاتم پهلوی

پانویس

۵. مأموریت مخفی ژنرال هایزر در تهران خاطرات ژنرال هایزر ترجمه محمد حسین عادل، چاپ اول ۱۳۶۵ تهران صفحه ۴۵۱

من نشسته بود، گفت که خوب چه اشکال دارد؟ گفتم یک چنین چیزی می گوید، با لباس شخصی. گفت خوب تیمسار چه اشکال دارد. گفتم من لباس ندارم، گفت خوب بفرستید بیاورند، همان در یک ساعت رفتند لباس آوردند ما رفتیم پشت و لباسهای نظامی را در آوردیم و لباس شخصی پوشیدیم برای رفتن به آن جا که اتفاقاً همین لباس شخصی یکی از دلایلی شد که تن بنده ماند و من نجات پیدا کردم...»

گفتم مگر آقای نخست وزیر [بختیار] نیستند، گفت نخیر اما دور نیستند همین نزدیکیها هستند. به علت امنیتی ایشان نتوانسته اند بیایند. گفتم شما به من نگفتید که آقای نخست وزیر نیستند. گفت هستند همین جا هستند، دور نیستند، ارتباط داریم، تماس داریم، همین نزدیکیها هستند و الان توافق حاصل می شود و آقایان منتظر شما هستند...» (۶)

۳۰

انقلاب مردمی، بی‌اعتنا به خمینی
رژیم شاه را سرنگون کرد

انقلاب مردمی، بی‌اعتنا به خمینی رژیم شاه را سرنگون کرد

چنان‌که در گفتار گذشته آمد، حوالی ساعت ۵ بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ارتشبد قره‌باغی، رئیس ستاد مشترک ارتش شاه، و سپهبد مقدم، رئیس ساواک، برای گفتگو با بازرگان نخست‌وزیر منصوب خمینی وارد خانه‌ی در شمال تهران می‌شوند. قرار بود بختیار نیز در این جلسه شرکت کند، ولی او غایب بود.

قره‌باغی، داستان این ملاقات را چنین تعریف می‌کند: «... ما را هدایت کرد به اتاق و وارد اتاق شدیم. دیدیم هفت هشت نفر نشسته‌اند آن‌جا، معرفی کردند که آقای دکتر سیاسی، آقای مهندس بازرگان، آقای دکتر سبحانی، آقای امیرانتظام، آقای مهندس خلیلی و یک نفر دیگر که اسمش یادم نیست. این آقایان نشسته‌اند، آن‌جا نشستیم و شروع کردند اینها به تحسین از ارتش که ارتش کار بسیار خوبی کرد و ارتش از این ملت است و ملت از ارتش هست و می‌خواهیم که جنابعالی به ما کمک بفرماید که امنیت حفظ بشود. گفتم که امنیت حفظ می‌شود به شرط این که شما دستور بدهید یک اعلامیه‌ی صادر بشود که شما را که خمینی نخست‌وزیر کرده، خود خمینی یا خود شما اعلامیه‌ی صادر بکنند که هیچ‌کس به سربازخانه‌ها تجاوز نکند و احترام و حرمت ارتش را حفظ بکنند، خود به خود امنیت برقرار می‌شود. گفت چشم و فوراً این را می‌گوییم که اعلامیه صادر بشود. بعد آقای بازرگان گفت که می‌خواستیم از تیمسار استفسار کنیم که از ما پشتیبانی می‌کنید، از دولت موقت پشتیبانی می‌کنید یا نه؟ گفتم که این تصمیم تصمیم من نیست. تصمیم تمام فرماندهان است و تصمیم فرماندهان اعلام بی‌طرفی است نه پشتیبانی از دولت شما. من برخلاف تصمیم فرماندهان نمی‌توانم

تصمیمی بگیرم. بعد بلند شدم و دومرتبه اعلامیه را تأکید کردند و گفتند ما همین الان می‌گوییم که اعلامیه صادر کنند، خداحافظی کردیم، پاشدیم و آمدیم» (۱).

گزارش مذاکرات، هم‌چنان که کتاب کوثر نوشته بود، بلافاصله به خمینی می‌رسد و خمینی هم به‌فوریت اطلاعیه‌ی زیر را صادر می‌کند: «اکنون که نیروی ارتش عقب‌نشینی و عدم دخالت خودشان را در امور سیاسی ابراز و پشتیبانی خودشان را از ملت اعلام کرده‌اند، ملت شجاع عزیز و شجاع با کمال مراقبت در صورتی که نیروی ارتش به‌پادگانهای خود رفتند آرامش و نظم را حفظ نمایند. اگر اخلاص‌گرا بخواهند فاجعه به‌بار آورند، آنان را به‌وظیفه‌ی شرعی و انسانی‌شان آگاه گردانند و به‌سربازخانه‌ها حمله نکنند و اگر خدای نخواست ارتش باز به‌میدان آمد واجب است با تمام نیرو و قدرت از خود دفاع نمایند. این‌جانب به‌امرای ارتش اعلام می‌کنم که در صورت جلوگیری از تجاوز ارتش و پیوستن آنان به‌ملت و دولت قانونی ملی اسلامی، ما آنان را از ملت و ملت را از آنان می‌دانیم. روح‌الله‌الموسوی‌الخمینی» (۲).

اما در این هنگام دیگر مردم در میدان بودند و انقلاب، خودش را هم به‌رژیم شاه و هم به‌خمینی (که هنوز روی کار نیامده برای «اخلاص‌گرا» بخوانید نیروهای انقلابی خط‌ونشان می‌کشید)، تحمیل کرد.

به‌رغم پرهیز خمینی از اتخاذ تصمیم آخر، مردم تصمیم آخر را گرفته‌بودند و بی‌اعتنا به‌خمینی، رژیم شاه را با قیامی مسلحانه سرنگون کردند.

صبح روز ۲۲ بهمن، در جلسه‌ی فرماندهان ارتش شاه برای اعلام بی‌طرفی، قره‌باغی وضع پایتخت را برای آنان چنین تشریح می‌کند: «نخست‌وزیر [بختیار] به‌علت تظاهرات و اغتشاشات سالروز رویداد سیاه‌کل به‌وسیله‌ی مجاهدین و فداییان ابتدا ساعت ممنوعیت عبور و مرور را در شهر تهران به‌ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر تغییر داد، سپس دیشب در جلسه‌ی

پانویس

- ۱- اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشید عباس قره‌باغی مرداد-بهمن ۵۷- چاپ تهران ۱۳۶۵ صفحه ۳۸۶
- ۲- انقلاب ایران به روایت رادیو بی. بی. سی. زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، صفحه ۳۷۵ تا ۳۷۸ چاپ اول زمستان ۱۳۷۲، تهران.

شورای امنیت ملی به فرمانداری نظامی تهران دستور داد که مقررات قانون حکومت نظامی را به موقع اجرا بگذارد و هم‌چنین در شورا به نیروی زمینی مأموریت داد [که] برای سرکوبی مسببین وقایع مرکز آموزش دوشان‌تپه، نیروی هوایی و فرمانداری نظامی را تقویت نماید. فرماندهٔ نیروی زمینی تشریح خواهد کرد که به چه علت موفق به کمک به نیروی هوایی و فرمانداری نظامی نگردید. در مورد وضعیت شهربانی کشور چون سپهبد رحیمی را نخست‌وزیر احضار کرده و حضور ندارد، من به اطلاع تیمساران می‌رسانم که برابر گزارشات رسیده به مرکز فرماندهی ستاد، دیروز بعد از ظهر پرسنل شهربانی تعدادی از کلابت‌ریها را تخلیه نمودند که توسط مخالفین اشغال گردیده و عده‌یی از پاسبانها به سرپازخانهٔ ونک، مرکز آموزش افسری و ژاندارمری پناه برده‌اند» (۳).

به این ترتیب، قوای مسلح و سرکوبگر رژیم شاه در برابر مردم به پاخاسته و سلاح برکف فرو می‌ریزند و بختیار آخرین نخست‌وزیر شاه فرار را برقرار ترجیح می‌دهد. وی ساعات پایانی حکومتش را چنین تصویر می‌کند:

«صبح روز یکشنبه [۲۲ بهمن] در ساعت ۸ صبح به نخست‌وزیری رفتم. با همهٔ گرفتاریها و مشغله‌ها، تمام مدت با تعجب در فکر سکوت قره‌باغی بودم. در ساعت ۹ و ۲۰ دقیقه گفتم به او تلفن کنند. به من اطلاع دادند در جلسه‌یی بسیار مهم است ولی بلافاصله بعد از ختم آن با هلیکوپتر می‌رسد... دقایق می‌گذشت و هر لحظه بیشتر به من ثابت می‌شد که این جلسه باید حقیقتاً فوق‌العاده مهم بوده باشد. دربارهٔ چه می‌توانست باشد؟ [۰۰۰] احساس کردم که حوادث خطیری در راه است. در ساعت ۱۱ بالاخره تماس تلفنی با قره‌باغی برقرار شد؛ قره‌باغی می‌گوید: ارتش بی‌طرفی خود را اعلام کرده است. من به او گفتم: حدس زده بودم! حقیقتاً متشکرم که بالاخره تأییدیه آن را به من دادید! ارتش متزلزل شده بود؛ ارتش خیانت کرده بود... پس از آن که گوشی تلفن را گذاشتم، آرام ماندم، ولی می‌دانستم همه چیز از دست رفته است [۰۰۰] گوشی

پانویس

۳- اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی مرداد- بهمن ۵۷. چاپ تهران صفحه ۳۵۱، ۱۳۶۵

تلفن را برداشتم که از فرستنده رادیویی بخواهم متن اعلام بی طرفی ارتش را لااقل تا یکساعت دیگر پخش نکنند و بعد کاری را که روی میزم مانده بود تمام کردم. در خیابان سروصدا بلند بود. صدای محافظین که آنها را دور می کردند تا به نخست وزیری حمله نکنند را می شنیدم، صدای اصابت فشنگ مسلسلها، بر روی اتاقی که در آن نشسته بودم به گوش می رسید. کسی در دفتر مرا زد و بی آن که من جوابی به او داده باشم، دوفنر وارد شدند؛ یک افسر پلیس و یک افسر ساواک:

- آقای نخست وزیر اوضاع آشفته است...

- می دانم، هر وقت موقع رفتن بود من می روم...

حوالی ساعت ۲۱/۱۵ بعد از ظهر از نخست وزیری بیرون آمدم...» (۴)

مردم به پاخاسته و مسلح، کلانتریها، پاسگاههای ژاندارمری و قرارگاههای پلیس و پادگانهای ارتش را به تصرف درآوردند

لاشۀ تانکها در خیابانهای تهران این جا و آن جا، جلب نظر می کرد، در حالی که از روی آنها دود و آتش برمی خاست، جوانها بر روی آنها بالا رفته و شعار می دادند. زندان اوین، ساواک سلطنت آباد، مجلسین سنا و شورا، رادیو و تلویزیون، نخست وزیری و شهربانی به تصرف مردم درآمد.

کتاب کوثر که در بیان حوادث روز ۲۲ بهمن حرفی از خمینی ندارد، به ناگزیر به نقل خبرهای درهم و برهم تحولات اکتفا می کند و سرانجام با اذعان ناگزیر به غیبت ۴ روزه خمینی وارد روز ۲۶ بهمن می شود و می نویسد:

«نخستین سخنرانی عمومی امام خمینی ۴ روز پس از ۲۲ بهمن ایراد شد و این در آغاز دورانی جدید از تاریخ انقلاب اسلامی است. بدین جهت به اختصار مهمترین رخدادهای چند روز گذشته را مرور می کنیم و توضیح پیامدهای هر یک را به مباحث بعدی می سپاریم...»

دیروز کلانتریهای ۳-۴-۲-۵ و ۷ شیراز به ترتیب یکی پس از دیگری به دست مردم افتاد... ساختمان شهربانی فارس به دست مردم افتاد. در این برخورد که مدت ۵ ساعت ادامه داشت، ۴۲ نفر کشته شدند و حدود ۴۲۱ نفر مجروح شدند قائمشهر (شاهی): پس از تصرف پادگان ژاندارمری شاهی و شهربانی، شهر به دست مردم افتاد...

تبریز: از ظهر دیروز تبریز دستخوش ناآرامی و آتش سوزیهای بیشماری شد... مردم به سوی کلانتریهای ۲ و ۴ و ۶ حمله بردند. ولی مأموران به سوی آنها رگبار مسلسل گشودند. تا صبح امروز عدد کشته شدگان ۱۲ نفر اعلام شد و بیش از ۲۵۰ نفر مجروح شدند.

همدان: مردم، هنگ ژاندارمری و هم چنین شهربانی را تصرف کردند و ۳۴ دستگاه تانک به دست مردم افتاد، دیشب ۳ گروهان سرباز که از کرمانشاه به سوی تهران در حرکت بود، در سهراهی بهار تسلیم مردم شدند و اسلحه خود را تحویل مردم دادند» (۵).

به این ترتیب، در توفان قیام خلقی به ستوه آمده، اخگرهای جنبش مسلحانه انقلابی که سالها پیش بی اعتنا به خمینی و به رغم خمینی برافروخته شده بود، گر گرفت و رژیم سلطنتی را باز هم بی اعتنا به خمینی و برخلاف تصمیم آشکار و اعلام شده خمینی سرنگون کرد. اما از نتایج شوم نیم قرن دیکتاتوری پهلوی، یکی هم این بود که به خاطر قلع و قمع احزاب و فعالیتهای سیاسی و نیز به دلیل خنجر خیانتی که جنبش مسلحانه و سازمان مجاهدین خلق ایران از فرصت طلبان چپ‌نما خورده بود، یک مرتجع دجال و قرون وسطایی فرصت یافت، در خلاء یک رهبری ذیصلاح، انقلاب مردم ایران را به تاراج برد.

یک دهه حکومت خمینی

پیام رادیو تلویزیونی مسئول شورای ملی مقاومت
به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی
(بهمن ۱۳۶۷)

یک دهه حکومت خمینی پیام رادیو تلویزیونی مسئول شورای ملی مقاومت به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب ضدسلطنتی (بهمن ۷۶۳۱)

به نام خدا
به نام ایران و به نام آزادی
به نام پیشتازان و شهیدان سرفراز
انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران

هموطنان عزیز، مردم مقاوم ایران،
۱۰ سال از انقلاب ضدسلطنتی و یک دهه از حکومت خمینی گذشت. یاد بنیانگذاران
و پیشتازان مبارزه مسلحانه انقلابی علیه دیکتاتوری دست نشانده سلطنتی، یاد آن همه
همبستگی و عشق و شور مردمی و یاد آن تظاهرات میلیونی و قیام یکپارچه عمومی
گرامی باد.

بدون تردید خمینی بزرگترین آفت و بلای تاریخ ایران بوده است. ابلغار او در قیاس
با حمله مغول ابعادی بس بزرگتر دارد. خونریزی، جنون، ویرانگری و افسون او ماورای
تصور انسانی است. تفاله‌های ارتجاعی رجاله‌ها و اوباشی که لجن ته نشین شده در
جامعه ایران را نمایندگی می کردند، در غیاب یک جانشین انقلابی، رهبری یک انقلاب
عظیم مردمی را به ناحق و در ضدتاریخی ترین صورت خود- به چنگ آوردند و از

روز اول به چماقداری و تیغ کشی پرداختند. آمدند، زدند، بستند، دست‌وپا و سروگوش بریدند، کشتند و سوختند. دزدیدند، بلعیدند، ویران کردند، تنور جنگ و غارت و چپاول گشودند، به‌دار کشیدند و به‌رگبار بستند. این است خمینی، منفورترین دیکتاتور خون‌آشام معاصر، که یک‌تنه ننگ همه شاهان و شیوخ ارتجاعی تاریخ ایران را بردوش می‌کشد. و اگر نبود که در کفه مقابل خمینی مقاومتی وجود دارد که به‌نوبه خود عظیم‌ترین و عمیق‌ترین مقاومت سراسری و سازمانیافته تاریخ میهن ماست، هیچ نور امیدی وجود نمی‌داشت و آنچه باقی می‌ماند باز هم ارتجاع بود و استعمار و فرصت‌طلبی و دیگر هیچ! در این صورت همه رنجها و فدی‌های انقلاب ضدسلطنتی نیز بی‌حاصل می‌شد. به‌کرات گفته‌ایم که حکومت خمینی آزمایش «بودن» یا «نبودن» ایران و ایرانی است. آری، هیچ‌کس و هیچ‌چیز دیگر در میانه باقی نخواهد ماند: یا خمینی و همانندان او خواهند ماند و تباهی و ظلمت محض، یا هم مقاومت و روشنایی و آزادی...

راستی که در دوران خمینی کلمات نیز توانایی بیان و توصیف خود را از دست داده‌اند. چه‌بسا کلماتی که دیوشرزه آنها را با نفس مسموم خود مسخ و عاری از محتوا نموده است. دوران خمینی دوران آزمایش کلمات و مفاهیمی نیز هست که بشریت ستمزده در طول تاریخ مبارزاتش با آنها تفهیم و تفاهم می‌کرده است. در خمینی دنبال هیچ عاطفه و احساس، هیچ اعتقاد و اصول و هیچ ارزش و اعتبار انسانی و میهنی و مردمی نگردید. او شقاوت و دجالیت مجسم است. نه دین و ایمان دارد و نه ملت و میهن می‌شناسد. وقتی بعد از ۱۵ سال قدم به خاک ایران می‌گذاشت، خودش می‌گفت که «هیچ» احساسی ندارد. از آن پیشتر نیز در خطابه‌هایش به‌صراحت گفته بود که مردم خیلی افتخار دارند که پس‌مانده غذای علما را بچشند! وقتی در پاریس بود هزارقسم و آیه می‌خورد که به‌محض ورود به ایران، به‌قم خواهد رفت و طلبگی از سر خواهد گرفت. تجربه ثابت کرد که به‌اسم جمهوری، جز «سلطنت مطلقه فقیه» را در نظر نداشته است. در پاریس که بود، پیوسته از ارائه یک‌برنامه سیاسی و اجتماعی

و اقتصادی معین طفره می‌رفت و هیچ‌گاه به این که برای اداره امور مملکت چگونه و به چه نحو تصمیم‌گیری خواهد کرد، جواب نمی‌داد. اولین مصاحبه خمینی با خبرنگاران ایرانی در مطبوعات همان زمان چاپ شده است. اجازه بدهید قسمتی از این مصاحبه را مرور کنیم:

«سؤال: حضرت آیت‌الله ممکن است بفرماید شکل طبقاتی این کمیته اسلامی چگونه خواهد بود و آیا نماینده‌یی از طبقه کارگر و روشنفکر در آن خواهد بود یا اکثریت اعضای کمیته از روحانیون خواهند بود؟
جواب: نخیر از روحانیون نخواهد بود. روحانیون مثل سایر طبقات نماینده خواهند داشت.

سؤال: ممکن است خطوط اصلی این حکومت اسلامی را در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بفرماید؟

جواب: اینها اموری نیست که بتوانم آن را برای شما تشریح کنم. اسلام هم آزادی خواهد داد و هم به اقتصاد توجه خواهد کرد و هم توجه به سایر احتیاجات کشور که باید کارشناسان در این مورد نظر بدهند.

سؤال: منظورم این است که در حکومت اسلامی ملی شدن صنایع قطعی خواهد بود یا هنوز معلوم نیست و آیا ابزار تولید در دست دولت خواهد بود؟
جواب: آن هم باید مورد مطالعه قرار گیرد.

سؤال: ممکن است بفرماید اقلیتهایی که در ایران وجود دارند در حکومت اسلامی چه وضعی خواهند داشت؟

جواب: اقلیتهای مذهبی در اسلام احترام دارند و آنها مثل سایر اقشار ملت در آنجا با رفاه زندگی خواهند کرد و هیچ برای آنها گرفتاری نخواهد بود.

سؤال: در مورد آزادی بیان و عقیده شما چه حدودی را در نظر دارید و آیا فکر می‌کنید باید محدودیتهایی قائل شد؟

جواب: اگر چنانچه مضر به حال ملت نباشد، بیان همه چیز آزاد است. چیزهایی آزاد

نیست که مضر به حال ملیت ما باشد.

سؤال: آیا فکر می‌کنید گروه‌های چپ و مارکسیست‌هایی که در ایران هستند...
جواب: اگر مضر به حال ملت باشد جلوگیری می‌شود و اگر نباشد، فقط اظهار عقیده باشد، مانعی ندارد.

سؤال: یعنی منظورتان این است که احزاب آزاد خواهند بود؟
جواب: احزاب و همه مردم آزادند، مگر حزبی که مخالف مصلحت مملکت و مردم باشد.

سؤال: نقش زنان در حکومت اسلامی چگونه خواهد بود؟ آیا در امور کشور شرکت خواهند داشت؟ مثلاً آیا وزیر خواهند شد، البته اگر استعداد و لیاقت نشان بدهند؟
جواب: اینها بسته به این است که حکومتی که پیش می‌آید تکالیف را معین کند. الان وقت این حرفها نیست.

سؤال: چون مرا به عنوان یک زن پذیرفته‌اید، این نشان‌دهنده این است که نهضت ما، نهضتی مترقی است، ولی دیگران کوشیده‌اند آن را عقب مانده نشان دهند. فکر می‌کنید آیا زنان ما حتماً باید حجاب داشته باشند؟ و مثلاً روسری روسر داشته باشند؟

جواب: اما این که شما را پذیرفتم، بنده شما را نپذیرفتم، شما آمدید این جا و من نمی‌دانستم شما می‌خواهید بیایید این جا که پذیرفتم. این هم دلیل بر این نیست که اسلام مترقی است که به مجرد این که شما به این جا آمدید دلیل بر این است که اسلامی مترقی است. ترقی هم به این نیست که زنها خیال کرده‌اند یا مردهای ما خیال کرده‌اند. ترقی به کمالات انسانی و با اثر بودن یک زن در مملکت است نه به این که سینما برویم، که «دانس» برویم و اینها ترقیاتی است که محمدرضا برای شما درست کرد که شما را به عقب رانده که ما باید بعدها جبران کنیم. شما آزادید در کارهای صحیح دانشگاه بروید هر کاری را که صحیح است بکنید و همه ملت آزادند در اینها، اما اگر بخواهند کارهای خلاف عفت بکنند یا کارهای خلاف ملیت بکنند از آنها جلوگیری می‌شود و این دلیل بر ترقی و مترقی بودن است.

سؤال: فکر مالکیت در حکومت اسلامی و به خصوص مالکیت ارضی چگونه خواهد بود؟

جواب: اینها بعدها روشن خواهد شد.

سؤال: به نظر شما وضع روزنامه‌ها چگونه باید باشد؟

جواب: روزنامه‌هایی که مضر به حال ملت نباشند و روزنامه‌هایی که نوشته‌هایشان گمراه کننده نباشد آزادند.

سؤال: دولتهایی که در جریان انقلاب کنونی ایران آشکارا از شاه حمایت کردند، در صورت ندامت آیا مناسبات خود را با آنها ادامه خواهید داد؟

جواب: بله، به جز اسرائیل اسرائیل مستثنی است.

سؤال: آیا ما در قبال فلسطین احساس مسئولیت مادی و معنوی خواهیم کرد؟ کمکشان می‌کنید؟

جواب: انشاءالله.

سؤال: شما در بیانات فرمودید اسرائیل دشمن اسلام است. آیا حکومت اسلامی ممکن است به این کشور اعلان جنگ بدهد؟

جواب: بسته به مقتضی زمان است.

سؤال: آیا در جهان اسلام کشورهایی که بخواهند به پیروی از ایران جمهوری اسلامی تشکیل بدهند الزاماً باید مذهب شیعه را بپذیرند؟

جواب: خیر. الزام در مذهب نیست.

سؤال: چون بعضی گروههای کوچک، نقطه نظرهای شخصی خود را بر ایران اعمال کرده‌اند، بر اساس نامه‌ها و تلفنهایی که می‌شود، بعضیها می‌گویند که ما از زیر چکمه استبداد به زیر نعلین استبداد می‌رویم.

جواب: آنها عمال شاه هستند. آنها که این حرفها را می‌زنند سالهاست که می‌زنند و اینها را شاه به آنها دیکته کرده است و آنها به شما می‌گویند برای این که بخواهند شاه را برگردانند. به آنها بگویید شاه دیگر بر نمی‌گردد و شما اگر حکومت اسلامی را ببینید

خواهید دید که دیکتاتوری در اسلام اصلاً وجود ندارد.
سؤال: در بازگشت به ایران اگر احیاناً مواجه با یک کودتای نظامی شدید چه خواهید کرد؟

جواب: هیچ مقاومت خواهیم کرد» (نقل از کیهان ۳ بهمن ۱۳۵۷).
این حرفهای روز اول خمینی بود. برخی مطالب را از قبیل این که حکومت روحانیون در کار نخواهد بود- از بنیاد دروغ می گفت. از روشن کردن خطوط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حکومتش نیز طفره می رفته و به تمامی این قبیل سؤالات به شیوه «باری به هر جهت» پاسخ می داده و می گفته است: «باید مورد مطالعه قرار گیرد» یا «بعدها روشن خواهد شد» یا «الان وقت این حرفها نیست». در مورد آزادیها نیز پیوسته قید و شرط «چنانچه مضر به حال ملت نباشد» مورد تأکید خمینی بوده و دیکتاتوری هم الحمدلله! اصلاً و ابداً در حکومت ایشان وجود ندارد! در مورد اسرائیل هم «به مقتضی زمان» منتها از طریق جنگ برای فتح کربلا عمل شده است! حتی، چنان که عامه مردم به طنز از قول ولیعهد خمینی می گویند، برای خلع سلاح اسرائیل حدود ۵ میلیارد دلار از آن کشور اسلحه خریداری شده تا در مسیر «فتح قدس از طریق کربلا» به کار بیاید. ضمناً خمینی حواسش هم جمع بوده که مبادا از بابت گفتگو با یک زن خبرنگار هموطنش چیزی از او کم بشود و لذا تا توانسته توی سر زن خبرنگار زده است. می بینید که طفلک در هشتادسالگی چقدر هم تنزه طلب بوده و نمی خواست از این رهگذر، کمترین گردی به قیابش بنشیند! علاوه بر اینها، همه می دانند که خمینی نه فقط در بازگشت به ایران ترور یا توقیف نشد و کودتایی هم برای ممانعت از به قدرت رسیدن او صورت نگرفت، بلکه تسهیلات زیادی هم نصیبش شد. علت این بود که پیشاپیش تکلیف و ترکیب شورای به اصطلاح انقلاب و نخست وزیری و نفت و ارتش و امور خارجه روشن شده و متصدیان مربوطه نیز، بنا به تصریح مقامات و نویسندگان آمریکایی در کتابها و اسناد مختلف، کاملاً مورد قبول و مورد اعتماد بودند، به ویژه آقایان بهشتی و بازرگان. به همین دلیل جیغ و دادهای «ضد استکباری» بعدی نیز کسی را نگران نکرد، زیرا تماماً

مصرف عوام‌فریبانه داخلی داشت تا حکومت سرکوب و ترور بیشتر مستقر گردد و راه شکنجه و اعدام رزم‌آوران آزادی و پیشتازان انقلاب ضدسلطنتی هموار شود. در همین رابطه وقتی که خمینی در عیدفطر گذشته برای ریگان رجز می‌خواند و آرزوی مرگ می‌کرد، یک‌روزنامه‌کوبیتی نوشت هنگامی که این خبر به‌ریگان رسید، او برای خمینی دوام و طول عمر آرزو کرد! زیرا وجود خمینی موجب برکات و منافع بسیار بوده است (الرأی العام ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۷).

یک‌قلم‌ناقابل! از چنین برکاتی ضرر و زیان کشورهای صادرکننده نفت از بابت تنزل قیمت نفت در اثر سیاستها و خیانت‌های خمینی است که به‌صدها میلیارد دلار بالغ می‌شود. هم‌چنین از آن‌جا که مجموعه ضرر و زیان مادی و مالی ایران از بابت جنگ متجاوز از ۶۰۰ میلیارد دلار است، معلوم می‌شود که خمینی محققاً بیش از ۲ برابر مجموعه درآمدهای ایران از محل صادرات نفت را (که از آغاز تا امروز حدود ۲۷۰ میلیارد دلار می‌شود) دستخوش شعله‌های تنور جنگ ضدمیهنی خود نموده است. این درحالی است که بنا به تصریح مقامات و رسانه‌های رژیم، ۷۰ درصد جمعیت کشور در فقر شدید به‌سر می‌برند و در اسناد محرمانه حکومتی «بسیار محروم» یا «ضربه‌پذیر شدید» توصیف شده‌اند. از جمله حدود ۵ میلیون نفر از جمعیت کشور روزانه ۶ تومان درآمد دارند. قیمت سیب‌زمینی در تهران ۳۷ الی ۴۰ تومان است و با آن ۶ تومان فقط می‌توان روزانه ۱۵۰ الی ۱۶۲ گرم (یعنی حدود ۲ سیر) سیب‌زمینی خرید. جالب این است که آخوندمشکینی، رئیس مجلس خبرگان خمینی، اخیراً از بابت سیب‌زمینی هم آب‌پاکی روی دست همه مردم ریخت و در نمایش جمعه قم (۷ بهمن)، به‌هنگام ارائه بیان ۱۰ ساله حکومت خمینی، تأکید کرد که انگیزه انقلاب، ارزانی سیب‌زمینی نبوده است! به‌گزارش روزنامه‌های رژیم، آخوندمشکینی در همین سخن‌پراکنی «ضمن بیان دستاوردهای انقلاب»، با اشاره به‌نامه خمینی به‌رهبر اتحاد شوروی، افزود: «انقلاب ما جوئی را به‌وجود آورد که نامه پیامبرگونه امام امت بزرگترین شخصیت شرق جهان را به‌حیرت واداشت (که) خود از نشانه‌های بسیار پربار است که از انقلاب حاصل شده

است!» وی در پایان از علما و روحانیون تقاضا نمود با حضور در جبهه‌ها نیازهای روحی برادران را تضمین نمایند؟! (رسالت ۸ بهمن). از این که سبب زمینی کیلویی ۴۰ تومان و پیاز کیلویی ۳۵ تومان شده است «حیرت» نکنید. اینها تازه ارزانترین چیزها هستند. کیهان ۸ بهمن نوشته که: خیار کیلویی ۱۱۰ تومان است و قیمت یک عدد روسری به ۳ الی ۴ هزار تومان می‌رسد.

آن چه به راستی جای حیرت دارد وقاحت و دریدگی فوق تصور آخوندهای خمینی صفت است. در شرایطی که تمام دنیا به زهو وارد رفتگی رژیم خمینی پی برده‌اند و روزی نیست که در مطبوعات مختلف ده‌ها مقاله و تفسیر در مورد بی‌ثباتی و وضعیت متزلزل و آشفته رژیم خمینی منتشر نشود؛ رفسنجانی در جمعه بازار ۱۴ بهمن مدعی «تثبیت» رژیم شد و اضافه کرد که در روی کره زمین هیچ کشوری به اندازه ایران «مستقل و آزاد» نیست! و «مردم از انقلاب راضی و به آن وفادارند، اکثریت عظیم توده‌های ایرانی پشت سر رهبر خودشان هستند». قبل از رفسنجانی، آخوند محترمی، وزیر کشور خمینی، هم مدعی شده بود «دموکراسی‌یی که در جمهوری اسلامی انجام شده بهترین نوع در جهان است» (کیهان ۱۲ دی ۱۳۶۶) و «مردم در ایران آزاد هستند و از هیچ چیز جز خدا نمی‌ترسند!» (کیهان ۶ بهمن ۱۳۶۷).

تازه خوب است که ضمن همین یک سال گذشته، رژیم جنایتکار خمینی به خاطر کثرت شکنجه و اعدام، بارها در مجامع مختلف بین‌المللی، به استناد انبوه مدارک و اسناد ارائه شده از سوی مقاومت ایران، محکوم شناخته شده است؛ از مجمع عمومی ملل متحد گرفته تا کمیسیون جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیتها و سازمان بین‌المللی کار. در همین چندماه بعد از آتش‌بس، حدود ۱۸۰۰ شخصیت سیاسی و نماینده پارلمان از دهها کشور جهان در حمایت از اقدامات مقاومت ایران با ارسال نامه به دبیر کل ملل متحد، موج فزاینده اعدامها توسط رژیم خمینی را قویاً محکوم نموده‌اند. از ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ تا امروز من در مجموع بیشتر از ۳۳ هزار نامه و سند کتبی از سازمانها و احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها و سندیکاها و تشکلهای مختلف، شخصیتهای سیاسی،

نمایندگان پارلمان و سنا و مقامات دولتی کشورهای مختلف جهان دایر بر محکومیت سرکوبگری و جنگ‌طلبی خمینی دریافت کرده‌ام. در این میان، نزدیک به ۱۰۰۰ مورد از اخراج رژیم خمینی از سازمان ملل متحد به‌خاطر کثرت جنایاتش حمایت کرده‌اند و در ۱۸۵۰۰ مورد نیز بر حمایت از مقاومت ایران رسماً تأکید شده است. حالا به‌رغم همه این رسوایی جهانی، رژیم خمینی مدعی است که آزادترین کشور جهان در روی کره زمین است. ببینید که اگر این محکومیتها نبود چه می‌گفت!

راستی که خمینی و مزدوران دربارش در دروغ‌گویی و شیادی هیچ حدومرزی نمی‌شناسند: رفسنجانی در فردای عملیات فروغ جاویدان مدعی بود که تلفات رژیم به ۴۰ نفر هم نرسیده است! بعد وقتی که «صدای مجاهد» روی اعترافات ارگانهای مختلف رژیم که حاکی از هزاران تلفات بود انگشت گذاشت و انبوه اسامی را بر ملا کرد، آدمهای رژیم در راهروهای ملل متحد کاست ویدئو به‌دست، دربه‌در دنبال این و آن افتاده بودند تا به‌استناد فیلمبرداریهایی ما، خودشان واقعیت ۴۰ هزار کشته را ثابت کنند و می‌گفتند که اینها (ارتش آزادیبخش ملی) ما را بیچاره کردند و اگر خشونت به‌خرج نمی‌دادیم سرنگون می‌شدیم... در روزهای اخیر شنیده‌ام که برای کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، مجدداً کاست ویدئو و مقدار فراوانی فیلم در همین رابطه ارسال کرده‌اند. می‌بینید که رژیم ابتدا تا آن‌جا که بتواند تلفاتش را تکذیب می‌کند، ولی بعد، بالاخره در یک‌جا ناگزیر از اعتراف می‌شود. در اواخر اسفند پارسال هم در جریان محکومیت رژیم در چهل و چهارمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، نماینده خمینی با سوز و گداز می‌گفت که مجاهدین «فعالتهای نظامی خود را افزایش داده و ظرف یک سال گذشته ۸۴۰۰ نفر از نیروهای ما را کشته و ۸۴۵ نفر را اسیر گرفته‌اند. متأسفانه تعداد زیادی از زندانیان آزاد شده به‌مجاهدین در عراق، اروپا و آمریکا پیوسته‌اند».

نمونه دیگر دروغ‌گوییهای نجومی آخوندهای حاکم، آمار و ارقامی است که از تظاهرات و نمازهای جمعه و حمایت‌های خیالی مردم و آرای تقلبی ریخته شده در صندوقهای انتخاباتیشان ارائه می‌دهند. هرچه رژیم بیشتر منفور می‌شود، اعداد و ارقام

مربوط به شرکت مردم در صحنه‌سازیهای انتخاباتی را بیشتر بالا می‌برد، هم‌چنان‌که با وقاحت تمام، گردهماییهای چندهزارنفره را با افزودن ۳ صفر، در ابعاد میلیونی قالب می‌کنند. اخیراً روزنامهٔ دفولکزر کرات (۱۲ بهمن) نوشته بود که در نماز جمعهٔ اردیبهلی نصف زمین فوتبال دانشگاه تهران خالی بود و تعداد شرکت‌کنندگان نهایتاً از حدود ۷ هزار نفر بیشتر نشد. هفته‌نامهٔ فرانسوی لوپوئن (۱۰ بهمن) دربارهٔ همین نماز جمعه اضافه کرده بود که: «نه شعارها، نه مشت‌های بلندشده، نه شور و شوق خودجوش ساختگی زندانیان عراقی که نام خمینی را می‌برند، امروز قادر به مخفی‌ساختن حقیقت نیستند. صفوف این مسجد موقت به طرز نومیدکننده‌یی خالی به نظر می‌آیند...» آن‌گاه خبرنگار از خودش می‌پرسد: «مردم ایران که ۱۰ سالی است گرفتار اسلام (خمینی) هستند، کجا مخفی شده‌اند؟» سپس پاسخ می‌دهد که: «علیرغم محرومیتها، اقتصاد فقر و کمبود و دستمزدهایی که در مقابل ۸۰ درصد تورم واقعی لرزان می‌باشند، حکومت روحانیون البته می‌تواند روی طرفداران روزهای اولش هم‌چنان حساب کند. ولی صدای درهم‌شکستن (استخوانها) به گوش می‌رسد». مقالهٔ این خبرنگار، که اوضاع ایران و رژیم خمینی را در همین روزها از نزدیک مشاهده کرده، تحت عنوان «ایران- ورشکستگی خمینی» است که در ضمن آن تصریح می‌شود «اگر دیکتاتور هم‌چنان می‌تواند روی طرفداران روزهای اول خودش حساب کند (بخوانید روی چماقداران و جنایتکاران خلص) مردم... دیگر به امام و انقلابش باور ندارند».

خبرنگار واشینگتن‌پست نیز روز ۱۴ بهمن از تهران گزارش داد که: «منابع مختلف دیپلماتیک و ایرانی امروز گزارش کردند که هیچ‌گونه تظاهرات خودجوشی در این پایتخت ۱۲ میلیونی، که ۱۰ سال پیش مملو از شور انقلابی، طغیان و درگیریهای خشونت‌آمیز با نیروهای امنیتی شاه بود، وجود نداشت». خبرنگار دیگری که از کانادا برای شرکت در جشنهای دههٔ موسوم به فجر خمینی به تهران رفته بود، در روزنامهٔ کانادایی گلوب‌اند‌میل (۱۳ بهمن) مشاهدات خود را چنین منعکس کرده است: «۱۰ سال پیش وقتی میلیون‌نفر از بازگشت یک روحانی سالخورده و مرموز از تبعید استقبال

می کردند، خیابانهای پایتخت ایران پر از ازدحام بود... دیروز درست ۱۰ سال پس از بازگشت خمینی، فضای تهران شادمان نبود. جیره بندی، زمستان بسیار سرد، خاموشیهای مکرر که به صورت امر رایج درآمده، چشم انداز خردکننده سالهای پرهزینه بازسازی و ناامیدی فراوان به خاطر پایان بدون برد جنگ، همه و همه تأثیرات خود را باقی گذاشته اند. چند آتشبازی، سخنرانی رئیس جمهوری برای جمعیت دستچین شده‌یی از وفاداران مراسمی در گورستان که ورود به آن برای خبرنگاران میهمان ممنوع بود، سالگرد بازگشت خمینی را مشخص می کردند. هیچ نشانی از جشنهای توده‌یی و خودانگیخته وجود نداشت... فیلمبرداران غربی را به تماشای کاروان موتوری ده‌هماشین پلیس برده بودند که با چراغهای روشن حرکت می کردند و صندلیهای پشت آنها مملو از کودکان قربانیان جنگ بود که پرچم تکان می دادند. اما کمتر کسی در پایتخت در هنگام عبور این ماشینها مکثی می کرد که تماشا کند...» یک خبرنگار هلندی هم طی گزارش خود از تهران از قول یک جامعه شناس، در مورد رژیم خمینی می نویسد: «تمام سیستم مانند یک ستون است. اگر یک سنگ آن را برداری تمام ستون درهم می شکند» (دفولکر کرانت، ۱۵ بهمن ۱۳۶۷). حال با این تفصیل بگذارید رژیم خمینی هر چقدر می خواهد درباره ثبات و حمایتهای مردمی میلیونیش داد سخن بدهد!

البته اگر تمام مردم ایران در اثر کثرت جنایتها، اعدامها و خرابکاریهای دارودسته خمینی در این ایام، به گواهی همه خبرنگاران خارجی که از داخل ایران اوضاع را گزارش کرده اند، غمزده و ناراحت اند و خبری از شور و نشاط و سرزندگی نیست، هستند جماعتی که، برخلاف عموم مردم، از اوضاع راضی هستند. این جماعت همان آخوندهای خمینی صفت اند. در دیماه گذشته خامنه‌ای، رئیس جمهوری خمینی، سفری به استان لرستان کرد و در پایان آن یک مصاحبه رادیویی انجام داد. خامنه‌ای در این مصاحبه بعد از اشاره به محرومیت‌های مردم در لرستان - که در همین رابطه هم از او سؤال شده بود- گفت که در آنجا «خوشبختانه روحانیون سرزنده و بانشاطی من یافتیم». البته، آخوندهای خمینی صفت تنها کسانی هستند که این روزها در میهن غرقه به خون ما

«سرزنده و بانشاط» هستند، ولی سرزند گیشان زیاد طول نخواهد کشید.

برگردیم به بحث خودمان: نمونه دیگر دروغگوییهای حیرت‌انگیز خمینی، مربوط به مناسبات بین‌المللی و این کنگره‌ها و اجلاس‌هایی است که آنها را با بوق و کرنا علم می‌کند. به عنوان مثال هرازگاهی یک کنگره یا اجلاس یا سمینار و کنفرانس «جهانی» تحت عنوان اسلام‌شناسی و اسلام‌شناسان و علمای بلاد راه می‌اندازد. یکبار آن قدر افتضاحش بیرون زد که یکی از مزدوران خود رژیم - آخوند حجتی کرمانی - نوشت که بابا این چه وضعی است که یک‌مشت «بقال و چغال» بی‌سروپا را به عنوان مفتی و مرشد و اسلام‌شناس و محقق از چهار گوشه جهان جمع می‌کنیم و می‌آوریم و کلی پول خرج می‌کنیم و به آنها می‌خورانیم و بعد هم که به کشورهای خودشان رفتند به ما فحش می‌دهند!

در مورد خبرهایی هم که رژیم از مناسبات بین‌المللیش می‌دهد، بی‌حدومرز دروغ می‌گوید و جعل می‌کند و این امر تا به حال در موارد متعدد به اعتراضات رسمی از جانب کشورهای مربوطه هم منجر شده است. خلیها هم البته به روی خودشان نمی‌آورند، مگر این که مجبور شوند و در محظور شدید قرار بگیرند. به عنوان مثال پارسال خمینی یکی را فرستاده بود بنگلادش با رئیس‌جمهوری آنجا ملاقات کرد. در بازگشت، رادیو رژیم خمینی کلی خبر از قول رئیس‌جمهوری بنگلادش به حمایت از رژیم خمینی و جنگ‌طلبی او جعل کرد. افتضاح آن قدر بالا گرفت که دولت بنگلادش تاب نیاورد و سخنگوی آن کشور رسماً اعلام کرد که گزارشهای رادیو خمینی «تماماً ساختگی موزیانه و جعلی... بود». سخنگوی دولت بنگلادش افزود که نماینده خمینی رئیس‌جمهوری بنگلادش را «به طور کوتاه و مختصر ملاقات کرده تا چکی به مبلغ ۱۵ هزار دلار را به عنوان کمک به خیریه اورژانس سیل بنگلادش تقدیم نماید. رئیس‌جمهوری (بنگلادش) نیز هرگز در مورد چیز دیگری به جز سیل (با نماینده خمینی) صحبت نکرده است». عین همین خبری را که خواندم، خبرگزاری رویتر نیز به تاریخ ۱۳ شهریور ۱۳۶۶ مخابره کرده است.

اما فکر نکنید که رژیم خمینی فقط در بالا بردن ارقام و اعداد مهارت دارد، وقتی منافعش اقتضا کند مثل آب خوردن می‌تواند یک میلیون را یکصد هزار جلوه بدهد، از جمله در مورد تلفات جنگ: چنان که می‌دانید رژیم خمینی از آغاز از اعلام عدد و رقم تلفات عملیات جنگیش طفره می‌رفت و رفسنجانی هم به‌صراحت می‌گفت که ما عدد و رقم اعلام نمی‌کنیم تا «مورد سوءاستفاده دشمنان» قرار نگیرد. همین رفسنجانی، وقتی واحدهای ارتش آزادیبخش در عملیات فروغ جاویدان هنوز به‌قرارگاه‌هایشان برنگشته و در صحنه نبرد بودند، در جمعه‌بازار آن ایام از ما رقم شهدایمان را می‌خواست!

به‌رحال سرانجام رژیم در شهریورماه گذشته، از طریق وزیر ارشادش تعداد قربانیان جنگ ۸ساله را در منتهای وقاحت فقط ۱۲۳,۲۲۰ نفر اعلام کرد. این عدد آن‌قدر خلاف انتظار بود که همان روز همه خبرگزاری‌های دنیا گفتند که این آمار چندبرابر کمتر از تخمین‌های تحلیلگران نظامی است. یکی دویروز بعد هم دیدیم که روزنامه اطلاعات رژیم، از قول همان وزیر ارشاد خمینی نوشته است که حدود «۱,۰۰۰ نفر» هم به‌دست مجاهدین «ترور» یا بر اثر «بمباران و موشک‌باران رژیم صدام» کشته شده‌اند. نحوه آماردهی رژیم را می‌بینید؟ واقعیت این است که تعداد کشته‌ها و معلولین و مجروحین جنگ در طرف ایران متجاوز از ۲ میلیون نفر است. برخی منابع خارجی تعداد افرادی را که حین جنگ ناقص‌العضو شده‌اند ۶۵۰ هزار نفر برآورد کرده‌اند (از جمله پوریس فراشیک دفولکز کرانت ۱۵ بهمن). بنا به اعتراف خود مقامات رژیم تاکنون صد‌ها میلیون دلار فقط از کشورهای خارجی برای معلولین جنگ دست‌وپای مصنوعی خریداری شده که به‌روشنی گویای ارقام عظیم تلفات و صدمات ایران در جنگ می‌باشد. به‌علاوه در همین روزهای اخیر، بنیاد موسوم به مستضعفین، که دستگاه بسیار عریض و طویلی است، تغییر نام داده و تحت نظر نخست‌وزیر خمینی عمدتاً به‌امور معلولین جنگ اختصاص یافته است. به‌خاطر داریم که در اواخر سال ۱۳۶۴ بنیاد موسوم به شهید به‌خمینی گزارش کرده بود که می‌تواند ۲۲۰ هزار خانواده قربانیان جنگ را به ملاقات خمینی بیاورد، که البته این رقم فقط دوسوم خانواده‌های ثبت‌شده تا آن زمان را دربرمی‌گرفت. در

۱۵دیماه گذشته معاون امور جنگ وزارت آموزش و پرورش خمینی اعلام کرد که از دستگاه آموزش و پرورش در طول جنگ متجاوز از ۵۷۰ هزار نفر به جبهه‌ها اعزام شده‌اند که ۴۴۰ هزار نفر آنها دانش آموز بوده‌اند و افزود که ۱/۳ میلیارد تومان «فقط وجوهات نقدی بود که از مدارس جمع آوری کردیم و به جبهه‌ها فرستادیم». وی هم چنین فاش کرد که در رابطه با معلولین مربوطه فقط در تهران ۵ آسایشگاه مجتمع و ۷۵ بیمارستان به خدمت گرفته شده است. همین مزدور در تاریخ ۵ مهرماه گذشته، به شرح مندرج در روزنامه جمهوری اسلامی خمینی، اعلام کرده بود که در جبهه‌های جنگ: «۹۰ درصد خط شکنها» را دانش آموزان و فرهنگیان تشکیل می‌دادند. می‌بینید که خمینی، بعد از آن انقلاب به اصطلاح فرهنگی در سال ۱۳۵۹ و سرکوب دانشگاهها، چه خدمات ذیقیمت دیگری هم به دانش و فرهنگ کشور کرده است! برای همین هم هست که به شدت از باز شدن سر سؤال و جواب درباره جنگ وحشت دارد و بزدلانه چاره‌ی جز قتل عام زندانیان بی دفاع ما نیافته است، که البته در این جا هم از بیان عدد و رقم زندانیانی که اعدام کرده می‌ترسد و دم نمی‌زند.

چندروز پیش از آخوند محشومی، وزیر کشور خمینی، در یک مصاحبه‌ی با خبرنگاران خارجی، عدد و رقم اعدامهای ماههای بعد از آتش بس را پرسیده بودند. با جبن تمام گفته بود: «تعداد مشخصی در دست نیست. یک سری از آنها در درگیری عملیات مرصاد کشته شده‌اند، عده‌ی هم بعد از عملیات مرصاد اعدام شدند. چون خود آنها تعدادی از اجساد را از منطقه عملیاتی مرصاد خارج کردند و تعدادی هم سوخته شدند نمی‌توان به طور دقیق تعداد کشته شدگان... را مشخص کرد». می‌بینید چقدر وقیح و دریده و در عین حال بزدل و ترسو و حقیرند؟ این جماعت خمینی را من از آن سالهای زندان شاه خوب می‌شناسم. به ژستهای قدرت مدارانه و شاخ و شانه کشیدنهای امروزشان از موضع حاکمیت پربها ندهید. اینها وقتی در موضع حاکمیت و حکومت نباشند و زورشان به زندانیان بی دفاع نرسد، آن قدر خوار و خفیف و ذلیلند که حد ندارد. آن قدر با گردن کج و دست بسته مجیز بازجویان ساواک را می‌گفتند

که حد نداشت. خلیه‌هاشان هم در همان سالها عفونامه نوشتند و ۳ بار «سپاس شاهنشاهی» گفتند و از زندان بیرون رفتند. در شرایطی که در زندان اوین هیچ‌یک از مجاهدین و چریکهای فدایی ملاقاتی نداشتند، و اگر تصادفاً یک‌دانه پرتقال به‌دست می‌آمد بعضی وقتها بین ۱۰ تا ۲۰ نفر تقسیم می‌کردیم، شکم‌چرانی اینها که در سازش کامل با دژخیمان ساواک بودند، مضحکه و مضمثرکننده بود. همین رفسنجانی و لاجوردی و عسگراولادی، به‌خاطر هم‌خط‌شدن با ساواک و طینت به‌غایت ارتجاعیشان، به‌شدت در اوین منفور و ازجانب مجاهدین بایکوت شده بودند. ولی بعد، همینها که به‌قدرت رسیدند هیچ‌خدایی را بنده نبودند و دمار از روزگار مردم درآوردند. همینها که در طول سالیان، با جنت‌مکانی و تنزه‌طلبی ریاکارانه، خلق‌الله را از کمترین معصیت پرهیز می‌دادند و برسر مخرج سین و صاد و نحوه تلفظ ضاد و ظا خلایق را بازی می‌دادند، بنابر گزارشهای دقیق هفتادوچندنوع شکنجه ابداع کردند و از ۳۰ خرداد سال ۶۰ به‌بعد بیش از ۹۰ هزارتن از رشیدترین فرزندان این آب‌و‌خاک را از دم تیغ گذراندند. جنایات و پلیدیها و تجاوزات این قوم در حق زنان ما به‌راستی در هیچ‌کجای تاریخ سابقه ندارد. خیلی از گزارشها در این باره را آدم نمی‌داند چگونه و با چه‌زبانی و با چه‌کلماتی بازگو کند. این پلید ضدبشر که زنان را به‌بهانه بدحجابی ۷۴ ضربه شلاق می‌زند، خودش در زندانهایش با زنان ما رفتاری می‌کند که تاکنون بسا پدران و مادران پس‌از و قوف به‌آن یا به‌دنبال دریافت خبر اعدام جگرگوشه‌هایشان، سگته کرده و در گذشته‌اند.

آری به‌قول اشرف شهید، جهان خبردار نشد که بر ملت ما چه گذشت. مرگ بر خمینی و ننگ بر هر آن‌که همسو و هم‌خط او یا به‌درجه‌یی از درجات، همراه اوست و افتخار بر آنان که در برابر چنین رژیم‌ری می‌که ننگین‌تر از او در تاریخ نبوده، به‌مقاومت و جانبازی و نبرد آزادیبخش برخاسته‌اند.

هموطنان،

در سالهای گذشته اغلب به‌مناسبت سالگرد انقلاب ضدسلطنتی، بیلانی از عملکردهای

رژیم خمینی را در زمینه‌های مختلف ارائه می‌دادیم. گردآوری نمونه‌ها و اعداد و ارقام مخفی و علنی در زمینه‌های گوناگون و سرجمع کردن آنها نقش روشنگرانه داشت. اما اکنون، به دنبال آتش‌بس و واردشدن رژیم خمینی به مرحله سرنگونی، از سروروی رژیمی که نقطه اتکای جنگ طلبانه خود را از دست داده و آن سرپوش و پرده ساتر را ندارد، فاکت و نمونه و آمار و ارقام روشنگر می‌بارد. به نحوی که در جریان تشدید مخاصمات درونی حکومت و بالا گرفتن دعوی داخلی گرگها، هرروزنامه رژیم را که بردارید، یکی دست دیگری را رو کرده و حالا افتضاحات پنهان‌ناکردنی رژیم، مشام خودش را هم آزار می‌دهد. از جمله درباره گوشه‌یی از بیان ۱۰ساله حکومت خمینی خودشان معترفند درحالی که جمعیت کشور به بیش از ۵۳ میلیون نفر رسیده است، «تولید پنبه کشور به کمتر از یک سوم ۱۰سال پیش کاهش پیدا کرده، تولید چغندرقد نصف شده، گندم وارداتی به ۴ برابر ۱۰سال پیش افزایش یافته. تولید برنج بیش از یک دوم تقلیل یافته، تولید مس به کمتر از یک دوم رسیده، تولید کارخانجات صنعتی به کمتر از دو سوم ظرفیت قبلی رسیده و درآمد سرانه به یک ثلث ۱۰سال قبل سقوط کرده است» (کیهان ۲۴دی). بگذریم که از لحاظ تولیدات صنعتی شواهد بسیاری در دست است که: صنایع کشور با یک سوم ظرفیت قبلی (و نه با دو سوم) کار می‌کنند، یعنی تولید صنعتی به یک سوم ۱۰سال پیش سقوط کرده است و این را برخی مقامات و رسانه‌های رژیم نیز آشکارا اعتراف کرده‌اند. روزنامه‌های رژیم خود از «میزان استقراض دهشت‌انگیز دولت از سیستم بانکی، که رقم آن به مرز یک هزار میلیارد تومان رسیده است» دم می‌زنند و اضافه می‌کنند که «بودجه سال ۱۳۶۸ و متمم سال ۱۳۶۷ نشانگر واماندگی دستگاه بودجه‌بندی و برنامه‌ریزی جامعه است» (اطلاعات ۱۲بهمن).

در همین اثنا خبرگزاری رویتر این خبر را به سراسر جهان مخابره کرد که به دنبال انتشار ارقام مربوط به بدهی داخلی دولت ایران به میزان ۱۴۰میلیارد دلار توسط روزنامه رسالت، ۱۳۷ نماینده مجلس خواستار پیگرد قانونی روزنامه مزبور به اتهام خیانت و افشای اسرار کشور شدند.

بیچاره آن سرمایه‌داران و تاجران بین‌المللی که فکر می‌کردند بعد از آتش‌بس آب زیادی برایشان گرم خواهد شد و لذا، با کیسه‌های بزرگی که دوخته بودند، شتابان به ایران رفتند تا شاید از نمد بازسازی (به‌شیوه خمینی) کلاهی به آنها برسد. اما بسیاری از آنها که به قول فرانکفورتر آلگماینه (رادیو کلن ۷مهر)، گمان می‌کردند «در ایران جنگ‌زده آن‌چنان امکانی ایجاد شده که هر کس به‌دلخواه می‌تواند برنامه‌های رؤیایی خود را پیاده کند و با جیبهای پر از پول به کشورش بازگردد»، دست از پا درازتر بازگشتند. آخر نمی‌دانستند که اگر خمینی هنوز آهی در بساط می‌داشت به‌جنگ ادامه می‌داد و ناگزیر از گفتن «زهر خوردم» نبود! هم‌چنین نمی‌دانستند که: «ملایان» سرکنگین را خورده‌اند، کوزه‌اش را نیز با خود برده‌اند! به قول خمینی، آن‌چنان که در نامه (دلجویانه) اخیرش به موسوی اردبیلی نوشته بود، معلوم می‌شود که این آقایان تاجران بین‌المللی هم در شمار کسانی هستند که «با فرهنگ حوزه سروکار نداشته‌اند...»!

در همین جا ضروری می‌دانم از سوی مقاومت ایران خطاب به همه طرف حسابهای خارجی رژیم خمینی تصریح کنم که درمقابل تعهدات و امضاهای این رژیم نامشروع، مردم ایران در آینده هیچ تعهد و التزامی نداشته و نخواهند داشت.

درباره دزدیها و چپاولهای رژیم آخوندی نیز اعداد و ارقام آن‌چنان نجومی و حیرت‌انگیز است که گاه در خیال هم نمی‌گنجد. به گفته رئیس سابق سازمان برنامه و بودجه رژیم، یک‌قلم متجاوز از ۱۰۰ میلیارد دلار از درآمد نفت این سالها را بالا کشیده‌اند. برخی از حسابهای بانکی سردمداران رژیم در کشورهای خارجی با صد‌ها میلیون دلار پول غارت‌شده موجود در آنها، اکنون راه به‌مطبوعات برده و قطره‌یی از دزدیهای امثال احمد خمینی و رفسنجانی و دیگر اذنانب خمینی برملا شده است. یک‌قلم دیگر حدود ۱۰۰ میلیارد تومان سپرده‌های مردم در صندوقهای به‌اصطلاح قرض‌الحسنه است که، بنا به تصریح یک‌نماینده مجلس خمینی، بلعیده شده است (رسالت ۲۷ مهر ۱۳۶۷).

روزنامه اطلاعات رژیم به تاریخ ۲۷ مهرماه نیز از یک‌قلم سوءاستفاده آخوندها و تاجران باند خمینی پرده برداشت که می‌توانست «به‌مدت ۳ماه، با برآوردهای شورای

عالی پشتیبانی جنگ، ۷۵۰ هزار نفر را... با تجهیزات و خورد و خوراک و حقوق کافی در جبهه‌ها تأمین کند». در همین تاریخ یک نماینده مجلس خمینی فاش کرد که «حجم نقدینگی موجود در بخش خصوصی - که عمدتاً همین تجار بزرگ هستند- هفتادبرابر موجودی در بخش تعاونیهاست». حتی ارگان پاسداران و ساواک خمینی در خارج کشور، که مأمور جذب و سرپرستی سیاسی متحدان بالفعل خمینی علیه مقاومت است، در تاریخ ۲۸ دیماه اقرار کرد که کمتر از یک درصد جمعیت کشور متجاوز از ۸۰ درصد ثروت کشور را در دست دارند و «بخش کلان» از شهریور ۵۹ تا آخر سال ۶۵، در حدود ۷۰۰ میلیارد تومان مالیات پرداخت نشده به دولت بدهکار است. البته مزدوران دزد بزرگ جماران فراموش کرده‌اند بنویسند که اینها همه از دولت سر «امام مستضعفان» است! گفتمنی است که آخوندهای خمینی صفت، علاقه حیرت‌انگیزی هم به دلار دارند، چون ظاهراً گلوی حضرات را برای کشیدن عربده‌های «ضداستکباری» خوب صاف می‌کند! شاید هم خودشان بهتر از هر کس دیگر حس می‌کنند که رفتنی هستند و از حالا صندوقها را برای روز مبادا پر از دلار می‌کنند. به‌رحال در این سالها سعی داشتند که از پول تراکتور مونتاژ داخلی گرفته تا پول بلیط هواپیما، همه را حتی‌الامکان به دلار وصول کنند. به‌طوری که مدتی در بین مردم تهران این طنز تلخ رواج داشت که روزی می‌رسد که سبزی خوردن را هم باید با شعار «مرگ بر شیطان بزرگ» به دلار خریداری کنیم!

وضع کار و مسکن و آموزش و برق و بهداشت و ورزش و خدمات عمومی در رژیم خمینی هم آنقدر عیان است که حاجت به بیان ندارد و همه مردم آن را از بام تا شام با گوشت و پوست خودشان لمس می‌کنند. فقط برخی نکات را که مقامات و رسانه‌های رژیم به‌صراحت در این زمینه‌ها اذعان کرده‌اند، خاطر نشان می‌کنم:

- مطابق نوشته‌های روزنامه‌های خود رژیم «۵/۱۴ میلیون نفر بالای ۲۰ سال در بیکاری و بیکاری مخفی به‌سر می‌برند» (کیهان ۲۴ دی ۱۳۶۷) و روزبه‌روز هم بر تعداد آنها افزوده می‌شود. آنهایی هم که کار دارند و دارای درآمد و دستمزد ثابت هستند

قدرت خریدشان در دوران حکومت خمینی به کمتر از یک‌دهم ۱۰ سال پیش تنزل یافته است.

- دست کم ۱۵ میلیون نفر بی‌خانمان و فاقد مسکن هستند.

- اجاره‌بها بخش اعظم درآمد خانواده‌ها را می‌بلعد و در زمان خمینی ۱۰ تا ۱۵ برابر افزایش یافته است. به خاطر گرانی مسکن، در بسیاری موارد ۲ یا ۳ خانوار فقیر و محروم در یک اتاق زندگی می‌کنند.

- بیش از ۵۲ درصد از جمعیت ۶ سال به بالای کشور از سواد و آموزش محرومند. ۲۰ هزار روستای کشور مدرسه ندارند. در برخی مناطق تهران کلاسهای درس مدارس ۳ شیفتی یا ۴ شیفتی هستند و در خیلی از مدارس کلاسهای ابتدایی روزدرمیان تشکیل می‌شود. با توجه به افزایش جمعیت، هر هفته می‌باید لااقل یکصد مدرسه ساخته شود، زیرا هم‌اکنون یک میلیون و هشتصد هزار کودک لازم‌التعلیم هنوز موفق نشده‌اند به کلاسهای درس راه پیدا کنند.

- بر طبق آخرین محاسبات، حدود یکصد هزار معلم و ۲۰ هزار دبیر کم است. در هیأت‌های علمی دانشگاه‌ها نیز تقریباً جای ۱۰ هزار استاد خالی است و می‌گویند تا سال ۱۳۷۰ آموزش عالی می‌باید به‌استخدام ۱۴ هزار استاد جدید مبادرت ورزد. در چنین شرایطی ۴۰ درصد ظرفیت پذیرش دانشجو را در تمام دوره‌های تحصیلی به‌بسیج‌های خمینی اختصاص داده‌اند. مشاور رئیس‌جمهوری خمینی در مهرماه سال گذشته گفت: «با کلاسهای مواجه هستیم که با قواره‌های بین‌المللی سازگاری ندارد. استادان به کلاسهای ۲۵ نفری عادت کرده‌اند، ولی ناچاریم برای دانشجویان کلاسهای تا ظرفیت ۲۵ نفر داشته باشیم».

- در زمینه خاموشی‌های طولانی و مستمر برق (تا ۱۲ ساعت در روز در اغلب شهرها) نیز کافی است اشاره کنیم که نخست‌وزیر خمینی در اوایل مهرماه امسال گفت که اگر امکان افزایش تولید برق فراهم نشود «دچار یک‌تنگناهای عظیم اقتصادی در کشور خواهیم شد که چه‌بسا بتواند یک‌فلج کامل در کشور را حاکم کند و... منجر

به‌بحرانهایی بشود که فقط بحران اقتصادی نخواهد بود».

البته بار همهٔ این کمبودها به‌طور عمده برسر طبقات محروم و اقشار زحمتکش می‌شکند. به‌عنوان مثال: در نتیجهٔ خاموشیهای هرروزهٔ برق، جریان کار در کارگاههای مختلف متوقف می‌گردد و هزاران کارگر دست از کار می‌کشند و بلا تکلیف می‌مانند. قطع برق در رابطه با کارگران کارمزد و کنتراتی، دستمزد آنها را کاهش داده و ناچارند هرروز چندساعت بیشتر در کارگاه بمانند. هم‌چنین کارگران روزمزد نیز مجبورند بیشتر کار کنند و در روزهای تعطیل در کارگاه حاضر شوند... (کیهان ۴دی)

- در زمینهٔ بهداشت و درمان نیز حکومت خمینی رکورد شکسته است. آمار یونیسف حاکی است که در ایران روزانه ۳۶۵ کودک، به‌خاطر ابتلا به‌بیماریهای قابل پیشگیری به‌وسیلهٔ واکسن، از بین می‌روند (جمهوری اسلامی ۹ تیر). تعداد بیماران روانی از مرز یک‌ونیم میلیون نفر گذشته است. ۵۰۰ هزار نفر از آنان بایستی دائماً تحت کنترل باشند و یک میلیون نفر بقیه هم نیاز دارند سالی یکبار بستری و تحت درمان قرار بگیرند (کیهان ۱۳ بهمن).

برای این که با نحوهٔ معالجهٔ بیماران روانی بیشتر آشنا شویم، قسمتی از گزارش همین کیهان ۱۳ بهمن از مرکز روانپزشکی رازی در تهران را عیناً قرائت می‌کنم:

«در این محل انسانهای محروم و بیگناه به‌واسطهٔ بیماریشان، شاید بیشتر از هر کس کیفر می‌بینند! بیماران در این مرکز روانپزشکی حتی از ابتدایی‌ترین امکانات زندگی محرومند. اغلب کفش (دمپایی) ندارند، لباس ندارند، تخت برای خوابیدن ندارند، پتو و تشک ندارند، تغذیه ندارند. در این هوای سرد بخاری ندارند. دارو و درمان ندارند و خلاصه از همه چیز محرومند... مسئول و پرستاران بخش... گفتند بنویس که در این محل ظرف ۲ ماه گذشته به‌واسطهٔ سردی هوا، نداشتن لباس، غذا و... ۸ بیمار روانی جان خود را از دست داده‌اند... بوی تعفن امانان را بریده بود، در پرس‌وجو معلوم شد که محل آسایشگاه را تنها با آب تمیز می‌کنند و محلول ضد عفونی ندارند. تخت ندارند، تشک ندارند، گرما ندارند، و در این هوای سرد فقط یک بخاری دارند، سری هم به

اتاقهای سرد بخش زدیم. در هر کدام از این اتاقها از ۴ تا ۱۲ تخت چوبی دیده می‌شد که روی هر کدام فقط یک پتو وجود داشت و همان‌طور که ذکر شد از تشک خبری نبود. همان‌جا بودیم که غذا آوردند، غذا چه غذایی، برنج ساده که کمی رنگش سبز بود، یکی از پرستاران گفت: این است غذای بیماران! خورشفت اسفناج دوروز قبل را با برنج امروز قاطی کرده‌اند و به این صورت به بیمار می‌دهند و توقع دارند بیمار با این وضع خوب بشود...»

تعداد مبتلایان به جذام ۵۰ هزار نفر است که تنها یک پنجم آنان به اصطلاح تحت معالجه قرار دارند (اطلاعات ۸ بهمن). تعداد معلولین نیز از مرز ۲ میلیون نفر گذشته است. رئیس سازمان بهزیستی خمینی می‌گوید: «در حال حاضر حدود ۲ میلیون افراد معلول... در ۹۰۰ مرکز تهران و ۱۱۰۰ مرکز در سایر نقاط مختلف کشور تحت پوشش این سازمان می‌باشند» (ابرار ۲۴ دی ۱۳۶۷). در مورد وضع بیمارستانها در رژیم خمینی نیز کافی است اشاره کنیم که «اکثراً به علت نداشتن سرم، نخ بخیه و آماده نبودن بخش، بیماران را پذیرا نیستند» (اطلاعات گیلان و مازندران ۹ اسفند ۱۳۶۶).

گاه به بیماران قلبی ۳ سال بعد وقت می‌دهند، حال این که برخی از آنها معلوم نیست که تا ۲۴ ساعت بعد هم بتوانند زنده بمانند. وزیر بهداشت و درمان خمینی می‌گوید: بیمارستان قلب به برخی از افراد نوبت داده که در سال ۶۵ یا ۶۶ عمل جراحی شوند ولی تاکنون عمل نشده‌اند. عکسبرداری رنگی فقط درباره کسانی است که در حال مرگ باشند. کمبود پزشک و دارو امسال شدت بیشتری داشته و ما در مواردی برای مصرف داروی تاریخ گذشته، مجوز صادر می‌کنیم. سهمیه ارزی ما هر سال نسبت به سال قبل نصف شده. در راهرو یک بیمارستان، ۱۵ مریض ضربه مغزی را بستری کردند (کیهان ۳۰ فروردین ۱۳۶۷). یک نمونه هم از شهر کوچک فارسان بگویم که بیماریهایی نظیر سل، حصبه، تب‌مالت، مالاریا، آبله‌مرغان و یرقان در آن غوغا می‌کند و به نوشته روزنامه‌های رژیم ۲۵ درصد زایمانها، به خاطر عدم دسترسی به بیمارستان، به مرگ منجر می‌شود (جمهوری اسلامی ۲۴ مهر ۱۳۶۷). در روستای آبدانان لرستان

عمه‌زینب تنها چشم‌پزشک مردم محروم تمام آن منطقه است که مسافت طولانی را از شهرها و روستاهای اطراف طی می‌کنند تا عمه‌زینب خرده‌شیشه یا خاک‌ریزه را از چشم آنها خارج کند. وسایل پزشکی عمه‌زینب فقط دستهای اوست. در چنین شرایطی تولید دارو سال‌به‌سال پایین و پایین‌تر می‌آید. وضع پارسال خیلی خراب بود. امسال را هم می‌گویند که تولید دارو در ۶ ماهه اول سال به نسبت سال گذشته ۱۱ درصد پایین آمده (اطلاعات ۱۳ آذر ۱۳۶۷). در مورد شیرخشک مورد نیاز بچه‌ها؛ شب عید سال گذشته معاون وزارت بهداشت خمینی اعلام کرد که رژیم نمی‌تواند بیش از یک چهارم شیرخشک مورد نیاز را تأمین کند. ولی چندماه بعد ولیعهد خمینی مسأله را از اساس حل کرد و گفت: «پدران و مادران... از فرهنگ تحمیلی غرب و استفاده از امثال شیرخشک و غذاهای وارداتی که معمولاً وابستگی به خارج و از هم‌پاشیدگی خانواده‌ها را به دنبال دارد، حتی المقدور پرهیز نمایند!» (جمهوری اسلامی ۷ تیر ۱۳۶۷).

دیدید که رفسنجانی بی‌خود نگفته بود که در روی کره زمین هیچ کشوری به اندازه ایران مستقل و آزاد نیست! در همین جا خوب است از داروی رفع اعتیاد در رژیم خمینی هم ذکری بکنیم: اعدام و حلق آویز! چون خمینی هیچ درمان دیگری برای دردهایی که خود مسبب اصلی آنهاست، در چنته نداشته و ندارد. شمار معتادان حالا از ۳ میلیون نفر گذشته و خودشان می‌گویند و می‌نویسند که در ۷ سال بعد از انقلابشان نسبت به ۵ سال قبل از آن، کشف هرویین نزدیک به ۴۳۰۰ برابر، تریاک ۴۸ برابر و حشیش ۵۸ برابر بیشتر شده است.

- درباره ورزش و تربیت بدنی در حکومت خمینی هم فکر نمی‌کنم توضیحات زیادی مورد نیاز باشد. در ابتدای امسال رفسنجانی گفت: «در میان امکاناتی که صرف جبهه و جنگ شد از ورزش چیزهای زیادی گرفته شد» (اطلاعات ۷ دی ۱۳۶۷). قبل از او رئیس فدراسیون تیراندازی گفته بود: «۹۸ درصد امکانات فدراسیون تیراندازی در خدمت نیروهای انتظامی و نظامی می‌باشد» (رسالت ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۶). مدیر کل تربیت بدنی استان تهران نیز گفته: «در طول سال تمامی تأسیسات ورزشی استان تهران

برای استفاده پایگاههای مقاومت و نیروهای نظامی و انتظامی بالاخص در بخش شنا در اختیار آنها قرار گرفت» (جمهوری اسلامی ۸ اردیبهشت ۱۳۶۷). یک سال واندی پیش، رئیس فدراسیون وزنه برداری اعلام کرد که: «ما ۳ سال دیگر در سطح کشور حتی ۲۰ دستگاه هالتر سالم هم نخواهیم داشت» (رسالت ۸ اردیبهشت ۱۳۶۶).

مدیرکل تربیت بدنی وزارت کار می گوید: «طی ۴ سال اخیر چنان بلایی برسر وزنه برداری آوردند که وزنه برداران ما به مقام پنجم آسیا سقوط کردند». و هم چنین از ورزش کشتی «تنها یک چیز سمبلی» به جا مانده... (کیهان ۵ آبان ۱۳۶۷). پس بی جهت نبود که در مسابقات المپیک سئول ۴۱ نفر از مجموع ۷۱ ورزشکار اعزامی، در آزمایش سیاسی- عقیدتی رژیم خمینی مردود شدند و سفرشان لغو گردید و بعد هم به ازای هر ورزشکاری که به سئول رفت ۷ پاسدار محافظ فرستادند، زیرا از پیوستن قهرمانان ورزشی به مقاومت به شدت درهراس بودند.

- درمورد وضعیت خدمات عمومی در حکومت ۱۰ساله خمینی فقط به ذکر یک نمونه از اتوبوسرانی و حمل و نقل شهری اکتفا می کنیم: «شرکت واحد اتوبوسرانی به علت کمبود اتوبوس در سطح شهر تهران تنها قادر به جابه جا کردن ۴۹ درصد مسافرین شهری آن هم با شکلی پرسأله است» (کیهان ۶ بهمن ۱۳۶۷). زیرا خودشان می گویند که «امکانات حمل و نقل شهری امروز ما با ۱۵ سال پیش تفاوت نکرده است، حال آن که جمعیت ۵ برابر شده است» (اطلاعات ۹ مهر ۱۳۶۷).

هموطنان عزیز؛ اکنون با توجه به بیلان حکومت خمینی، خوب می توان فهمید که چرا خمینی که خودش خوب می داند که طی ۱۰ سال حکومتش چه به روز مردم آورده، چندی قبل هشدار داد که حالا که مشکلات بعد از جنگ یکی پس از دیگری رخ می نماید «گوش به تبلیغات دشمنان ندهند» و «تصور نکنند یادی نفوذی استکبار آمریکا دست از شیطنت برداشته اند، در هر جا و در هر مقوله یی احتمال حضور و کارشکنی آنان هست» و «باید با دقت مراقب بود که نکند دستی در کار باشد که تبلیغ کند جنگ تمام شد و وضع کشور فرق نکرد، مگر آثار جنگ ظرف یکی دو سال تمام می شود؟»

البته نباید فکر کرد که بعد از آتش بس وضع کشور هیچ تغییری نکرده است. علاوه بر تشدید شگفت‌انگیز سرکوب و اختناق، آن‌چنان که روزنامه‌های رژیم خمینی نوشته‌اند، قیمت برخی از اجناس نزدیک به ۲ برابر شده است. مثلاً «روغن ۴ کیلوونیم که زمان جنگ ۶۰۰ تومان بود الان بالای ۱۰۰۰ تومان (است)» (کیهان ۱۳ بهمن). در همین تاریخ روزنامه اطلاعات نوشت که وزیر کشاورزی خمینی به مناسبت اولین روز دهه فجر... با اشاره به این که کشاورزان در حال حاضر به خاطر تولید مواد غذایی ضرر می‌کنند، گفت: «با این که قیمت خرید گندم ۷۵ ریال تعیین شده است، اما هنوز هم تولیدکننده گندم ۴ ریال ضرر می‌کند. هم چنین خرید هر کیلو شیر با قیمت دولتی حدود ۲۵ ریال برای تولیدکننده اش ضرر به جا می‌گذارد. این در حالی است که تنها انگیزه باقیمانده برای تولیدکنندگان عشق و علاقه به انقلاب و کشاورزی است». عشق و عاشقی نسبت به انقلاب و خمینی و کشاورزی را می‌بینید؟ در هر کیلو شیر ۲۵ ریال ضرر روی دست تولیدکننده می‌گذارد!

راستش را بخواهید کارنامه سراسر سیاه و تباه حکومت ۱۰ ساله خمینی تماماً حاکی از درد و حرمان و سوز جگر ملت ایران است، از کارگر و دهقان گرفته تا کارمند و زن خانه‌دار و از پیر تا جوان. وقاحت ماورای تصور دژخیم را ببینید که بازهم برای مردم خط و نشان می‌کشد که «نکند دستی در کار باشد که تبلیغ کند جنگ تمام شد... مگر آثار جنگ ظرف یکی دو سال تمام می‌شود؟» این است خمینی که او را آزمایش «بودن یا نبودن» ایران و ایرانی توصیف کردیم. آیا در طول قرون و اعصار، رذالت و دنائت و پلیدی بیشتر از این، سفاکیت و شقاوتی وحشیانه‌تر از این و بی‌ناموسی سیاسی و عقیدتی مشمزن‌کننده‌تر از این وجود داشته است؟

هموطنان، مردم آزاده ایران

با ملاحظه کارنامه سراسر جرم و جنایت حکومت خمینی، آدمی ناگزیر به این فکر فرومی‌رود که مقصد و منظور و پیام نهایی خمینی و دارودسته او چیست؟ این مهم را

یکی از مزدوران او به‌روشن‌ترین و کوتاه‌ترین وجه ممکن به‌تازگی پاسخ گفته است. روزنامه جمهوری اسلامی خمینی به تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۶۷ درباره سخنرانیهای کنفرانس اندیشه به اصطلاح اسلامی در لندن، نوشت: «آخرین سخنران... دکتر کلیم صدیقی، مدیر مؤسسه اسلامی لندن، بود... وی افزود آن جهان‌بینی خاص امام خمینی که تعداد بسیاری مسلمانان به‌ویژه جوانان را در خارج از ایران شدیداً تحت تأثیر خود قرار داده همان تأکید مکرر امام به این‌که «مهم نیست که ایران نابود شود، مهم این است که اسلام (بخوانید خمینی) پیروز شود» است.»

آری، صدای مشکوکی که از لندن می‌آید، حرف آخر را زده است. حرف، به روشنی، همان‌طور که خود خمینی مکرراً تأکید کرده، این است که: «مهم نیست که ایران نابود شود، مهم این است که خمینی پیروز شود» و به‌سود ارتجاع و استعمار در قدرت بماند. یعنی که پیام پدیده خمینی در یک کلام همانا «نابودی ایران» است. و پرواضح است که هر کاری هم که خمینی تا به حال علیه ایران و ایرانیان انجام نداده، فقط به دلیل عدم توانایش بوده است و لاغیر.

اما درست برسر همین نقطه - یعنی نابودی ایران - مقاومت ایران به‌مثابه پاسخ تاریخ و خلق در زنجیر ایران به «مسأله وجود» وارد کارزار می‌شود. کارزاری شگفت، عظیم و خونبار که راستی در یک دهه گذشته در سراسر جهان بی‌نظیر و بی‌بدیل بوده است. چه کسی در دنیای بلوک‌بندی‌شده معاصر سراغ دارد که یک مقاومت واقعاً مستقل و عاری از هرگونه وابستگی، یکه و تنها و در محاصره انبوه رذیلت‌های داخلی و توطئه‌های بین‌المللی، این چنین به‌بهای رنج و رزم و خون‌فشانی بلاوقفه خود سرفراز و پایدار و روبه‌اعتلا بماند و با اقتدار فراینده به‌پیش برود، آن‌هم در جهانی که طی دهه گذشته شاهد نزول بسیاری جنبشهای انقلابی در آن بوده‌ایم؟ بگذارید صریح‌تر بگوییم: شرایط داخلی و بین‌المللی ما طی ۱۰ سال گذشته بغرنج‌ترین و خطرناک‌ترین شرایط ممکن برای یک مقاومت حقیقتاً مردمی و انقلابی بود. هر کس که از حساسیت استراتژیکی فوق‌العاده ایران و از ابعاد دجالیت و شقاوت خمینی مطلع باشد، در تأیید این حقیقت درنگ نخواهد

کرد. اما مقاومت ایران به‌یمن پاک‌باختگی و عقیده و ایمان رزم‌آورانش خوشبختانه توانست ضمن این ۱۰ سال آزمایشهای متعدد اصالت و بالندگی خود را پیروزمندانه از سر بگذراند و با وفاداری کامل به آرمانها و اصول استقلال‌طلبانه و آزادیخواهانه‌اش روبه‌جلو راه بگشاید، آن‌قدر که گاه جنبشهایی که از حیث امکانات مختلف به مراتب از ما دست‌بازتر داشتند، به کارآیی نظامی و تحرک سیاسی و بین‌المللی مقاومت ایران غبطه خورده‌اند. این مقاومت چه در صحنه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی هیچ‌گاه و در هیچ رابطه‌ی، اصول را قربانی مصالح روز خود نکرد، حال آن‌که در عرصه بین‌المللی چه‌بسا جنبشها، دولتها و رهبرانی که برای به‌دست آوردن منفعتی، هرچند محدود و گذرا، حتی از معجزگویی و ستایش خمینی ابا نمودند، اگرچه آن تعریف و تمجیدهای میان‌تهی از خمینی و رژیمش سراسر به‌زیان مردم ایران و مقاومت ایران بود. اما ما، در عین این‌که در هرپهنه‌ی به‌دنبال عالی‌ترین مصالح میهنی و مردمی خلق اسیرمان بوده و هستیم، هرگز به این شیوه‌ها تمسک نجسته‌ایم. این را به‌اختصار و اشاره و بدون هرگونه شرح و بسط گفتم، باشد تا در آینده، تاریخ قضاوت کند.

خلاصه کنم: به‌رغم تمامی پلیدیهای ایران‌سوز خمینی، ماندگاری و اصالت و آینده تابناک ایران‌زمین و خلق در زنجیر آن را در اعتلای مقاومت آن به‌وضوح می‌توان دید. از آن‌سو هرچه خمینی بر ابعاد دجالگری و شقاوتش می‌افزاید، از این‌سو آگاهی، هوشیاری، رزمندگی و فدای مقاومت اوج می‌گیرد، آن‌چنان‌که در عملیات بزرگ فروغ جاویدان لرزه بر ارکان هستی دژخیم انداخت. از آن‌سو وقتی خمینی در بخل و آز و حرص و حسد فرو رفته بود، از این‌سو رزم‌آوران رهایی با عملیات مقدس انتحاری و با تحمل انواع و اقسام شکنجه‌ها هزارهزار به‌میدان شتافتند و درس مروت و پاکبازی دادند، درس آزادی و جانبازی. و چنین است که امید و اعتمادهای خیانت‌شده و پیرشده توسط خمینی، در طول زمان و به‌آگاهانه‌ترین صورت احیا می‌شود، هرچند که برای کسب هرذره اعتماد و امید می‌بایست که جانها می‌دادیم.

در آن‌سو خمینی بود که با دجالیت محض در پاریس نشسته بود و همه‌سؤالات اساسی

راجع به نظم و نظام آینده و خطوط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آتی را به لطایف الحیل بی جواب می گذاشت تا هیچ کس از او نرنجد و شعار «همه با من» محقق شود. در این سو مقاومت ایران و شورای ملی مقاومت، با تکیه بر عزم پولادین و رزم بی امان مجاهدان و مبارزان راه رهایی، هیچ مسأله اساسی راجع به سرنوشت خلق را در ارتباط با این شورا و دولت موقت آینده بی پاسخ نگذاشت: از چند و چون مجلس مؤسسان آینده گرفته تا نحوه انتقال حاکمیت به مردم، و از حق خودمختاری مردم کردستان ایران گرفته تا حقوق انکارناپذیر اقلیتهای مذهبی، از رابطه دولت موقت با دین و مذهب گرفته تا حقوق و آزادیهای زنان و از طرح صلح تا خطوط کلی سیاستهای اقتصادی و اجتماعی دولت آینده و مبرم ترین وظایف آن. حال اگر کسی در حقانیت مطالبی که عرض شد، تردید دارد، به سادگی می تواند در یک تمرین نظری، شورای ملی مقاومت و ارتش آزادیبخش ملی ایران را از صفحه مختصات ایران امروز حذف کند و آن گاه بنگرد که در روی صفحه و در تعادل قوا و آرایش سیاسی موجود چه باقی خواهد ماند؟ جز خمینی و تشت و درهم ریختگی؟ جز فرصت طلبی و میوه چینی و خزیدن به زیرقبای خمینی یا همنواییهای «ضداستکباری» با او علیه مجاهدین و مقاومت؟ و سرانجام جز راه حلهای ارتجاعی و استعماری؟ بگذریم که ما پیوسته به مدعیان خاطر نشان کرده ایم که اگر کسی در برابر خمینی بیشتر و بهتر مقاومت می کند، اگر کسی خط مشی مبارزاتی مؤثرتر و کارآمدتری از نبرد آزادیبخش سراغ دارد و اگر کسی جانشین سیاسی ذیصلاح تر، همه جانبه تر، مشروع تر، مردمی تر و انقلابی تر از شورای ملی مقاومت می شناسد؛ قدمش به روی چشم. ما هم در کنار و همراه و یار شاطر او خواهیم بود. اما بی گمان اگر چنین چیزهایی در عالم واقع یافت می شد، تا به حال و در این ۷ سالگی که از ۳۰ خرداد می گذرد، آثار وجودی خود را مسلماً بارز کرده بود. از این رو ما باز هم ۴ سؤال اساسی و حیاتی و درعین حال ساده را، که پیوسته در مقابل همگان گذاشته ایم و هیچ کس را از پاسخ دادن به آنها گریزی نیست، تکرار می کنیم:

۱- آیا رژیم خمینی دشمن اصلی مردم ایران - تمام مردم ایران با هر مرام و مذهب و

عقیده- هست یا نیست؟

۲- اگر رژیم خمینی دشمن اصلی مردم ایران است، آیا سرنگون کردن این رژیم در تمامیتش به حق و ضروری هست یا نیست؟

۳- اگر باید رژیم ضدانسانی خمینی را در تمامیتش سرنگون نمود، شیوه محوری و وسیله اساسی تحقق آن هم اکنون مبارزه مسلحانه هست یا نیست؟ و اگر هست کارآمدترین اهرم و چارچوب این مبارزه، ارتش آزادیبخش ملی ایران هست یا نیست؟

۴- اگر سرنگون کردن قهرآمیز رژیم خمینی در تمامیتش به حق و ضروری است و نمی توان و نباید به اصلاح و استحاله درونی آن چشم دوخت، آیا شورای ملی مقاومت ایران با برنامه و طرحهای مشخص خود شایسته ترین جانشین سیاسی موجود هست یا نیست؟

چنان که ملاحظه می کنید در سؤال اول تضاد اصلی و مرز بین خلق و ضدخلق باسادگی و صراحت تمام ترسیم شده است و از روی آن خوب می شود دید که چرا خمینی و متحدان و همدستانش برای دربردن رژیم، به غایت سعی داشتند یک دشمن اصلی دیگر - یعنی عراق- را به طور مجازی عَلم کنند تا مرزهای استوار بین خلق و ضدخلق مخدوش بشود و از انفجار خشم مردم ایران بر سر خمینی و رژیم او جلوگیری شود.

حالا به وضوح می توان فهمید که هر کس که در مواضع و عملکردهای سیاسی اش یک دشمن اصلی دیگر بترشد از بنیاد و وضعش خراب و مثل خمینی است، ولو این که صبح تا شب، مثل مزدوران خمینی، برای ایزگم کردن جیغ و داد ضدامپریالیستی راه بیندازد. پس آنهایی که در عمل و در کاروبار روزمره و در نشریاتشان اصل را بر خصومت و دشمنی با مجاهدین و شورای ملی مقاومت گذاشته اند و به زبانهای مختلف مجاهدین را از خمینی بدتر یا خمینی را از مجاهدین بهتر می خوانند و خلاصه فرمول «البته خمینی» را تکرار می کنند، از اساس و وضعشان خراب است، متحد بالفعل خمینی

هستند و مردم و تاریخ ایران از آنها نخواهد گذشت. این که نمی شود کسی ژست مخالفت با خمینی بگیرد، ولی دشمن اصلی او در عمل و هر آن چه از او ساطع و صادر می شود، مجاهدین باشند. ما در این گونه دکانهای دونبش سیاسی را تخته و نان سیاسی یک چنین همدستان مستقیم و غیرمستقیم خمینی را هر که می خواهند باشند ما به حق و به عنوان یک وظیفه میهنی و مردمی و انقلابی آجر می کنیم. راستی که آنها عاری از هر گونه شرف و انصاف مردمی هستند، زیرا از آن طرف آن جنایات و پلیدیهای خمینی و از این طرف این جانبازیها را می بینند و ککشان هم نمی گزد.

اما در سؤال دوم، مرز بین خمینی چیهای بزرگ کرده که به قول خودشان «موافقان غیرحاکم» رژیم هستند و جناح غیرحاکم آن محسوب می شوند با مردم ایران با سادگی و وضوح تمام ترسیم شده است. در زمان شاه هم حزب رستاخیز یک جناح به اصطلاح لیبرال داشت که درصدد اصلاح و استحاله آن رژیم بود، ولی عمرش قد نداد! آن زمان هم وقتی انقلاب ضدسلطنتی داشت اوج می گرفت، درصدد برآمدند رژیم را قدری بزرگ کنند. حتی دست آخر یک نخست وزیر هم آوردند که مثلاً اصلاحات بکند... اما مردم گوششان به این حرفها بدهکار نبود و گول نخوردند. این بار هم حرف دل مردم این است که خمینی و آخوندهایش درست شدنی و اصلاح پذیر نیستند و تجربه هم این را ثابت کرده است. بنابراین باید رژیم خمینی در تمامیتش گورش را گم کند. پس آنهایی که زیرقبای خمینی هستند یا در چارچوب این رژیم می خواهند به نان و نوا برسند و فعالیت سیاسی بکنند و مدعی اصلاح و استحاله رژیم خمینی هستند، ول معطلند، همدست خمینی هستند، دست در خون همه شهدا دارند، عمر خمینی و جنایاتش را طولانی کرده اند و می کنند. ولی باید بدانند که این عجزه خون آشام یعنی رژیم خمینی بزرگ کرده و نکرده اش فرقی ندارد. در هر دو صورت زهر را خورده و رفتنی است و فقط روسیاهی استحاله گری برای آنها که، در داخل یا خارج کشور، چشم امید به داخل رژیم دوخته اند، باقی خواهد ماند. مردم ایران هم در طول این ۱۰ ساله بسا آگاه تر از این شده اند که گول خیانتکارانی را بخورند که مردم را به سمت افعی می رانند

و می گویند: برو جلو، برو در چارچوب همین رژیم، انشاءالله این افعی به یک کبوتر سفید زیبا تبدیل خواهد شد! واقعاً اگر کسی دست شما را بگیرد و به اسم آشیانه کبوتر آن را در لانه مار فرو کند به او چه می گویند و چه اسمی روی این کار می گذارید؟

اما در سؤال سوم مرز میان فرصت طلبی با مبارزه انقلابی و مردمی مشخص شده است. کسی که مبارزه مسلحانه را به عنوان تاکتیک محوری سرنگونی رژیم رد می کند، البته دست آخر کارش به اصلاح طلبی و رفرمیسم می کشد و سر از خط استحاله درمی آورد. اگر می شد خمینی را با زبان خوش و کار مسالمت آمیز پایین کشید، نه ۳۰ خرداد لازم بود و نه او این همه اعدام می کرد. مگر خود رژیم نبود که طاقت انتخابات آزاد و انتشار نشریات و شرکت آزادانه مخالفینش را در انتخابات ریاست جمهوری نداشت؟ مگر خود رژیم نبود که با چماقداری و بگیروبیند و شکنجه و اعدام فضای مسالمت را درهم شکست؟ خوب، این همه جنایات را انجام داده است که در قدرت بماند. اگر بخواهد تن به مسالمت و زندگی سیاسی مسالمت آمیز بدهد، قبل از هر چیز لازم است در دادگاه حاضر شود و به محاکمه و کیفر عادلانه مردمی تسلیم شود. مگر همه مردم ایران از دست خمینی و دژخیماننش شاکمی نیستند؟ ولی رژیم به طیب خاطر به خواست و اراده مردم تسلیم می شود؟ پس در این صورت معلوم است که شکل محوری، مبارزه مسلحانه است و سایر اشکال هم حول همین محور قوام می گیرد. به یاد داریم که در زمان شاه هم خمینی هیچ وقت فتوای جهاد نداد. اگر می داد، شاه و شیخ همراه با رسم و رسومات مربوطه ریشه کن می شد و خمینی از اساس فرصت نمی یافت که اسم شاه را نیاورد ولی رسم او را صدبرابر خشن تر از خودش پیاده کند. حالا هم اگر شیوه اصلی را کنار بگذاریم، باز همان آش است و همان کاسه، باز، نسلی که باید در آینده به قربانگاه برود و مرغ عزا و عروسی باشد.

این را هم اضافه کنم که خمینی از تجربه سرنگونی شاه کاملاً درس گرفته است و تا روز آخر چنین امکانی نمی دهد که مردم میلیون میلیون به تظاهرات بیایند. زیرا چنین تظاهراتی همان و جارو شدن رژیم همان. اگر هنوز کسانی قانع نیستند، خوب

است برگردیم و تجربه ۷ سال گذشته را مرور کنیم و ببینیم که آن گروهها و اشخاصی که خواستند در چارچوب رژیم خمینی، کار به اصطلاح قانونی و مسالمت آمیز بکنند به کجا رسیده‌اند و در چه وضعی هستند و ما کجاایم. واضح است که هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی و تشکیلاتی، فقط آنهایی باقی ماندند و تاب آوردند و شرافت خود و خلقشان را حفظ کردند که سرنگونی این رژیم را در تمامیتش حول محور مبارزه مسلحانه نصب‌العین قرار دادند. در مورد تتمه سؤال سوم یعنی ضرورت ارتش آزادیبخش، همان‌طور که در مصاحبه‌های گذشته به تفصیل توضیح داده‌ام، مرز میان یک چارچوب خرد و به اصطلاح میکرومتریک چریکی، که مبارزه‌ی درازمدت را ایجاد می‌کند، با یک چارچوب کار کلان و به اصطلاح ماکرومتریک نظامی، که با تمرکز نیرو، راندمان و بهره بسیار بیشتری از عملیات خود می‌گیرد، ترسیم شده است. متکامل‌ترین و عالی‌ترین چارچوب مبارزه مسلحانه، ارتش آزادیبخش است. این هم من در آوردی نیست، بلکه از روی تجارب انبوه می‌گویم. ارتش آزادیبخش امروز جدی‌ترین ضامن رهایی مردم در زنجیر ایران است و فردا هم ارتش صلح و سازندگی در قبال ویرانیهای به‌جامانده از خمینی خواهد بود. به‌هرحال چون در مورد ضرورت و اهمیت جنگ آزادیبخش و ارتش آزادیبخش در گذشته به‌اندازه کافی توضیح داده‌ام، در این جا حرفهای قبلی را دیگر تکرار نمی‌کنم.

اما در چهارمین و آخرین سؤال (مربوط به‌جانشین سیاسی برای رژیم نامشروع خمینی)، تمام مرزبندیهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی و استراتژیکی و تاکتیکی پیش‌گفته بین مقاومت عادلانه مردم ایران از یک طرف و رژیم خمینی از طرف دیگر، بین مقاومت عادلانه مردم ایران از یک طرف و بقایای دیکتاتوری دست‌نشانده شاه از طرف دیگر، بین مقاومت از یک طرف و همه استحاله‌گران و سازشکاران و مذاکره‌جویان و تسلیم‌طلبان و طرفداران راه‌حلهای ارتجاعی و استعماری از طرف دیگر و بین مقاومت و مبارزه مسلحانه انقلابی از یک طرف و مخالفان این مشی اصولی از طرف دیگر، یکجا و یکپارچه روشن و ترسیم می‌شود، یعنی همان اصل «مشروعیت ناشی از مقاومت است»،

که در گذشته درباره آن به قدر کافی صحبت کرده‌ایم، به این وسیله حدفاصل کاملاً آشکار بین گذشته شاهی و حال شیخی و انواع و اقسام سست‌عنصریها و فرصت‌طلبیها، با دورنمای روشن فردا رسم می‌شود و هیچ چیز در بونه ابهام باقی نمی‌ماند و به بازی گرفته نمی‌شود. پس در شرایط تاریخی کنونی که هیچ جانشین سیاسی مشروع دیگری وجود ندارد - چون اگر وجود می‌داشت می‌بایست که برآمد و حاصل قانونمند مقاومت کيفاً عظیم‌تری باشد، هر جانشین سیاسی مفروض دیگر به غیر از شورای ملی مقاومت ایران، نه مشروع است و نه می‌تواند به نحو قانونمند مستقل، مردمی و دموکراتیک باشد. زیرا یک چنان جانشین مفروضی که ناشی از مقاومت عملی در برابر دشمن ضدبشری نباشد، جز آن که در چارچوبهای ارتجاعی و استعماری سرهم‌بندی شود خاستگاه دیگری نخواهد داشت.

به اعتقاد ما و آن چنان که مسیر قانونمند تکامل مبارزات عادلانه مردم ایران از انقلاب مشروطه تا امروز گواهی می‌دهد، شورای ملی مقاومت ایران یک پدیده خلق‌الساعه و من‌درآوردی نبوده و نیست، بلکه دقیقاً به عنوان تنها جانشین دموکراتیک، انقلابی و مردمی، ادامه ضروری و منطقی همان آرمانهای مردمی انقلاب ضدسلطنتی را نمایندگی می‌کند. زیرا این جانشین سیاسی با خصایص زیرین ممتاز می‌شود:

۱- از درون اصیل‌ترین و پاکبازترین نیروهای انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران، اما از بیرون رژیم خمینی که آن انقلاب را به سرقت برد، برخاسته است.

۲- دقیقاً رودرروی دشمن ضدبشری و در خونین‌ترین مصاف عادلانه با آن و در مقاومت و فدای حداکثر برای رهایی خلق و میهن از ستم خمینی به دنیا آمده، رشد کرده و اعتلا یافته است.

۳- از آغاز شعار محوری «مرگ بر خمینی» و تاکتیک محوری «مبارزه مسلحانه» را برگزیده و به‌طور کامل به آن عمل کرده است و اکنون به یک‌ارتش آزادیبخش ملی به‌مثابه بازوی استوار و پراقتدار خلق تکیه دارد.

۴- به گواهی کارنامه عملش، پیوسته صلح و آزادی را با بهایی بس سنگین پرچمداری

نموده و کلید صلح و حَسَن همجواری و آرامش را در دست دارد و از طرح صلح مشخصی نیز برخوردار است.

۵- در عین این که به اعتبار برخی نیروهای متشکله خود (از قبیل سازمان مجاهدین خلق ایران) با اسلام که آیین اکثریت عظیم مردم ایران است پیوند دارد، سازمانها و شخصیت‌های ملی و مردمی و انقلابی دیگر را هم دربر گرفته که در تصمیم‌گیریها از حق رأی متساوی برخوردارند.

۶- دارای پایه‌های عمیق و گسترده اجتماعی و سازمانهای معین سیاسی و نظامی است.

۷- برای انتقال حاکمیت به مردم از طریق مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی، که انتخابات آن حداکثر ظرف ۶ ماه پس از سرنگونی رژیم خمینی برگزار می‌شود، برنامه مشخصی دارد. هم‌چنین طرحهای مشخصی را در مورد مبرم‌ترین وظایف دولت موقت و حادث‌ترین مسائل جامعه ایران به تصویب رسانده و پیشاپیش اعلام کرده است و از قدرت اجرایی و تشکیلاتی لازم برای پیش بردن آن طرحها به‌طور سراسری هم برخوردار است.

این مجموعه ویژگیها سیمای منحصر به فرد تنها جانشین دموکراتیک رژیم ضدبشری خمینی را تصویر می‌کند که در عین حال مبشر صلح و آزادی پایدار فردا در میهن غرقه به‌خون و خمینی‌زده امروز ماست.

هموطنان عزیز،

اکنون هریرانی آزاده‌یی که در آزمایش «فنا و بقای» میهنش احساس مسئولیت می‌کند، باید که ۴ سؤال اساسی فوق‌الذکر را در برابر مدعیان بگذارد و پاسخها را نظاره کند. در پاسخ به این سؤالات، هر کس خواسته و ناخواسته جایگاه خود را در بزرگترین آزمایش عصر ما تعیین می‌کند و صرف‌نظر از تمامی دعاوی لفظی، ماهیت خود را نیز بارز می‌نماید. بدین وسیله روشن خواهد شد که هر کس و هر جریانی تا کجا با خمینی

و تا کجا با مقاومت عادلانه یک خلق در زنجیر برضد خمینی است. آن چه مسلم است این است که رژیم زهرخورده خمینی شتابان روبه احتضار می رود و شرایط سرنگونیش از جهات مختلف فراهم می شود. تشبثات بین المللی این رژیم و درآویختن به دامان دولتهای مختلف نیز نهایتاً راه به جایی نخواهد برد. مانورهای مسخره «بازسازی» و «آزادی احزاب» یا «عفو زندانیان سیاسی» پس از قتل عامشان! - هم که اساساً مصرف خارجی دارد، دردی از این رژیم نامشروع و روبه سقوط دوا نمی کند. وانگهی خمینی قیمت بدمستیهای جنگ طلبانه خود را در لحظه انتخاب قطعی بین جنگ یا صلح خواهد پرداخت و از آن هیچ گریزی ندارد.

اگر خمینی انقلاب ضدسلطنتی را با غضب رهبری آن ناکام کرده است، انقلاب پیروزمند نوینی در راه است که خاتمه عصر جهل و جنگ و جنایت و دجالیت را نوید می دهد. رشیدترین فرزندان ایران در صفوف ارتش آزادیبخش ملی قاصدان و حاملان آن بهاران خجسته و پیروز رهایی هستند. از هر طریق که می توانید به ارتش آزادی بیونیدید.

مرگ بر خمینی زنده باد صلح و آزادی

سرفراز باد شورای ملی مقاومت

برقرار باد دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران